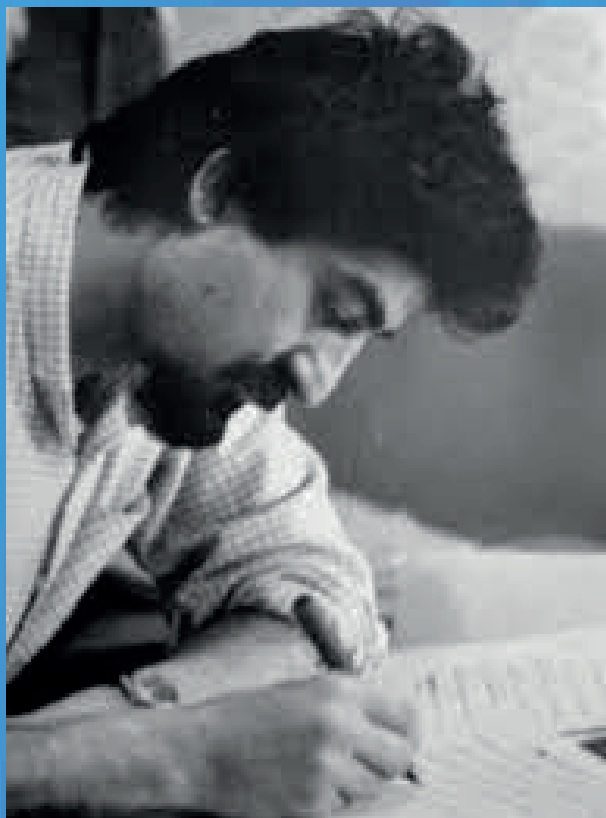


در صفحات دیگر:

از: منصور حکمت



* با منصور حکمت در پلتاک

۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ - ۱۲ و ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱

* متن تایپ شده سخنان در جلسه مشترک با

کمیته مرکزی کومه له - ۸ فوریه ۱۹۹۸

حقایقی که از افکار عمومی، پنهان میکنند

در باره جنایات ارتش اسرائیل در نوار غزه

سر تیتز برخی اخبار را که نگاه میکنید، حاکی از پنهان کردن سیر اتفاقات و "توافقات"ی از افکار عمومی جهانیان است.

سطرهای زیر گویای این است که "حماس" آماده گفتگو است:

"محمد بن عبدالرحمن آل ثانی، نخست وزیر قطر، در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گفته است: [چالش‌هایی که در مذاکرات باقی می‌ماند در مقایسه با چالش‌های بزرگ‌تر بسیار جزئی هستند." او می‌گوید اطمینان بیشتری دارد که "به اندازه کافی برای رسیدن به توافق نزدیک هستیم."

ممکن است این سوال مطرح شود که آمادگی حماس برای مذاکره جهت آزادی شهروندان گروگان گرفته شده، بر اثر پیشرویهای نظامی ارتش اسرائیل در نوار غزه بوده است. اما علیرغم همه هیاهوها و تبلیغات جنگی دولت نتنیاها و همراهی دولتهای غرب و اروپا، در جریان بمباران وحشیانه و خونین بیمارستان "شفا"، هیچ اثری از مقر فرماندهی حماس یافت نشد. درست شبیه به بهانه دستیابی صدام به سلاحهای کشتار جمعی که حتی به اذعان سازمان ملل و "کمیسیون های بازرسی" آن، از بیخ و بن بی پایه و دروغین بود، اما کل شیرازه مدنی جامه عراق بمباران شد و فروپاشید. میلیونها مردم جان باختند و دست آخر صدام حسین را به اتهام دست داشتن در "قتل چند آخوند شیعه"، اعدام کردند.

بین حماس، اسرائیل، قطر، آمریکا و جمهوری اسلامی از مدتها قبل تماسهایی برقرار شده بود. بنابراین هم آمریکا و هم اسرائیل و قطر، با توجه به این حقیقت که اسرائیل در جهت تضعیف "فتح"، سخاوتمندانه به تقویت حماس روی



است. در عین حال کمک و یاری در جهت ابقاء رژیم کنونی به طریق "استحاله" و زدن شاخ و برگهای اسلامی آن و در نهایت علم کردن یک آلترناتیو جایگزین جمهوری اسلامی، از طریق تخمیر درونی و ایجاد فرصت برای جریاناتی شبیه به دوخردادی ها و میهن پرستان شبه سکولار- نیمه اسلامی است. هدف، هموار کردن مسیر انباشت سرمایه به اتکاء "دستاوردهای" خونبار رژیم اسلامی در فراهم کردن بازار "کار ارزان، کارگر خاموش" است برای هم سرمایه داران نازنین "ایرانی" و هم مهمتر سرمایه بین المللی. سرمایه به این سادگی از شرایطی که با قتل عام و کشتار و جنایت علیه شهروندان ایران، فراهم شده است، تحت فشار هیچ "حقوق بشر" و "حقوق مدنی شهروند"، نمیگذرد. سرمایه اگر چه خود حد و مرز ندارد و به هیچ دین و مذهبی پایبند نیست، اما به حافظ و مدافع سنت های مذهبی و "باستانی" در سرزمینی با "فرهنگ خودشان"، که "قناعت پیشه" و میراث اجداد خود را در برخورد به زن، به "کارگر" و "عمله"، به کودک؛ و حتی نسبت به سگ و گربه و حیوانات حلال و حرام، پاس میدارند، "احترام" میگذارد. این سنن و فرهنگ و تاریخ، با قرآن و شاهنامه و نهج البلاغه اش، خیلی به پانین نگهداشتن سطح توقعات شهروندان دنیای مدرن کمک میکند. اینها نمیخواهند چنین رژیمی در یک انقلاب و توسط نیروی مردم بزیار کشیده شود. میخواهند کنترل استحاله و تخمیر درونی کلا از دستور بالفعل مردم خارج شود. قصد و سناریوها این است که مردم ایران "چشم انتظار"، تحولات در بالا و در میان "از ما بهتران" و "حکومت سازها" گنج و سرگردان شوند، به نیروی خود باور نکنند و به خانه ها برگردند.

دوم:

فراهم کردن یک بازار برای "رشد سرمایه گذاری" در سلاحهای مهر شده با خون. به تیتیر بخشی از گزارش لوموند دیپلوماتیک توجه کنید:

از کارخانه اسلحه تا کاخ سفید، در یک خط مستقیم

لینک به متن کاملتر گزارش مذکور را در سایت اخبار روز، اینجا ضمیمه کرده ام. بخوانید تا متوجه شوید که پشت دروغپردازیها و مهندسی افکار عمومی، چه بند و بست و توطئه و دسیسه چینی هانی علیه بشریت متمدن در جریان است و نهادهای رسمی و در قدرت و سرمایه داران همه رنگ، برای یافتن بازار سلاح، به چه جنایاتی دست میزنند.

ایرج فرزاد، ۲۰ نوامبر ۲۰۲۳

لینک به گزارش مذکور:

<https://www.akhbar-rooz.com/223855/1402/08/27/>

آورده بود، آشکارا میدانستند که آن مهره دست پخت و تحت کنترل، از توان و ظرفیت "معامله" برای آزادی گروگانها تماما برخوردار است. آیا جای سوال نیست که چرا به این راه غیر خونین روی خوش نشان ندادند؟ آیا نباید شک کرد در اینکه خود عملیات "غافلگیرانه" حماس که طی آن بیش از یک هزار و ۴۰۰ شهروند اسرائیل و برخی کشورهای دیگر را در خاک این کشور قتل عام کرد و بیش از ۲۰۰ کودک و زن و مرد را ربود و به داخل غزه منتقل کرد، یک برنامه و بند و بست پشت پرده بوده است؟ خامنه ای در دیدار با اسماعیل هنیه گفت: "مسئولان حماس با پنهان کردن زمان حمله از ما، دچار اشتباهی استراتژیک شدند". این هم بخشی از همان توافقات پشت پرده است، چه، درست روزها و چه بسا ماهها قبل از "وضعیت حقوق بشر" در غزه، وزیر خارجه جمهوری اسلامی چند بار به قطر سفر کرد تا آمادگی جمهوری اسلامی را برای "همکاری" با آمریکا بر سر برجام و "برنامه هسته ای" به شرف عرض برساند. حمله "غافلگیرانه"، در جهت این "سازش قهرمانانه"، با اطلاع و چه بسا برنامه ریزی دقیق مقامات کلیدی و برنامه ریز، اسرائیل-آمریکا-جمهوری اسلامی چیده شده بود. در این رابطه میبایست از حماس که چون موم در دست اسرائیل بود و بسیار فکت ها حاکی از این است که این جریان اساسا دستکرد اسرائیل است، یک قدرت هیولائی تروریستی اسلامی ساخته شود که در نتیجه به اسرائیل امکان و فرجه بدهد که به "حق دفاع مشروع" دست بزند، "حق"ی که دفاع از آن تاکنون طبق آمار رسمی بالت و پار کردن بیش از ۱۳ هزار نفر از شهروندان بی دفاع و سیویل نوار غزه به خون و جنایت آغشته است.

فکر میکنم به حد کافی گویاست که اسرائیل و آمریکا آگاه بودند که حتی اگر عملیات غافلگیرانه حماس "خودسرانه" بود، "مذاکره" و نه جنگ و لشکر کشی و نسل کشی و بمباران بیمارستانها، کاملا ممکن بود. آن هم مذاکره یک دولت مثل اسرائیل و دخالت کشوری چون آمریکا، با جریانی که نه تنها یک نیروی سیاسی واقعی برخاسته از جنبش مردم فلسطین نیست، که "مهره" و غیر مستقیم "مامور" نفوذی است. دولت نتیاهو و آمریکا به این جنگ و تجاوز و توحش نیاز داشتند از چند نظر:

اول:

شنیدن اعلام علنی فاصله گرفتن جمهوری اسلامی از "حماس" و به این ترتیب اعلام "بی طرفی" جمهوری اسلامی در کشمکش اسرائیل و غرب با جریانات اصلی تر جنبش اسلامی، بویژه "حزب الله لبنان". در همان رفت و برگشتهای وزیر خارجه جمهوری اسلامی به قطر، او بارها از "آمریکا" پیام میگرفت، که "کشور متبوع"ش، از دخالت در مساله "فلسطین- اسرائیل" خودداری کند، تا پروسه "مذاکره و برجام" و "رفع تحریم"ها، پیش برود. این جهت گیری، با هدف چشم پوشی و کنار زدن مبارزات مردم ایران برای بزیار کشیدن جمهوری اسلامی، چون یک عامل تعیین کننده سیاسی

با منصور حکمت در پلتاک

۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ - ۱۲ و ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱

نتیجه دخالت جریان‌ات اسلامی در مسأله فلسطین

منصور حکمت: رفقا جلسه را شروع میکنیم، ۴ دقیقه مانده ولی قبل از آن نکاتی را راجع به این کاری که میخواهیم بکنیم، توضیح میدهم. این جلسات هفته ای یکبار و به مدت یکساعت است. هدف من از این کار این است که یک رابطه مستقیم و منظمی برقرار بکنیم با هم رفقای که از قبل می شناسیم و هم با رفقای که میخواهند آشنا شوند هم با حزب و هم با خود من بعنوان یک شخص که میخواهند صحبت داشته باشند یا میخواهند چیزی بپرسند یا چیزی بگویند.

این بیشتر یک گفتگوی دوجانبه است و هدفش این نیست که هر چه توی دلشان است بگویند، هدف این است که در یکساعت فشرده نکاتی که هر کس به نظرش میرسد مطرح کند و اگر بشود جواب بدهیم.

لازم نیست این نکات لزوماً راجع به حزب کمونیست کارگری باشد، هر صحبتی چه عمومی چه خصوصی، چه سیاسی، چه غیر سیاسی بنظرم اینجا مجاز است و میشود صحبتش را کرد. خواهشی که من دارم این است که صحبت تان را به دو دقیقه محدود نگه دارید، واضح است اگر کسی حرفی میزند که مهم باشد وقت را ادامه میدهم تا حرفش را تمام کند ولی با توجه به کم بودن وقت میخواهیم یک یک جلسه حرفه ای داشته باشیم و حوصله کسی هم سر نرود. من هم سعی میکنم کوتاه صحبت کنم.

و چون هر چهارشنبه همدیگر را میبینیم فرصت هست که زیادت صحبت کنیم.

همانطور که گفتیم از نظر موضوعی که مطرح میکنید هیچ محدودیتی نیست مجبور نیست راجع به حزب کمونیست کارگری باشد، مجبور نیست حتی راجع به سیاست باشد.

یک گفتگویی است برای نزدیک شدن و آشنا شدن با همدیگر.

یک نکته دیگری که میخواهم بگویم. این چند هفته ای که من گاهاً رفتم پلتاک و دیدم، مسأله تروریسم پلتاکی است. فرق جلسه پلتاک با یک جلسه عمومی که در ملاء عام یا در یک سالن گرفته میشود این است که آنجا چهره آدمها معلوم است، حتی اگر ندانیم کی هستند،

قیافه شان را می بینیم. در نتیجه اظهار نظری میکنند همانجا چشمها برمیگردد و نگاهش میکنند چون معلوم است دفعه بعد چه قضاوتی راجع به او خواهد شد.

اینجا دنیای اسم مستعار است، هر کسی حق دارد با اسم مستعار هر چه میخواهد بکند، ولی به نظرم با اسم مستعار نمیشود اهانت و افترا زد. اگر شخص حقیقی هر اتهامی به کسی بزند خب لابد چون هویتش معلوم است ایستاده که ثابت بکند و حق دارد که این حرف را بزند و سعی کند اثبات بکند. ولی نمیشود یک اسم مستعار تعریف کرد و رفت به یک عده آدم حقیقی یک چیزهای گفت و صحنه را ترک کرد و با یک نام مستعار دیگری آمد و کاری دیگر کرد. این خلاف ابتدائی ترین حقوق مدنی آدمها است، یعنی حفظ حرمت شان. و این حق، حق قدیمی که هر کسی، افترا زننده و اتهام دهنده، خودش را رو در روی ببیند و بشناسد.

در نتیجه کاری که ما اینجا میخواهیم بکنیم "تمرین دمکراسی" باین معنی که من در جلسات دیگر دیدیم، نیست. چون چیزی که اینجا میخواهیم تمرین بکنیم تمرین انسانیت و مدنیت است که این احتیاج به تمرین زیادی هم ندارد. فکر کنم همه آدمهایی که اینجا هستند این اصل را بخوبی میشناسند. فقط میخواهم این را گفته باشم که این جلسه مثل هر جلسه عمومی دیگری جا برای پرووکاتور و شلوغ کار سفارت یا فلان آدمی که منتظر است یک عده دستجمعی جانی را آتش بزنند نیست.

اینجا جای آدمهای فهیم سیاسی و واقعی است که میخواهند حرفهایشان را بزنند. نمیخواهند اسم واقعی شان بگویند اشکالی ندارد. ولی اگر خواستند برای مثال علیه کسانی که آدمهای واقعی اند اتهامی را وارد کنند باید خودش را معرفی بکند.

یعنی شما حق دارید بگویید فلان سازمان فلان جور است بشرطیکه خودتان را معرفی بکنید، با اسم مستعار حق ندارید این کار را بکنید، این یک اصلی است که من سعی میکنم اینجا رعایت میکنم.

ترتیب کار ما هم این است که هرچند رفیقی که صحبت میکنند من سعی میکنم به بحث شان پاسخ بدهم یا ملاحظاتم را به نظرشان بگویم.

سعی کنیم این جلسه مجموعاً اقلأ ۱۵-۲۰ نفر بتوانند حرف زده باشند. من برای شروع بحث دهمین سالگرد تشکیل حزب کمونیست کارگری را به همه علاقمندان تبریک و به همه دشمنانش تسلیت میگویم.

از همین الان رفقا میتوانند نوبت بگیرند.

میشود و علیه «تروریسم اسلامی» این است که کشور فلسطین تشکیل شود. اگر کشور فلسطین تشکیل نشود، اگر این روشی که الان آمریکا در پیش گرفته پیش برود بنظر اسلام سیاسی، علیرغم عقب نشینی که مجبور شده در ماجرای اخیر بکند، دوباره سر بلند میکند.

من فکر میکنم آمریکا و اسرائیل دارند آب به آسیاب اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی میریزند همانطوریکه اسلام سیاسی دارند آب به آسیاب آمریکا و اسرائیل میریزند، این حقیقت منطقه است.

سوال مانی: در رابطه با مسأله ملیتها، شما گفتید که این مسأله مثلاً در کردستان وجود دارد ولی در جای دیگر مثلاً لرستان یا ترکمن صحرا یا بلوچها یا هر جای دیگری وجود ندارد. یعنی شما مسأله را مطرح نمیکنید و اساساً نه جوابی به آن میدید و نه راه حلی برای آنها نشان میدید. در حالیکه این موضوع یک واقعیت موجود در یک جامعه چند ملیتی ایران است. خارج از اینکه الان در لرستان یا بلوچستان آسیب هائی باشد یا نباشد شما باید بعنوان یک جریان سیاسی که قصد به حکومت رسیدن در آن مملکت دارید از حالا باید جوابی برای این داشته باشید خواهش میکنم در این رابطه توضیح بدهید.

منصور حکمت: من جواب یکی - دو نکته را میدهم قبل از اینکه دور بیافتیم. با همین صحبت مانی شروع میکنم. ببینید! بحث بر سر این نیست که ما به مسأله ملی و ستم ملی نمیبپردازیم یا پاسخی نداریم. برنامه ما طرفدار لغو و برطرف کردن هر نوع نابرابری بین آدمها برحسب هر تمایزی است، از جمله و بویژه تمایز ملی و قومی.

در نتیجه اگر در لرستان کسی لر بودنش شده جزو مشکلاتش در یک جامعه شوونیستی، خوب باید برطرف شود. سنوال این نیست، سنوال این است که آیا جدائی و تشکیل یک کشور مستقل یا یک ایالت خود مختار جواب هر نارضایتی ملی و قومی است؟ جواب اینطور نیست. کما اینکه شما در پاسخ به مسأله زنان نمیگویند کشور خودتان را تشکیل بدهید!

اگر یک عده بگویند: آقا چرا کوتاه قد ها را در تهران مسخره میکنند؟ شما نمیگویند: لطفاً یک کشور قد کوتاهها تشکیل بدهید! یا قد کوتاهها باین ترتیب مجاز نمیشوند کشور خودشان را تشکیل بدهند. شما به صرف اینکه به کسی ظلمی شده است، فرمولتان این نیست که یک کشور برایش تشکیل بدهید و یک جانی که دارد زندگی میکند تقسیم کنید و یک دیوار جدید بکشید و بگویند: اینجا مال کس هائی است که قیافه شان شبیه این آقا است. اینجا مال کس هائی است که لهجه اش شبیه ایشان است، اینجا مال کس هائی است که آداب و سنن و رسومشان تابحال اینطوری بوده است.

سوال کسی با نام نادر: من در تحلیلهایت، بقول ما جنگ تروریستها، قرار بعدی گفته بودی که اگر آمریکا واقعاً بخواهد کاری علیه تروریست بکند باید برود در [اورشلیم] آنجا یک کاری بکند و ریشه اش را آنجا خشک کند. ولی با فجایع ۲-۳ روز پیش با آن بمبی که اینها در اسرائیل گذاشتند و ۲۵ آدم بیگناه را کشتند، بعد از سفر شارون به واشنگتن، حمله شدیدی از طرف اسرائیل به نوار غزه و کناره باختری شاهد چه جنایتهائی از طرف اسرائیلیها در آنجا هستیم!

الان یک صحنه تاریکی این جلو باز شده. خواستم نظرت را بدانم چه است؟ نظرت در مورد یاسر عرفات الان چه است، این الان باید چکار باید بکند؟ باید کنار بکشد، اگر بماند میتواند دار و دسته تروریستها را حداقل کنترل کند؟ وظیفه ما کمونیستها در مقابل این حرکات چه است؟

منصور حکمت: بنظر من نتیجه فعالیتهای گروههای اسلامی دقیقاً همین است که میبینیم، روی دست امپریالیسم آمریکا و حکومت دست راستی اسرائیل بازی میکنند و باین پروسه خدمت میکنند. تا صحنه دارد بنفع فلسطینیها برمیگردد در افکار عمومی، چه در مدیای غربی اوضاع دارد بنفع فلسطینیها برمیگردد اینها با حرکتشان فضا را عوض میکنند، از جنس همانهائی هستند که آنطرف ایستاده اند. ببینید! رژیم اسرائیل در همین فاصله ۵ هفته، ۱۱۲ فلسطینی غیر نظامی را کشته است، اینهم تروریست است و چنین حرکتی اجازه میدهد که دنیا را علیه اش بسیج کرد. ولی وقتی طرف مقابل با یک اقدام تروریستی صحنه را عوض میکند جا را باز میکند برای طرفدارهای اسرائیل که فضا را دوباره بدست بگیرند.

در نتیجه بنظرم اگر کاری بخواهیم بکنیم همانقدر برای عرفات مشکل است که جلوی حماس و جهاد اسلامی را بگیرد که برای پرز و رابین مشکل بود که جلوی جناح راست اسرائیل را بگیرند. این یک صفتی واقعی است که آخرش هم یکی باید به دیگری زور بگویند. بنظرم هر دو جناح مذهبی - افراطی در این دو جامعه را باید کوبید و عقب رانده شوند تا بشود صلحی برقرار شود.

بنظرم الان فقط یک راه دارد و آن اینکه فشار آورد روی اسرائیل. فشار روی یاسر عرفات اگر کاری از دستش برمیآید حرکت بکند [فشار روی] حماس و جهاد اسلامی، که خود جمعیت فلسطینی قبولش نمیکند. در نتیجه فشار آورد روی اسرائیل، تنها راه حل مسأله یک فشار بین المللی روی اسرائیل است که دولت مستقل فلسطین را برسمیت بشناسد.

تنها کاری که میشود کرد علیه جهاد اسلامی و حماس و علیه راست افراطی در اسرائیل و علیه تمام سیاست امپریالیستی و اشغالگرانه ای که علیه مردم فلسطین

زمین هم هست که به آنها بدهند. سر همان زمین دعوا است. در طول تاریخ آن زمین بارها بین این اقوام دست بدست شده است. آموغ حتی اسمشان یک اقوام دیگری بوده باز هم دست بدست شده. جواب ستم ملی رفع ستم ملی است نه تبدیل کردن دنیا به یک سیرامیکی از کشورهای ۳×۴ سانتی که آدمهای آنها دماغهایشان بهم شبیه است یا یک کلماتی را یکجور تلفظ میکنند یا همه شان ۲ - ۳ سال قبل با هم یک کاری با هم میکردند.

من و شما هیچ فرقی با هم ندارم. الان خودم نمیدانم اگر بنا باشد یک حکومت قومی در ایران سر کار بیاید شناسنامه ام را اهل کجا میگذارد؟ مادرم مال یکجا است پدرم مال یکجا، دبستان را یکجا رفتم، دبیرستان را جایی دیگر رفتم، میخواهید محکوم کنید بروم خرم آباد زندگی کنم؟! دارم زندگی خودم را میکنم در یک کشور ۶۰ میلیونی تا حالا این مشکل را نداشتم. اگر مشکل را آفریدند راه حلش شاید جدائی باشد، ولی وقتی نیافریدند با تیر دنبال مردم نمیروم برای تجزیه انسانیت و انداختن بشریت بجان همدیگر. این جواب ما است به مسأله ملی، اینها را نوشته ام، اینها هست و خواهیم این است که حتماً مطالعه بفرمائید.

مسأله ملی و فدرالیزه کردن کشور

سوال فاضول: با توجه به رشد ملی گرایی و ناسیونالیسم در دنیا و با توجه باینکه ایران کشوری چند ملیتی است، اگر ملت‌های خودمختاری یا مخصوصاً تأکید میکنم؛ جدائی بخواهند شما قبول میکنید یا نه؟

منصور حکمت: در اینکه کشورها ملیتهای مختلف در آن است، این یک انتخاب است که یکی میتواند اینطور به آن نگاه کند. یکی میتواند بگوید: در کشورها جنسیت‌های مختلف است، یکی میتواند بگوید قد و وزن‌های مختلف است، قیافه‌های مختلف است، رنگ‌های مختلفی است. اینها تصمیماتی است که ایدئولوژیها میگیرند راجع به بشریت، که تصمیم میگیرند ما را بر حسب قیافه یا قد مان یا کجا متولد شدیم تقسیم کنند. در نتیجه خود این صورت مسأله را میشود نپذیرفت. میشود گفت: چرا میخواهید حتماً ما را بر مبنای اینکه در دامنه کدام کوه و در دل کدام زبان دنیا آمدم تقسیم کنید؟ چرا اصلاً ما را تقسیم میکنید؟ اینها سنوالی است که میشود کرد. از این میگذرم.

این بخش مهمی از بحث کمونیستها است در مورد مسأله ملی، که تقسیم کردن بشریت به نژادهای مختلف، به ملیتهای مختلف، به جنسیت‌های مختلف، به رنگ‌های مختلف، به سطوح مختلف درآمد، اینها اجزاء یک جامعه طبقاتی است که تابحال در چنین جوامعی در دنیا حاکم بوده و ابزارهایی است برای نگهداشتن سیادت طبقات حاکمه. اگر بشریت خودش را به یک چشم نگاه بکند

چیزی بنام مسأله ملی در لردستان وجود ندارد. ممکن است ستم ملی وجود داشته باشد، این هم باید روزنامه‌ها و روشنفکران تحت ستم حتماً نشان بدهند. ولی حتی اگر وجود داشته باشد جوابش دخالت قانون و دخالت دولت آزاد برای رفع آن ستم است. شما اگر ببینید جانی دارند به یک عده ستم میکنند میروید ستم را رفع میکنید نمی‌آید یک تکه خاک به آدم ستم‌دیده بدهید و بگویند: روی این کوه بنشین و نان خودت را بخور. بحث بر سر رفع یا عدم رفع ستم ملی، برسمیت شناختن یا نشناختن ستم ملی و لزوم رفعش نیست. بحث بر سر این است که آیا تنها پاسخ آزادیخواهانه به مسأله ملی تشکیل یک کشور جدید یا تشکیل دولتی فدرال و خودمختار است؟ ما می‌گوییم برعکس، جدائی تلخ‌ترین چیزی است که میتواند بین بشریت اتفاق بیفتد.

کار باید آنقدر بیخ پیدا کرده باشد و آنقدر تاریخ خصومت برخلاف میل ما و بخاطر قومپرست‌های دوطرف بالا گرفته باشد که راهی جز جدائی نمانده باشد. بله! در آن شرایط ما به مردم مراجعه میکنیم و میپرسیم: آیا میخواهید جدا شوید، که حالا مشکل اینقدر بیخ پیدا کرده است؟ ولی اگر کسی بگوید: آقا اینجا نمی‌گذارند روزنامه‌های خودمان را بزبان خودمان منتشر کنیم. جوابش این است که قانون بگذاریم که بتوانند روزنامه‌هایشان را منتشر کنند.

یکی میگفت من ترک هستم و فارسها یک شوخی‌هایی میکنند چون مال فارسها است من نمیفهمم، بمن ستم شد. این دلیل کافی برای تشکیل یک کشور جدید نیست. آدمها بر حسب نژاد، قومیت، ملیت، سطح درآمد، قد، وزن، طول و عرض قیافه‌شان مورد تبعیض اند. بیشتر از لرها، چاق‌ها مورد تبعیض اند. بیشتر از اهالی اصفهان یا چهار محال بختیاری آدم‌هایی تحت تبعیض اند که اتفاقاً معلول شده اند، شما که نمی‌خواهید یک ایالت خودمختار معلولین درست کنید، سعی میکنید آن تبعیض را رفع کنید.

در نتیجه پاسخ ما کمونیستها به مسأله ملی رفع ستم ملی است. نه اینکه هر که یک جانی دیدیم ستم ملی میشود مطابق یک اصلی که معلوم نیست از کجا آمده، می‌گوییم: باید کشور خودش را داشته باشند. بعد آدمها را بیاندازیم سر اینکه کدام نهر و کدام درخت و کدام سنگ در خاک این است و کدام در خاک آن است؟ بعد بایستند و با هم جنگ کنند و از هم بکشند.

آنچیزی که من و شما دیدیم باید نسبت باین موضع داشت. من از هر انسان ناسیونالیستی که فکر میکند ناسیونالیست یک جواب انسانی به مسائلس است خواهش میکنم یوگسلاوی را برای خودش و دیگران توضیح بدهد.

آخر سر آن خاک دعوا است، همین الان در فلسطین سر آن خاکها دعوا است، اینطور نیست که باندازه ملت‌ها

آنوقت دنیا هم باینصورت نمی‌ماند. از این هم می‌گذرم.

فرض بکنیم یک عده هستند که هویت ملی شان برای خودشان مهمترین شاخص هویت شان است و اینها جدائی می‌خواهند - ببینید این بحث را بصورت مکتوب نوشتم، در نشریه انترناسیونال و بطور جداگانه هم منتشر شده، روی وب سایت‌های مختلف هست. در مورد مسائل ملی و ملیتها - نفس وجود یک ملت بمعنی این نیست که میتواند یک کشور تشکیل بدهد. دنیا پر از ملت است و کشور ندارند. در یک خاک معین چندین ملتیت آن زندگی میکنند، اگر بنا باشد هر کسی یک گوشه آن خاک را بگیرد و یک کشور تشکیل بدهد دنیائی بجا نمی‌ماند. همین الان شاهد موارد زیادی هستیم که فکر میکنم خود شما و هر کسی که باین مسأله نگاه میکند میتواند بگوید: من قبول ندارم (نمی‌دانم نظر شما چه است) ولی آیا به نظر کسهائی که معتقد به حق ملل (بمعنی قدیم، بمعنی کلیشه ای کلمه) هستند باید یک کشوری بنام باسک در اسپانیا تشکیل شود، چرا باید تشکیل شود؟ و آیا در خود باسک، کس هائی نیستند که یک کشور دیگر می‌خواهند؟ آیا اگر کردستان یک کشور بشود، ارمنه ای در کردستان نخواهند بود که کشور خودشان را بخواهند؟ و آیا در میان آن ارمنه یک عده نیستند که بخواهند بگویند: ما خودمان را یک ملت دیگری میدانیم؟ اینکه ملتها باید کشور داشته باشند هیچ آیه آسمانی نیست، نفس کشور پدیده ای است که تاریخاً بوجود آمده، تاریخاً هم محو خواهد شد.

یکی ممکن است بگوید: چرا ادیان، کشور نداشته باشند؟ چرا شما می‌گویند ملتها کشور داشته باشند؟ چرا نژادها هر کدام کشور خودشان را نداشته باشند؟ اینها سنوآلهائی است که میتواند مطرح باشد.

بنظرم این یک اصل نیست که هر ملتی باید کشور خودش را داشته باشد، چون نفس مقوله ملت ساخته و پرداخته تاریخ است، با تاریخ بوجود می‌آید. امروز یک عده ای خودش را یک ملت میدانند و فردا آن ملت بخشی از یک ملت بزرگتر است، چون ممکن است به سه ملت جدید تجزیه شده باشد بنا به روند تاریخی.

خود مسأله ملی آره باید پاسخ بگیرد، آن یک سنوآله دیگر است.

به نظرم مسئله ملی بله! میتواند با جدائی ملتها پاسخ بگیرد. من خودمختاری را قبول ندارم، فدرالیسم را قبول ندارم بعداً می‌گویم چرا ولی جدائی را قبول دارم.

خود ما در عراق، جدائی کردستان عراق را توصیه میکنیم. در ایران در مقابل مسأله کرد ما فراندیم برای مراجعه به افکار عمومی مردم در اینکه می‌خواهند جدا شوند یا نه را توصیه میکنیم، ولی معنی اش

این نیست که مردم خراسان هم اگر فردا یک نفر در یک روزنامه ای نوشت: «ما خودمختاری یا جدائی می‌خواهیم»، ما یک فراندیم هم در خراسان می‌گذاریم!

اول ناسیونالیستهای دو طرف باید زحمت بکشند مسأله ملی را آنجا برجسته بکنند تا بعد یک مسأله ای باشد که راه حلی بخواهد که آن راه حل، جدائی را به ما تحمیل کند. تا وقتیکه کسی این مسأله را باب نکرده چه دلیلی دارد به استقبال یک دنیای ناسیونالیستی، با یک برداشتهای ناسیونالیستی برویم.

می‌گویند مسأله آذری در ایران! هر وقت بوجود آمد و هر وقت این مسأله شد و هر وقت این باعث شد مردم تبریز و تهران و مردم تبریز و شیراز نتوانند کنار هم زندگی کنند حتماً یک فکری به حالش میکنیم، شاید جدائی جوابش باشد. ولی تا وقتیکه اینطوری نیست صرفاً بخاطر اینکه یکنفر می‌خواهد یک آذربایجان درست بکند یا یکنفر می‌خواهد یک ترکمنستان درست کند، ما با استقبال این نمی‌رویم که می‌گوید: «چون یک ملت هستیم!» خب ملت هستید، بفرمانید زندگی خودتان را بکنید.

دنیا پر ملت‌های مختلف است، یک کره ارض بیشتر نیست، مساحتش ثابت است، کس نماید متأسفانه. سر این کوه و تپه ها دعوا است و زیر خاک این کوه و تپه ها پُر جنازه آدمهائی است که سر هویت ملی بخاک و خون کشیده شدند، ما این را قبول نداریم و اجازه نمیدهیم.

چرا خودمختاری نه؟ ببینید! خودمختاری مثل تعدد زوجات میماند، وقتی کسی می‌خواهد جدا شود می‌گوئیم: خب می‌خواهد طلاق بگیرد نمی‌خواهد در این رابطه باشد این قابل قبول است. مشکلی پیش آمده، اختلاف لاینحلی است و یکی می‌خواهد از یک رابطه ای بیرون برود. ولی اینکه: من می‌خواهم بمانم ولی با این امتیازات ویژه! این دیگر قبول نیست. شما می‌خواهید در یک کشوری بمانید باید مطابق قوانین سراسری آن کشور بمانید، هر تصمیمی که مردم آن کشور گرفتند به شما هم حاکم است.

اما اگر می‌خواهید بمانید ولی به شرطی که: «فقط در بولوار مرکزی شهر ما ماشینهای نمره محل ما بتوانند پارک کنند یا فرماندار ما حتماً باید قیافه اش شبیه ما باشد!» این امتیازات ملی را نمیشود داد و نمیشود گرفت. نه فقط بدلیل اینکه اصولی نیست، بدلیل اینکه مبنائی است برای دهها جنگ و خونریزی بعدی.

کسی که خود مختاری می‌خواهد مثل کسی میماند که می‌گوید: من هم خانه شما میشوم ولی می‌خواهم قول بدهم که فقط بشقاب خودم را تمیز میکنم، ظرف نمیشویم، هر وقت هم خواستم هر کاری در این خانه میکنم یا فقط در اطاق خودم این کار را

میکنم و مسنولیتی در مقابل بقیه خانه ندارم.

اگر کسی میخواهد وارد یک رابطه جمعی شود آنوقت دیگر باید گردن بگذارد به اصل اساسی حق حاکمیت عموم آن کشور. در نتیجه فدرالیسم و خودمختاری نسخه ای است که از جمعیت های قومی و ناسیونالیستها چیدند برای اینکه یک کشوری که فی الحال وجود دارد و فدرالی هم نیست را تجزیه بکنند و آخرش بشدت بوی خون میآید از این قضیه، در یوگسلاوی دیدیم.

وقتی میگویند فدرالیسم، آلمان را مثال میزنند و میگویند: آلمان فدرالی است! میدانم آلمان فدرالی است ولی یوگسلاوی هم فدرالی بود، تمام بالکان فدرالی بود و این عاقبتی است که دارند می چینند، در کوچه - پس کوچه های تهران مردم را سر قومیت به جنگ می کشند که الان مردم حس نمیکنند.

وقتی در یوگسلاوی جنگ شروع شد خیلیها میگفتند ما تا حالا زیاد متوجه نبودیم صرب یا کرات هستیم، الان فهمیدیم بخاطر این قضیه باید همدیگر را بکشیم و این کاری است که نتیجه این هویت ملی است. بنظرم جدائی معنی دارد بشرط اینکه مسأله ملی فی الحال در کردستان وجود دارد در نتیجه فراندنم و جدائی در کردستان معنی دارد. ولی اگر کسی فکر میکند با همین استدلال میتواند مسأله لرستان درست کند خب دارد اشتباه میکند، در لرستان مسأله ای نداریم. خب اگر کسی هست که میخواهد مسأله درست بکند الان باید شروع کند شاید ۵۰ سال بعد توانست چنان جدائیهای روحی و معنوی در لرستان با بقیه مردم ایران بوجود بیاورد که آنوقت مجبور شویم آنجا هم فراندن کنیم. ولی تا وقتی که نکرده، حکومت را به او جایزه نمیدهیم.

خود مختاری و کلاً ناسیونالیسم با متوصل شدن به عواطف ملی آدمها روشی است که یک عده برای حکومت رسیدن انتخاب کردند، میخواهند از اینطریق در آن خطه حکومت کنند. هیچ دلیلی ندارد ما ناسیونالیسم را بعنوان مبنای حاکمیت بپذیریم.

من فقط خواستم یک نکته بگویم و آن اینکه؛ هدف من از یک ساعت در هفته راستش سخنرانی نیست. بیشتر داشتن یک رابطه مستقیم و دو جانبه با دوستانی است که دوست دارند بیایند در این اطاق با هم صحبت کنیم. هدف من سخنرانی راجع به هیچ موضوع خاصی نیست. بیشتر پاسخ گفتن به سنوالاتی است که میتواند وجود داشته باشد یا راجع به فاکتهایی که ممکن است یک کسهائی راجع به آن سنوال داشته باشد، چه در رابطه با حزب کمونیست کارگری چه بخواهند از خود من سنوال کنند.

در نتیجه هدف من اینجا تبلیغ یا ترویج مواضع و نظرات

حزب کمونیست کارگری یا ارانه نظر اثباتی نیست، بیشتر یک گفت و شنود است، همانی که اسمش است.

اضافه کردن ساعت راستش خسته کننده میشود، اگر بخواهیم هر هفته این کار را ادامه بدهیم عملی نخواهد بود.

دوستانی که در فاصله نشست قبلی تا الان پیشنهائهای کردند که من لازم است یک - دوتا توضیح راجع باین یکساعت در هفته بدهم. یکی از دوستان گفتند که یک بحثی با تیترا معینی بگذارید. بعضیها پیشنهاد کردند ساعتش را اضافه کنید

دوستانی که اگر میتوانند با اسم واقعی سیاسی خودشان بیایند خیلی درست تر است تا اینکه یک عده ای بنام شواجی خانم و اسماعیل سه کله ۹۵ بیایند توی اطاق که ما ندانیم اینها کی هستند و چه میخواهند بگویند.

اگر بدانیم دوست ما فعال فلان جریان است، سردبیر فلان نشریه است، اکتیویست فلان سازمان است، خیلی بهتر و سیاسی تر میتوانیم پیش ببریم. این بحث روی پالتک هست ولی تابع فرهنگ آن نباید باشد. ما سعی میکنیم این را شبیه یک جلسه واقعی بکنیم، که چشم آدمها توی چشم هم است، لااقل میتوانند همدیگر را ببینند. نوبت میگیرند و طبعاً در یک جلسه واقعی همانطور که نمیخواهم سخنرانی کنم هیچ علاقه ای هم ندارم پلاتفرمی باشد براس کس های دیگری علیه کمونیسم، علیه انقلاب، علیه آزادی سخنرانی کنند. و ما این را اینجا رعایت میکنیم.

و اگر دوستی بخواهد از این تریبون بعنوان تبلیغات و بطور سیستماتیک استفاده کند، خب مجبوریم یک نکته توضیح بدهم در رابطه با نوع کاری که میکنیم. خب مجبوریم که وقتش را بدهیم به کسی دیگر.

معنی دمکراسی، رأی فرد و دخالت شهروندان در سرنوشت جامعه

هوشمند: با تشکر از آقای حکمت بخاطر وقتی که

دادند، سؤال من اینست:

۱- برداشت و تعریف شما از دمکراسی چیست؟ آیا شما به دمکراسی متعارف در دنیا معتقد هستید یا نه؟

۲- نظر شما در مورد وحدت و اتحاد بین احزاب در اپوزیسیون چیست؟ من پیشاپیش از جوابتان تشکر میکنم.

شهروندان میگیرد، و برای دوره‌هایی به کسان دیگری میدهد. به همین خاطر است که به آن میگویند دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی وکالتی. این وکلا کسانی هستند که برای هر ۴ سال یک بار یا هر ۵ سال یک بار، در جوامع دیگر که فرض کنیم دموکراسی در آنها برقرار است، اختیار دخالت کردن در سرنوشت جامعه را به نیابت از توده میلیونی مردم میگیرند. هر چهار سال یک بار. و در آن دوره شهروند از طریق مکانیسم دموکراسی کوچکترین امکان دخالت در جامعه را ندارد، از طریق مکانیسمهای دیگر میتواند، که به آن می‌رسم. ولی، از طریق دموکراتیک نمیتواند در سرنوشت جامعه دخالت کند.

اگر در فاصله این ۴ سال این حکومت اعلام جنگ بدهد، از شهروند نمیپرسند. اگر نرخ بهره را افزایش بدهد از شهروند نمیپرسند. اگر قانون بیمه‌های بیکاری را لغو کنند، نمیپرسند. اگر تصمیم بگیرند مدارس مذهبی درست کنند، از شهروند نمیپرسند. شهروند وکالت داده، آزادیش را برای مدت ۴ سال به کسان دیگری داده است. سر ۴ سال هم که می‌آیند، دخالتی از شهروند نمیخواهند، میگویند وکیل بعدی‌ات را انتخاب کن. بیا بین انتخابهایی که احزاب سیاسی جلوی رویت گذاشته‌اند، یکی را انتخاب کن. و این آدمها را در این چهار سال بقدرت برسان.

من از شما می‌پرسم، اگر بجای سیاست، موضوع اقتصاد بود، میگفتند بیا بید هر ۴ سال یک بار یک عده‌ای را انتخاب کنید، که بجای ما رفاه داشته باشند، بیا بید هر ۴ سال یک بار عده‌ای را انتخاب کنیم که بجای ما مدرسه داشته باشند، هر ۴ سال یک بار کسانی را انتخاب کنید که آنها بجای ما دکترا بروند و طب شامل حالشان بشود. یا بیا بید هر ۴ سال یک بار یک عده‌ای را انتخاب کنید که بجای ما غذا بخورند، هر ۴ سال یک بار عده‌ای را انتخاب کنید که بجای ما سکس داشته باشند... هیچکس این را قبول نمیکند.

هیچکس، از این همه آدمهایی که دموکراسی پارلمانی را قبول میکنند، قبول نمیکرد که در آن ۴ سال اختیار زندگیش را در آن ابعادی که گفتیم، از سرپرستی بچهاش، تا معاشش، تا رفاهش را بطور عملی دست کس دیگری بدهد، وکالت را در این موارد

منصور حکمت: هوشمند عزیز ممنونم، راجع به دموکراسی من فکر میکنم که مفصل نوشته‌ام و اگر به این نوشته‌ها دسترسی ندارید، اگر یک آدرس بدهید حتماً برایتان میفرستیم.

بحثهای من راجع به دموکراسی روی سایتها پیدا میشود و همینطور در خود برنامه "یک دنیای بهتر"، آنطور که شما میگویید راجع به دموکراسی رایج در دنیا صحبت کرده‌ایم. ببینید، یک تصویری بخصوص در میان چپهای کشورهای عقب مانده، چپهای کشورهای فقیرتر هست که گویا دموکراسی ظرف مترادفی است برای کلمه آزادی. در نتیجه آزادی یعنی دموکراسی و این تنها شکلی که آزادی میتواند به خودش بگیرد. و از همینجاست که آگه کسی بگوید من دموکرات نیستم، معنی‌اش این میشود که لاجرم آزادیخواه نیست، مستبد و طرفدار استبداد است. در صورتی که دموکراسی کلمه‌ای مترادف آزادی نیست، کلمه‌ای است که در یک دوره اجتماعی معین، طبقه اجتماعی معینی برای معنی کردن آزادی به روایت خودش، بدست داده است.

دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی بورژوائی شیوه‌ای است که این طبقه، که اساس جامعه‌اش را روی سودآوری سرمایه، روی کار مزدی، روی وجود بازار، روی خرید و فروش گذاشته است و نیروی کار را هم به یک کالا تبدیل کرده است (آزادی را معنی کرده است)، این چنین جامعه‌ای نظام سیاسی‌اش را بر مقوله دموکراسی پارلمانی مبتنی کرده است و به آن میگوید آزادی. این (آزادی است به این معنی که آن جامعه و آن طبقه چنین به آن نگاه میکند). معنی‌اش این نیست که تاریخاً فقط میشود اینطور به آزادی نگاه کرد، یا تاریخاً فقط اینطور نگاه کرده‌اند، یا سوسیالیستها موظفند اینطور به آزادی نگاه کنند.

سوسیالیستم هم راجع به آزادی انسان تعریف دارد. منتهی بحث سوسیالیسم راجع به آزادی، اقتصاد را هم در بر میگیرد. و رابطه اقتصاد و سیاست را دقیقاً برقرار میکند. ببینید، من دموکرات به معنی دموکرات پارلمانی نیستم، چون سیستم پارلمانی سیستمی نیست که به شهروندان قدرت دخالت در سرنوشتشان را میدهد. سیستمی است که، برعکس، این قدرت را به تناوب از

بسپارد به آن وکیل و برود ۴ سال دیگر بیايد.

در مورد اتحاد و وحدت با اپوزیسیون پرسیدید:

من چند بار گفتم؛ اتحاد وقتی موضوعیت دارد که موضوعی که باید برای آن متحد شد، یکی تعریف بکند. اگر بنا باشد فردا در تهران یک حکومتی تشکیل شود و مردم ندانند چه کسی باید سر کار بیایند و گروهها ندانند که به چه کسی جنگ کند یا صلح کند تا حکومت تشکیل شود؟

بله میشود روز دور یک میزی جمع شد و یک حکومت انتلافی درست کرد. ولی از الان اتحاد بین طبقات یعنی منتفی کردن سیاست. سیاست بمعنی رویارویی احزاب سیاسی و تلاششان برای جلب مردم به راه حل خودشان است. اگر قرار است از قبل اینها را وارد در یک جنبش بکنیم، دیگر چیزی از سیاست باقی نمیماند. نه! ما طرفدار نیروها نیستیم، ما طرفدار فرهنگ سیاسی بالائی هستیم که هر کس بتواند به مردم انتخاب بدهد و مردم انتخاب کنند و این انتخاب های مردم مورد احترام و برسمیت شناخته شود.

بنظرم بحث اتحاد بحثی است که الان دو جریان بطور مشخص دارند مطرح میکنند. یکی سلطنت طلبها هستند که شاه خودشان را دارند و میگویند زیر پرچم آقای رضا پهلوی متحد شوید. یکی هم مجاهدین هستند که رئیس جمهورشان را دارند و میگویند بیانید زیر پرچم رئیس جمهور ما متحد شوید! جنبشی که میگوید؛ بگذارید مردم انتخاب بکنند، الان لازم نیست از اتحاد حرف بزنند.

هوشمند: بله! سوالی داشتم خدمت آقای حکمت؛ تا آنجائیکه من شنیدم شما و حزب کمونیست کارگری به نظام دمکراسی پارلمانی اعتقادی ندارید و به حکومت ایدئولوژیک سوسیالیستی معتقد هستید. سنوالم این است که نقش احزاب از دید شما در یک چنین سیستمی چه است؟ آیا احزاب اساساً آزاد خواهند بود یا اینکه شما معتقد به یک نظام تک حزبی هستید؟ اگر لطف کنید در این زمینه جوابم را بدهید خیلی ممنون. تشکر.

منصور حکمت: خیلی متشکرم هوشمند عزیز سنوالمی که کردید بنظرم سنوالم مهمی است منتها «تعبیر از قبل شما» برای کاری که ما میخواهیم بکنیم صحیح نیست. بله ما نمیخواهیم دمکراسی پارلمانی را سر کار بیاوریم چون دمکراسی پارلمانی یک حکومت ایدئولوژیک است، متکی است به بازار، متکی بر ایدئولوژی لیبرالیزم و فردیت و متکی بر سر شماری انسانها است. هیچوقت مردم نه فقط تصمیمگیری دستشان نیست بلکه مورد مشاوره هم قرار نمیگیرند. الان در کشورهای دمکراسی پارلمانی بمب میاندازند روی مردم عراق، نمیدانند تصمیم مردم این است یا نه.

ولی سیاست چون در این نظام بی اهمیت است، مردم این کار را میکنند. علت اینکه دمکراسی پارلمانی، روی پای خودش میایستد، اینست که سیاست در این نظام بی اهمیت است. برای اینکه سیاست از پیش توسط مردم دانسته است، میدانند که سیاست دست ارباب قدرت است و میدانند که حتی مجلس هم مرکز قدرت نیست.

شما ببینید شرکت بونینگ که سی هزار نفر را اخراج میکند، از هیچ مرجعی رأی نمیگیرد، کنگره آمریکا نظر نمیدهد. ولی یک شهر بزرگ را میبندد. سی هزار نفر یک شهر، رقمی نسبتاً بزرگ است. بعد از آن فقر هست، محرومیت هست، مواد مخدر هست، خودکشی هست، راجع به هیچکدام از اینها مردم و نمایندگانشان نظر نمیدهند، رأی نمیدهند. بونینگ میبندد. محافل حاکم بر جامعه راجع به اقتصاد تصمیمشان را گرفته اند، پارلمان دارد مهر تأیید میزند. سیستم دمکراسی پارلمانی سیستمی است برای مشروعیت دادن به یک حکومت که قبل از پارلمان و مقدم بر پارلمان وجود دارد و آن حکومت طبقه حاکم است. حکومت طبقه ای است که از نظر اقتصادی حاکم است.

به این اعتبار، نه! من طرفدار دمکراسی پارلمانی نیستم. واضح است که دمکراسی پارلمانی را به حکومت ارتشی ترجیح میدهم، واضح است آنرا به استبداد سلطنتی ترجیح میدهم، واضح است آنرا به حکومت پلیس مخفی ترجیح میدهم. ولی فکر نمیکنم که سطح ما را اینقدر پائین بیاورند که این را بعنوان ایده آلمان در زندگی قبول کنیم.

سوسیالیسم معنی آزادی برای ماست، و آلترناتیو ما در مقابل دمکراسی، سوسیالیسم است. اگر به این معنی تعبیر شود که سوسیالیسم به رأی فرد بها نمیدهد، چون دمکراسی شاخص حق رأی فرد است، خوب میگویم کسی که حب تبلیغات جامعه رسمی بورژوایی را قورت داده، اینطور میگوید. در حالی که ادا اینطور نیست. تنها جنبشی که به معنی واقعی به فرد حق میدهد بطور مداوم در سرنوشت سیاسی و اقتصادی اش، دخالت کند، سوسیالیسم است. این فایل قبلاً توسط ایرج فرزاد پیاده و مقابله شده است.

بیکاری را افزایش میدهند، من فکر نمیکنم نظر مردمشان

سیاسی دخالت کنند و وظیفه احزاب سیاسی بسیج بیشتر است تا حکومت، حزب سیاسی که خط میدهد.

من مطمئنم جنبش شورانی بسیار چپگرا خواهد بود و مدام به سیاستهای پیشرفته رأی میدهد. ولی کسی جلوی طرفدارهای سلطنت یا داراکولا را نگرفته که برود در آن شوراها و بحث خودش را بکند و بخواهد به کرسی بنشیند.

احزاب آزادند و هر چیزی میشود تشکیل داد، جلوی حقوق شهروندان را بهیچوجه نمیشود گرفت. بنابراین حزب نقش بسیج دارد و حزب حکومت نمیکند.

ولی بلافاصله چه؟ ببینید! ما به یک مقوله دوران گذار، دوران انقلابی معتقدیم. وقتی که جمهوری اسلامی را میاندازیم نه شورانی در کار است و نه کسی. مجلس مؤسسان یا پارلمانی هم در کار نیست. در نتیجه در پروسه و روند انداختن حکومت مرتجع فعلی حتماً یک احزابی میآیند سر کار و این احزاب متعهد اند که یک جامعه ای را بسازند و قدرت را بدهند دست مردم.

حزب سلطنت طلب احتمالاً اگر زیرش نزنند و ساواک و ارتش را نیاورد میخواد پارلمان درست بکند برای مثال مشروطه خواه است. ما میخوایم شورا درست کنیم.

آن پارلمان درست میکند و یکعده حقوق بگیر «بله قربان گو» - «احسن گو» را آنجا نشانده و تصمیماتش را در جلسات کارفرمایان و در جلسات رؤسای ارتش میگیرند و پدر همه را در میآورند. در سیستم ما شوراها تصمیم میگیرند جلوی چشم مردم و در جلسات باز. سؤال خیلی معتبری کردید، بنظر حزب ما بخصوص باید اینها را بیشتر برای مردم توضیح بدهد.

میلا: چند سؤال داشتم، من خودم به هیچ نوع دیکتاتوری عقیده ای ندارم از جمله دیکتاتوری پرولتاریا. آیا شما به دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان یک آلترناتیو فکر میکنید و قبول دارید یا نه؟ لطفاً کمی صحبت کنید. و اگر قبول دارید آیا در یک دیکتاتوری پرولتاریا با یک جامعه چند حزبی متناقض نیست؟

دوم اینکه آیا بنظر شما در ایندوره - در زمان نین که ارتش سرخ بوجود آمد، دنیای ۱۹۱۷ ببعده، دنیا اینطور نبود که میبینید، سازمان ملل نبود. دو بلوک هم پا بپای هم رشد کردند تا جائیکه آن جنگ سرد هم تمام شد - آیا بنظر شما باید در آینده یک بلوک دیگری ساخت بشکل دیگری؟ مثل شوروی سابق دنیا را به دو بلوک تقسیم کردو بر علیه بورژوازی اعلام جهاد داد؟ آیا شما به یک چنین بلوکی در آینده به آن فکر میکنید؟

این باشد. این کشورها مهاجرین را اذیت میکنند، فکر میکنم عده زیادی از مردم این را نمیخواهند. در نتیجه مردم در کشورهای دموکراسی پارلمانی، هر ۴ سال یکبار بیایند مَهر مشروعیت قانونیت بزنند پای یک حکومت حزبی.

اتفاقاً همه ایرادهاییکه شما نگرانش هستید که در یک حکومت سوسیالیستی ممکن است باشد، اتفاقاً در دموکراسی پارلمانی اینطور است. دموکراسی پارلمانی در آمریکا بین دو حزب جمهوریخواه و دمکرات دست بدست شود کسی دیگر شانس ندارد، حتی راست همه ثروتش را میآورد باز شانس ندارد. شما نمیتوانید یک حزب معمولی سبز Green درست کنید و جانی بقدرتی برسید. تمام سناتورها بین این دو تا است، تمام کنگره را هم بین خودشان تقسیم کردند و رئیس جمهور هم یکی در میان مال این و آن است. در نتیجه سیستم حزبی که ایدئولوژیک است و بجز ایدئولوژی خودش به کسی اجازه نوبت نمیدهد که کار کنند اتفاقاً همین است که سر کار است یعنی دموکراسی پارلمانی.

سیستم ما ایدئولوژیک نیست اتفاقاً، حکومت سوسیالیستی یک حکومت مارکسیستی نیست. اگر منظورتان این است که یک ایدئولوژی رسمی است که مردم باید مارکسیستی فکر بکنند یا ایدئولوژی رسمی جامعه کمونیسم است؟! ما اینطور فکر نمیکنیم، حکومت دست شوراها مردم است. این شوراها دموکراسی مستقیم را نمایندگی میکنند. یعنی هر عده ای در سطح محل با هم جمع میشوند، همه مستقیماً صاحب رأی هستند.

یک شورای محل ایجاد میکنند، شوراها محل شوراها شهر را ایجاد میکنند و شوراها شهر شورای ایالتی را ایجاد میکنند و شوراها ایالتی شوراها سراسری را ایجاد میکنند که اینها خود مردم هستند و این شوراها دائر هستند و کسی با احزاب نمیروند در شوراها، بعنوان فرد میروند در این شوراها.

حزب کمونیست کارگری یا حزب مشروطه خواه، هر کسی در چنین جامعه ای سعی میکند نمایندگانش را بعنوان صاحبنظر، نماینده مردم، بعنوان فعال شورا بفرستند در شورا که در بالا سیاستها را باین سمت یا آن سمت بچرخانند. حزب کمونیستی در نظام شورایی حزب حاکم نیست لااقل من اینطور فکر نمیکنم.

میدانم شما ممکن است شوروی و چین را مثال بزنید ولی اگر دارید راجع به ما حرف میزنید باید تشریف بیاورید و ببینید که ما چیز دیگری میگوئیم. نه الان، بلکه ما از اول این کشورها را سوسیالیستی نمیدانستیم. سیستم مان شورانی، دموکراسی مستقیم است، از مردم یک چک سفید نمیگیریم که بدهیم به سیاستمدارها هر کاری میخواهند بکنند، مردم مدام میتوانند در عرصه

که شما می‌گویید نیست، معلوم است که نیست. ولی دیکتاتوری پرولتاریا حکومت آزاد، انسانی و عادلانه است، در نتیجه کلمه دیکتاتوری چیزی است که از قرن نوزده به ارث مانده برای این منظور. من مطمئن هستم که اگر مارکس امروز زندگی میکرد و مقولات را با معانی امروزش به کار می برد، کلمه «دیکتاتوری» را بکار نمی برد، کلمه «حاکمیت» را بکار میبرد.

وفا: سوالی که من دارم؛ الان ۱۰ سال از تشکیل حزب کمونیست کارگری گذشته، آیا حزب فعالیتی درون کارگرها دارد؟ توانسته تشکلهای کارگری را مشخصا در ایران ایجاد کند؟ آیا خود شما از فعالیتی که این مدت کرده اید راضی هستید؟ امروز داشتم تفاوتهای ما را میخواندم گفتم امروز بینم چه نظری دارید، نقدی بحرکت تاکنونی تان دارید؟ چون مسأله کارگری است؛ آیا این حزب خودش را به قدرت طبقه کارگر معطوف کرده؟

منصور حکمت: وفای عزیز متشکرم. در رابطه با اینکه حزب مشغول سازمان دادن سازمانهای مستقل و توده ای کارگری است؟ خیر. حزب مشغول سازمان دادن این سازمانها نیست، علتش این است که حزب در داخل ایران آن سازمان قوی را که بتواند در شرایط اختناق یک چنین حرکتی را انجام بدهد ندارد. حرکت ما در داخل کشور تبلیغاتی است، از نظر سازمانی متمایز و منفصل است و بیشتر به شناساندن حزب کمونیست کارگری چه به محافل کارگری و چه بمردم بمعنی وسیع کلمه خلاصه میشود. ما مشغول سازمان دادن سازمانهای توده ای و مستقل کارگری نیستیم. آیا باید باشیم؟ من روی خود این مسأله چند کلمه ای باید حرف بزنم. بنظرم تصویری که خیلی از سازمانهای چپ ایران از یک حزب کمونیست دارند یک حزب خدمتگذار است، حزبی است که گویا کاتالیزر بوجود آمدن زندگی اجتماعی - سیاسی طبقه کارگر است.

تبیین من از حزب کمونیست هیچکدام اینها نیست. من این تبیین را کاملا در راستای بحث کمونیسم کارگری، بحث تفاوتهای ما و بحثهایی که ۱۰ سال گذشته مطرح کردم، میبینم. حزب کمونیست کارگری یک حزب سیاسی است که هدفش این است که کمونیسم را به جنبش کارگری و طبقه کارگر در سطح اجتماعی بصورت یک انتخاب قرار بدهد، در مقابل جامعه و کارگر. کارگر مثل دانشجوی، مثل معلم، مثل هر کس دیگری از ماتریال سیاسی که در جامعه است استفاده میکند تا آینده جامعه را به آن سمتی که میخواهد شکل بدهد.

این ماتریال برای طبقه کارگر احزاب کمونیستی هستند. احزاب کمونیستی جایگزین زندگی، جایگزین خود کارگر، جایگزین رهبر محلی، جایگزین رهبر سراسری، جایگزین متابولیزمهای محلی داخل طبقه، جایگزین سندیکا و شورا نیستند. چیزی هستند اضافه بر اینها، کمک اینها

منصور حکمت: در مورد دیکتاتوری پرولتاریا، ببینید، جامعه ای که ما الان داریم در آن زندگی میکنیم دیکتاتوری پارلمان بورژوازی است. یک پارلمانی است که قالب مشروعیت بخشیدن به یک حکومتی است که خود آن حکومت سرنوشتش نه در آن پارلمان تعیین میشود و نه تصمیم پارلمان روی ارکان اصلیش دارد. برای مثال وقتی شما میبینید یک شرکتی مثل شرکت هواپیمایی بوئینگ یا کارخانه ماشین سازی ب. ام. دبلیو (BMW) یکهو تصمیم میگیرید پنجاه هزار نفر را بدبخت و از هستی ساقط کند نه در هیچ پارلمانی رأی میگیرند، نه نظر من و شما را میپرسند، نه به شهروندان مراجعه میکنند، هیچی. اعمال میکنند!

آن بدبختی را با تمام اعتیاد، بیکاری، بی خانمانی، خودکشی هائیکه بعد از آن خواهد آمد، بیسوادی و بدون بهداشت را به بخشی از مردم تحمیل میکنند و به کل جامعه. پارلمان آنجا است ولی دیکتاتوری هم آنجا است. چند حزبی آنجا است ولی دیکتاتوری هم آنجا است.

دیکتاتوری پرولتاریا هم اسم حکومتی است که - علیرغم همه جد و جهدی که در آن است - کسهانیکه در آن جامعه طبقه کارگر هستند، آنها ارکانش را تثبیت کردند و این ارکان با آن تصمیمات روبرو است و تکان نمیخورد، باین معنی. باین معنی که اصولی که در آن جامعه حاکم است اصولی است ناشی از جنبش طبقاتی کارگرها بیرون آمده و این اصول، اصول آزادیخواهانه و انساندوستانه جهانشمولی است. باین معنی نیست که دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی است برای گرفتن منافع صنفی کارگران در جامعه قبلی!

هر حکومتی دارد یک چیزی را دیکته میکند، هر حکومتی دارد تصمیمی را میگیرد و به اجرا میگذارد که تصمیم یک عده ای در جامعه است. بنابراین سنوال بر سر این نیست که: دیکتاتوری آری یا نه؟! سنوال این است که دولت هست یا نه؟ که کمونیسم طرفدار محو دولت است، معتقد است با محو طبقات دولت هم محو میشود. ولی تا وقتی که دولت هست، حکومت هست این حکومت دارد خط و مشی را در جامعه به اجرا درمیآورد. این خط و مشی همیشه مال بخشی از جامعه است، همه روی آن اظهار نظر نکردند و همه روی آن توافق ندارند. سنوال اینجا است: کدام بخش جامعه؟

مارکس میگوید: یک جامعه آزاد در مرحله اول احتیاج دارد باینکه طبقه استثمار شونده ای، که هیچ منفعتی در ستم بر دیگران ندارد، آن حکم براند و حرف آن باشد و سیاست و افق آن بر جامعه حاکم شود، و این بحث دیکتاتوری پرولتاریا است. شما دیکتاتوری را به درست بمعنی امروزی کلمه، بمعنی خشونت با شهروندان تلقی میکنید، نه! کسی طرفدار دیکتاتوری باین معنی

دوباره بیایند عَر و تیز سابق خودشان را بکنند و از زجری که مردم فلسطین می کشند برای خودشان سرمایه درست بکنند. در نتیجه اینکه الان رفسنجانی رفته دوباره سوار آن اسب دیگر شده خیلی طبیعی است.

در مورد آینده جنبشهای کارگری این را باید زیر تتری بعداً صحبت کنیم. اینکه جنبش کارگری کی به میدان میآید، چرا به میدان میآید؟ وقتیکه میآید به میدان چه انتظاراتی دارد؟ تصور اینکه جنبش دستمزد خواهی کارگران حکومت جمهوری اسلامی را بیندازد تصور اشتباهی است. ولی کارگرها میآیند بیرون و جمهوری اسلامی را میاندازند وقتیکه سیاسی میآیند بیرون و این تحرکهای فعلی شان زمینه ساز، تمرین های سیاسی است که دارد درون طبقه انجام میشود برای یک حرکت وسیعتر. منتها آن حرکت دیگر سیاسی و به رهبری احزاب سیاسی باشد و نه در رابطه با نیازهای اقتصادی جاری.

سوال یک شنونده: با توجه بوضعیت خاصی که در ایران وجود دارد و کابوسی که هم سیاسی - هم اقتصادی بوجود آورده فکر میکنید بیشتر روبنایی و مذهب است یا برمیگردد به ساختار اقتصادی؟ (البته اگر نقش حزب کمونیست کارگری را بصورت فعال در نظر نگیریم). اگر همینطور بعنوان ناظری به جامعه ایران نگاه کنیم انگار بیشتر نقش روبنای جامعه و مذهب است که دست و پای جامعه را از هر طرف بسته و از این نظر میشود با انقلاب کبیر فرانسه یا رنسانس مقایسه اش کرد.

اگر یک چنین پروسه ای باشد قاعدتاً یک همکاری را بین نیروهای اجتماعی یعنی هم بورژوا لیبرالها و هم کمونیستها در این مرحله ضروری نیست؟ آیا ضرورت مبارزه بر سر اینکه جامعه مذهبی است، برای رسیدن به یک جامعه سکولار را مقدم میدانید یا از همین الان مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تغییرات اقتصادی یعنی مبارزه زیربنایی را بمبارزه روبنایی ارجح میدانید؟

منصور حکمت: ببینید! بنظرم مشکل جامعه ایران و بحران سیاسی که در آن است اساساً اقتصادی است، مربوط میشود به سرمایه داری ایران. اگر جمهوری اسلامی در دوران حکومتش میتواند ناظر باشد به یک اقتصادی سرمایه داری ایران، دچار این بدبختی هانی که الان هست نبود. حتماً هنوز اعتراض بود به خصلت نظامی اش، حتماً هنوز اعتراض بود به بی حقوقی زن در آن و هزار و یک مشکلی که مذهبی بودن حکومت ایجاد کرده است. ولی اگر اقتصاد سرمایه داری ایران تحت چنین نظامی میتواند شکوفا شود آن اعتراضات را اینها ساکت میکردند یا به هر حال یکجور دیگری با آن کنار میآمدند.

علت اینکه بحران است این است که این رژیم نمیتواند از این اقتصاد چیزی بسازد که جواب نیازهای مردم باشد.

ولی چیزی هستند اضافه بر اینها، کمک به اینها، ولی چیزی هستند متفاوت از اینها بعنوان، ابزار دخالت در قلمرو سیاست - سیاست بمعنی قدرت سیاسی.

وقتی میپرسید؛ من از تحول حزب کمونیست کارگری راضی هستم، در آن جهت کارگری شدن بمعنی ماکرو کلمه، که آیا کارگرها به صفوف حزب آمدند؟

من توهمی ندارم که یک حزب زیر اعدام و تحت شرایط اختناق میتواند توده وسیع کارگر را بخودش جلب کند. من چنین توهمی هیچوقت نداشتم، نه الان و نه در ۲۰ سال گذشته.

ولی اگر از حزب راضی نیستم بخاطر اینکه همین انتخاب سیاسی را آنطور که باید جلوی جامعه قرار نداده، نه بخاطر جنبه های کارگری مسأله، بلکه بخاطر جنبه های سیاسی مسأله.

به هر حال این بحثی است که باید ادامه بدهیم، هفته های دیگر هم هست و باز اگر وقت شد میتوانیم صحبت کنیم. منظورم این بود که من تبیین دیگری از کارگری شدن حزب دارم از آنچه که مورد توجه شما است. همینطور تبیین دیگری از وظیفه یک حزب کمونیستی دارم، بیشتر متفاوت با آنچه که احتمالاً رایج است.

مهرداد احمدی: بله مرسی! من دو سوال داشتم یکی در رابطه با این تظاهرات یا اعتصابات جنبش کارگری در ایندوره آخر. اگر نگاه بکنیم واقعاً جنبش کارگری در ایران حرکتی مثبتی کردند. میخواستم تحلیل خودت در رابطه با این حرکتها و آینده این چه میشود، توضیح بدهید - واقعاً مثل انقلاب ۵۷ جنبش کارگری یک نقش مهمی در انقلاب آینده در ایران ایفاء میکند.

سئوال بعدی در مورد تهدیدهای اتمی رفسنجانی به آمریکا بود که خواستم در اینمورد توضیح بدهید.

منصور حکمت: در مورد تهدید اتمی رفسنجانی دوره ای است که متأسفانه بدلیل بیماری دقیقاً دنبال نکردم. اینکه جمهوری اسلامی چرخیده بسمت اسلام نمائی مجدد و رجز خواندن، بنظرم فاتح شیخ جواب خیلی زیبایی داد.

بخاطر سیاست آمریکا است در خاورمیانه و در فلسطین، تا آنموقع که آمریکا مقابل طالبان بود و اسلام سیاسی زیر ضرب بود همه اینها دور خاتمی جمع شده بودند و همه جانماز آب می کشیدند. ولی وقتی دوباره چرخید علیه فلسطین و صراحتاً دارند مردم فلسطین را می کشند سیاست شارون شد سیاست رسمی آمریکا دوباره اینها زمینه را مناسب میدانند که

اینها معنایش این است که نیروهای سیاسی - نیروهای طبقاتی باید با آلترناتیوهای مستقل شان در این صحنه ظاهر شوند تا مردم بدانند و این آینده را انتخاب کنند.

حرف ما به مردم این است که بگوئیم: سرمایه داری با هر ظاهری در ایران استبدادی خواهد بود، سرمایه داری در ایران واپسگرا خواهد بود، سرمایه داری در ایران سکولاریزم نمیآورد، سرمایه داری در ایران حقوق بشر و حقوق مدنی نمیآورد. بر عکس! سرمایه داری در ایران یک حکومتی از نوع فیلپین، از نوع حکومت ترکیه (اگر شانس بیاوریم)، با پلیس مخفی بزرگ و با یک ارتشی که هر وقت قهر کرد کودتا بکند، این سرمایه داری ایران است.

علت ثبات جمهوری های پارلمانی در اروپای غربی وضع اقتصادی شان است. توانائی شان در این است که یک اقتصاد رفاه ایجاد کنند. توانائی شان در این است که نگذارند شکاف طبقاتی از یک حدی افزایش پیدا کند که جامعه به انقلاب بکشد. آن ثبات اجازه میدهد که پارلمان هم بماند. وگرنه در همین کشورهای غربی هم هر جا اقتصاد به آن بحرانی بکشد که خواست کارگر نتواند جواب بگیرد یا لاقبل با سازشهایی ساکت شود، دوباره پلیس میآید جلوی صحنه، دوباره کودتا میشود، دوباره جنگ میشود. کما اینکه قرن بیستم فجیع ترین جنگهای بین المللی را نیروهای غربی سازمان دادند و وسیعترین کشتارهای قرن بیستم توسط خود همین دموکراسی غربی بخاطر ناتوانی شان از حل و فصل مسائل اقتصادی شان صورت گرفته است. در نتیجه ایران که از پیش معلوم است. روی دوش نیروی کار ارزان و بیحقوقی میخوانند سودآوری کنند.

خُب یک چنین جامعه ای نمیتواند دموکراتیک باشد. هر چقدر هم رهبران را ببرند در غرب و تمرین دموکراسی بدهند یا هر ژستی برای ما بگیرند و هر قولی بدهند، قول رضا پهلوی نیست که آینده مملکت را تعریف میکند. اقتصاد مملکت چه چیزی را اجازه میدهد است و سرمایه داری ایران فقط با یک حکومت پلیسی - نظامی و یک حاکمیت ساواک و ارتش و به بیحقوقی مطلق شهروندان اجازه میدهد. اینجا است که در ایران مساله فقط بر سر سکولاریزم نیست، بر سر سوسیالیسم است و ما برای یک جمهوری سوسیالیستی تلاش میکنیم.

بابک: شمادر جلسه قبلی مطرح کردید که در کشورهایی که نیروی کار ارزان وجود دارد نمیشود با دموکراسی و پارلمان حکومت کرد، نمونه هایش هم در آسیا و آمریکا زیاد داریم. ولی یک استثناء که من اینجا در هند میبینم، از سیکهای راست که از حزب الله هم بدتر هستند، تا انواع چپها با خطوط مختلف (حتی مثل اتحادیه کمونیستی ما) در آنجا فعال هستند که شاخه نظامی شان دارند با دولت

باین معنی سیاست و اقتصاد ایران بعنوان دو رکن ارکان مشترک یک بحران سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در ایران دارند عمل میکنند، فقط اسلام نیست که مساله است و فقط سرمایه داری نیست که مساله است. یک بحران سرمایه داری، ناتوانی اقتصاد سرمایه داری است که یک دولت اسلامی قدرت پاسخگویی به آن را ندارد.

بنظرم ممکن بود حکومت سرمایه داری دیگری قدرت پاسخگویی داشته باشد. من فکر میکنم بله اسلامیت جمهوری اسلامی مانع از این است - در یک مقیاس تاریخی و در یک ابعاد استراتژیکی - که این حکومت روبنای سیاسی و عامل اجرایی یک شکوفائی سرمایه داری در جهان سرمایه داری امروز باشد.

به این اعتبار این تناقض دارد و با خود اقتصادیات مملکت تناقض دارد - با بقاء اش تناقض دارد. ولی معنی این حرف این نیست که در نتیجه مردم باید انتخاب کنند؛ مردم شعار اقتصادی میدهند و بخاطر اقتصاد انقلاب میکنند یا بخاطر اسلام انقلاب میکنند؟!

مردم بخاطر آن چیزی که نمیخواهند اعتراض میکنند. ولی همیشه آنچیزی که جایش میگذارند آن چیزی است که میتواند موفق شود. راه حل هائیکه میتواند جوابگو باشد است که میتوانند موفق شود.

در نتیجه مبارزه اجتماعی میتواند با جمهوری اسلامی مستبد شروع شود و با خواست سکولاریسم شروع شود ولی جامعه سکولاریزم مربوطه باید بر روی یک اقتصادی بنا شود که میتواند آن سکولاریزم و آن آزادیهای مدنی را حمایت کند و زیربنایش باشد. بحث ما اینجا این است که سرمایه داری در ایران نمیتواند زیربنای یک جامعه سکولار و آزاد در ایران باشد، بخاطر اینکه سرمایه داری در ایران یک سرمایه داری است متکی بر سازماندهی نیروی کار ارزان، کار مفت کشیدن از مردم و یک چنین اقتصادی که روی کار ارزان و بیحقوقی کارگر بخواهد بنا شود نمیتواند جامعه آزادی باشد، نمیتواند حقوق مدنی را برسمیت بشناسد و نمیتواند دست به تاریخ نبرد و هر نیروی ارتجاعی را که بدستش میآید بچنگ نیاندازد و علیه مردم بکار نگیرد.

مذهب ساخت دست خود همینها است. در قانون مشروطه سلطنتی یکنوع ولایت فقیه وجود دارد. علما باید شرعی بودن قوانین را قبول داشته باشند. اینها آخوند را آوردند توی سیستم رژیم سابق (اینکه رعایت میکردند یا نه بحث دیگری است). مذهب را اینها گذاشتند جلوی مردم بعنوان تنها چیزی که توانسته بود سرش را بالای آب نگهدارد در دوران اختناق. در نتیجه جنگ هم بر سر سرمایه داری است هم سر اسلام، هم سر سکولاریزم است هم سر سوسیالیسم. همه

معتقدیم جامعه ایران وقتی جلو میرود، بخصوص در ایندوره، که انتخاباتهای مهم سیاسی - طبقاتی را بکنند و این انتخاباتها را نباید مخدوش کرد.

اگر شما سلطنت را بگذارید کنار کمونیسم و بمردم بگوئید؛ اینها یک بلوک هستند، راه پیشروی سیاسی جامعه را از آن گرفتید، مردم باید بفهمند که اینها با هم فرق دارند و باید بفهمند که راه خودشان را انتخاب بکنند، بین هر کدام از اینها که باشد. انتخابی است که مردم باید بکنند.

اگر در مقطعی که حکومت فعلی در حال فرو ریختن بود، مسأله این بود که چه دولتی باید تشکیل شود، گروهها باید دور هم جمع شوند و یک توافقی بکنند... قطع صدا ...

کیای ۴: سنوالم این است؛ حزب کمونیست کارگری تقریباً ۱۰ سال قبل در رابطه با حمله آمریکا به عراق - در جریان جنگ خلیج - موضع شما آموغ این بود که باید حمله آمریکا را محکوم کرد. دقیقاً همان زمان صدام حسین با بمباران شیمیایی در حلبچه حتی اردوگاههای کومه له که تعدادی از دوستان خودتان همانموقع با بمبارانهای شیمیایی صدام حسین کشته شدند. حزب کمونیست آموغ موضع موضعش این بود که باید آمریکا را محکوم کرد. ولی تقریباً از ۱۱ سال بعدش در جریان حمله آمریکا به افغانستان - اشاره میکنم به گفته علی جوادی عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری - ایشان گفتند ما حمله آمریکا به افغانستان را محکوم نمیکنیم، طالبان باید برود. خواستم از شما بپرسم که فرق اینها چه است، چرا آموغ محکوم نکردید و چرا الان این را محکوم میکنید؟ با تشکر.

منصور حکمت: یکمقدار تاریخیانی که گفتید اشتباه بود. حملات شیمیایی صدام و اردوگاه ما خیلی قبل از حمله آمریکا به عراق بود. و اینها در نشریات حزب همانموقع ما منعکس است. در رابطه با بحث موضع ما نسبت به جنگ دوم خلیج ادبیات و اسناد زیادی چاپ شده من دعوتتان میکنم حتماً آنها را بخوانید.

فرق اینمورد با مورد حمله به طالبان با حمله به عراق بنظرم فاکتورهای متعددی است که بین اینها فرق میگذارد. اگر یادتان باشد ما حمله عراق به کویت، حمله یک کشور مرتجع به یک کشور مرتجع دیگر محکوم نکردیم. آنچهیزی که محکوم کردیم استفاده از اشغال کویت، یک قدرت نمایی بین المللی درست در متن سقوط شوروی بود. عراق آن سال در حال تولید و زیست بود.

ببینید! افغانستان عراق آن سال نیست، افغانستان یک کشوری، یک جامعه مواد مخدر و آدمکش اسلامی سر کار است و جامعه تولیدی داشته باشند.

دارند میجنگند و شاخه سیاسی شان در پارلمان هست. حتی بعد از سقوط شوروی اینها از ۵۲ نفر تابحال به بیشتر ۶۵ نفر به پارلمان رسیدند. از زمان استقلال هند تابحال یکی از ایالت های هند دست چپ ها است، میخوام ببینم که شما این استثناء را چطور توضیح میدید؟

منصور حکمت: در مورد نیروی کار ارزان و هنوستان: در مورد هندوستان من صاحب نظر نیستم، میشود عواملی را بررسی کرد که چرا پارلمان در هندوستان دوام آورده است؟ ولی اینکه اهالی هندوستان چقدر در پارلمان شان اظهار نظر میکنند و آن انتخاباتها چقدر در زندگی شان تأثیر دارد، باید دید. ولی بحث ما این بود: در کشوری که مبتنی باشد بر استثمار نیروی کار ارزان - کشورهای با اقتصاد کار ارزان - نهادهاییکه بنا باشد طبقات فرو دست از آن طریق بتوانند سنگر بندی کنند و سطح زندگی شان را بالا ببرند، با مقاومت طبقات حاکم روبرو میشود، نمیگذارند اتحادیه تشکیل شود، احزاب چپ را سرکوب میکنند.

کشورهای کار ارزان معمولاً ساواک های گردن کلفت و حکومتهای پلیسی دارد که فعالین اتحادیه ای و رهبری سازمانهای چپ غیب میشوند و بعد جنازه شان را زیر آب یا در فلان چاله چوله پیدا میکنند. این خصوصیت ۹۹٪ کشورهای اقتصاد کار ارزان جهان است.

در نتیجه پارلمان نیست که آزادی و ثبات و حقوق مدنی میآورد، بر عکس ثبات و موقعیت این کشورهای غربی است که باعث شده پارلمان در آن پا برجا بماند و هر وقت بحران اقتصادی پا گرفت خود اینها پارلمان شان را منحل کردند و به جنگ با همدیگر و به جنگ مردم رفتند.

یادمان باشد فاشیسم و جنگ جهانی دوم ۴۰ - ۵۰ سال پیش در همین مهد دنیای لیبرالی غربی است.

داریوش آریا: سنوالمی داشتیم از م. حکمت، آیا شما تابحال با احزاب دیگری که برای نابودی حکومت آخوندی - مذهبی دارند فعالیت میکنند تماسی، روابطی گرفتید که بتوانید یک جبهه متحدی درست بکنید بر علیه این رژیم کثیف مذهبی یا نه؟ اگر جواب نه است چرا؟ اگر جواب آره است بکجا رساندید؟

منصور حکمت: ما همیشه با خیلی از گروهها تماس داریم، همه سازمانهای اپوزیسیون ایران را به کنگره مان دعوت کردیم، برای آنها نامه نوشتیم احوالپرسی کردیم و گفتیم تشریف بیاورند در کنگره ما و فرصتی بود که میتوانستیم با هم حرف هم بزنیم.

ولی آیا تصمیم گرفتیم با کسی جبهه متحد تشکیل بدهیم؟ خیر! سیاست ما تشکیل جبهه متحد نیست. ما

جنایتکارانه ای که الان ۱۰ سال است دارند میکنند ادامه خواهند داد و ممکن است تشدید کنند. این بار بهانه شان را شروع کردند و دوباره از هیئت بازرسی سلاحهای کشتار جمعی حرف میزنند و میگویند عراق باید اینها راه بدهد - و بهانه ظاهراً ایندفعه تروریسم هم نیست که بگویند؛ ادامه بحث بن لادن و افغانستان است - میخواهند یک بهانه ای از عراق بگیرند و بمباران کنند. این بحث که نیروی زمینی در کار نیست که برود و در صورت بمباران آمریکا بغداد را فتح کند یک فاکتور واقعی است.

هر چقدر هم اینها عراق را بمباران نکنند نیروی در اپوزیسیون عراق در موقعیتی نیست که از چنین شرایطی بنفع خودش استفاده کند و برود حکومت عراق را ساقط کند. در نتیجه یک بمباران از راه دور، کور و وحشیانه ای خواهد بود که دولتهای اروپا جلوی آنها خواهند ایستاد، ما که حتماً محکوم میکنیم.

ببینید! بحث افغانستان این بود؛ آیا شما دوستی تاکنونی پاکستان - ایران - آمریکا با طالبان را ترجیح میدهید یا دشمنی آمریکا با طالبان را؟ آیا ما میرویم پشت شعار دستها از افغانستان کوتاه یا اینکه میآئیم میگویم؛ حالا که این وضع پیش آمده اقل میآئیم میگوئیم؛ حالا که این وضع پیش آمده اقل بگذارید از این دریچه ای که باز شده مردم افغانستان خودشان را از شر طالبان خلاص کنند؟

تبیین من این نیست که جنگ آمریکا با عراق باعث میشود مردم عراق خودشان را از شر صدام حسین خلاص کنند. اگر واقعاً چه ۱۰ سال پیش، چه امروز تصور ما این بود که در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق مردم قادر میشدند رژیم فاشیستی صدام را وریباندازند و یک حکومت آزادتری برقرار کنند مواضع ما امروز چیز دیگری میشد. ببینید! من برای حقوق بین الملل و این مرزها تقدسی قائل نیستم، هیچکسی دیگر تقدسی قائل نیست. همه مرزها درنور دیده شده است. هر کسی بیاید صدام حسین را بباندازد و یک حکومتی بگذارد که مردم بتوانند در خیابانها راه بروند بدون اینکه خطر هر روز تیر شلیک شدن به مغزشان تهدیدشان بکند، دستش را باید بوسید. ولی چنین نیروی وجود ندارد و دول غربی هم از جنگ شان با عراق چنین هدفی را دنبال نمیکند آنموقع هم نکردند. غیر ممکن است حمله به عراق بقصد سرنگونی اش توسط غرب باشد، بر عکس این بمعنی باتش کشیدن خاورمیانه است.

این ربط دارد به همان پاسخی که به چیا دادم، حمله آمریکا به طالبان و برچیدنش در ظرف ۳ هفته یک واقعیت عینی بود، میشد پیش بینی کرد. و جنبش ضد جنگی که بنظرم فکر میکرد که حالا سالها در این کوه و کمرهای افغانستان جنگ چریکی ادامه خواهد داشت، معلوم بود که اشتباه میکند. طالبان دست ساز

در رابطه با عراق داشتیم راجع به یک کشوری حرف میزدیم که هر روز صبح مدارسش باز میشدند و کادر بیمارستانها باشند و امنیتی که به هر حال بود آغاز کرده. و یا در دفاع از دمکراسی کویت به عراق حمله میکنند، مثل حمله آمریکا. فرق این دو شرایط از نظر زمانی، از نظر جغرافیای سیاسی، از نظر انگیزه نیروهانی که هستند بسیار با هم فرق دارند. طالبان بعنوان دشمن مستقیم ... قطع صدا... به هر حال خواستم فرق این دو جنگ را بگویم.

دیگر اگر خواهیم وارد بحث شویم باید وارد بحث آنموقع دنیا شویم، وارد بحث تفاوتهای عراق با افغانستان شویم. وارد بحث ماهیت حمله به عراق و ماهیت حمله به افغانستان شویم، این دو تا حرکت شبیه نبود. و رابطه ما با این دو حمله، ما بمباران افغانستان توسط آمریکا را محکوم کردیم ولی اعلام جنگ نیروی زمینی به طالبان را محکوم نکردیم. چیزی که چپ های طالبانی و چپ های اسلامی محکوم کردند.

ما آنموقع اگر آمریکا علیه عراق اعلام جنگ کرده بود محکوم نمیکردیم، اگر میگفت من نیروی زمینی میآورم و در یک جنگ کلاسیک وار بقصد سرنگونی رژیم صدام حسین و بوجود آوردن یک حکومت پارلمانی وارد عراق میشوم، فکر نمیکنم همانطور محکوم میکردیم که در مورد کویت و داعیه دفاع از حق حاکمیت کویت توسط آمریکا، محکوم کردیم. آمریکا نه یک جنگ «کلاسیک» برای ساقط کردن صدام، که با قصد آشکار بمباران بغداد وارد ماجرا شد. باید مفصلتر حتماً جای دیگر صحبت کنیم.

آیا حمله نظامی آمریکا به عراق محتمل است!

شمال: من راجع به وضعیت امروز عراق و احتمال برپا شدن جنگ سنوال دارم. ما هر روز میشنویم از درون حکومت آمریکا و در انگلیس هم بحث احتمال برپا شدن جنگ در عراق است بعد از افغانستان.

من سنوالم این است که رفیق. منصور حکمت تا چه حد امکان برپا شدن جنگ را قریب میداند و موضع کمونیسم کارگری همان موضعی میشود که در جنگ اول [جنگ خلیج] که رادیو داشتیم، یا باید سیاست دیگری پیش بگیریم؟ تا حد امکان جزئیات این سیاست را تشریح کنید؟ خیلی ممنون.

منصور حکمت: خیلی ممنون شمال جان! در مورد حمله به عراق بنظرم واضح است یک جناحی از هیئت حاکمه آمریکا است که طرفدار قداره بندی و قدرت نمایی نظامی تا هر ابعادی که بتواند هست. ولی من فکر میکنم این جناح نهایتاً نخواهد بُرد. در رابطه با عراق فکر کنم حمله زمینی به عراق منتفی است. من تصور نمیکنم حمله زمینی به عراق در دستور آمریکا و عراق باشد، فکر کنم بمباران

خودشان بود و هر وقت پاکستان را راضی میکردند که از پشتش کنار برود، تقریباً جمعش میکردند.

در مورد عراق! عراق یک جامعه چند ده ملیونی با یک فرهنگ قدیمی، یک جامعه برقراری که در آن تولید، سیاست و فرهنگ دارد کار خودش را میکند. یک جامعه استبدادی است ولی انداختن حکومت صدام کار متابولیسیم سیاسی داخلی عراق است، هر کسی هم میخواهد کمکش کند خب کمک کند. عراق با افغانستان یکی نیست، در نتیجه بردن نک پیکان حملات آمریکا به عراق کاملاً داستان دیگری را باز میکند. بنظرم یک خدمت بزرگ دوباره است به اسلام سیاسی، اگر به عراق حمله کنند تروریسم اسلامی جان تازه ای میگیرد در ابعادی که تا حالا ندیدند صد برابر قویتر میشود.

بنظرم به همین اعتبار احتمال اینکه به عراق حمله بکنند کم است ولی امکان بمبارانهای جنایتکارانه بیشتر علیه بغداد است و باید جلوی اینستاد.

من برگردم به سئوالی که قبلاً شده بود.

راجع به شرایط عینی و ذهنی و اینکه آیا میشود به لنین اتکاء کرد؟

سوال: آیا هنوز میشود به لنین اتکا کرد؟ آیا لنینیسیم هنوز موضوعیت دارد؟

منصور حکمت: ببینید، لنین تا آنجا که در مورد شرایط تاریخی یک کشور با تاریخ مشخص حرف میزند و احکامی که صادر میکند، لزوماً قابل تعمیم نیست. ولی من لنین را بعنوان کسی که ایده انقلاب کمونیستی و ایده امکان‌پذیری سوسیالیسم را مطرح میکند، و مسأله را ربط میدهد به دست‌بردن حزب کمونیستی به قدرت سیاسی، با این عنوان فکر میکنم لنین جلوی حزب ماست و همیشه موضوعیت داشته است. لنین کسی است که مارکسیسم را از دیدگاههای اولوسیونیستی و تکامل‌گرایانه و این که دنیا منتظر میماند تا سوسیالیسم یک وقتی خودش در تاریخ سبز بشود، نجات داد و تبدیلیش کرد به کار انسان زنده و تلاش سیاسی آدمهای زنده. نقش لنین این بود که این موقعیت را شناخت و دست برد برای قدرت. اگر این موضع را با خشنودی و یا ناخشنودی عده‌ای از حزب کمونیست کارگری ربط بدهید،

لنین را از معنی واقعی‌اش گرفته‌اید و ما مدتهاست که این گرایش که سوسیالیسم را به پس‌فردا حواله میدهد، کنار گذاشته‌ایم. ما گفتیم که این حزب توی همین دوره سعی میکند که این نقش را بازی کند و موظف است بازی کند. کمونیسم موظف است برود برای قدرت، که بتواند این انتخاب را به جامعه و طبقه کارگر بدهد که با سوسیالیسم از تحول انقلابی بیرون برود. به هر حال روش لنین مبرمیت دارد و مبرمیت بیشتری دارد.

پاسخ این بخش نیز قبلاً توسط ایرج فرزاد پیاده و تنظیم شده بود.

طارداد: - آیا بنظر شما جامعه ایران یک جامعه چند ملیتی (کثیرالمله) است؟

آیا مردم آذربایجان که حق ندارند بزبان مادری بخوانند و بنویسند باین اعتبار «ستم ملی» باید یک ملت برسمیت شان شناخت؟

پاسخ این سوال قبلاً توسط ایرج فرزاد پیاده و تایپ و ادیت شده است.

سوال: آیا ایران کشور چند ملیتی است؟

منصور حکمت: اطلاق چند ملیتی به یک کشور یا یک جامعه یک انتخاب سیاسی است، کما اینکه اگر بپرسند آیا ایران یک جامعه اسلامی است، من میگویم نه، یکی میگوید آره. به نظر من ملت و ملیت مقوله‌ای است سیاسی، مقوله‌ای است ایدئولوژیکی. کسی که تصمیم میگیرد برای مثال یک انسان را با قومیتش تعریف کند و بگوید من این را "آذری" میدانم، این را "هوتو" میدانم، این را "پشتو" میدانم، این را "ایگو" میدانم، این را "باسک" میدانم و... دارد یک انتخاب سیاسی میکند و دارد رنگ ایدئولوژی خودش را به آن جامعه میزند. ایران ممکن است چند ملیتی باشد یا نباشد، بستگی به این دارد که ایدئولوژی رسمی در آن کشور و تبیین رسمی از آن کشور را کسانی مینویسند که مقولات قومی برای شان برجستگی دارد یا نه؟ آگه من باشم میگویم نه فقط ایران، بلکه هیچ جا، کشورهای جهان چند ملیتی نیستند. آدمها با زبانهای مختلف با هم حرف میزنند، اینکه به آنها بگوییم

ملت، حاصل جنبش ناسیونالیستی در این کشورهاست. در دوره‌هایی این آدمها به خودشان نگفته‌اند ملت.

بعدا همین ملت‌های موجود ممکن است به چند ملیت دیگر تقسیم شوند. این یک رویداد سیاسی ایدئولوژیکی است و جزو علوم مثبت نیست. اگر مردم ایران را آزمایش بکنیم و DNA هایشان را بررسی کنیم، چیزی راجع به لر یا گیلک بودن آنها را نمی‌گویید. این یک بحث سیاسی است. ایدئولوژیک است.

شما می‌توانید انتخاب بکنید که کس دیگری مردم را اینطوری تقسیم بکند. من می‌خواهم اینطوری تقسیمشان نکنم و می‌گویم مردم ایران یک عده انسان متساوی‌الحقوق هستند و به زبانهای مختلفی هم حرف می‌زنند، امیدوارم زبانهای بیشتری هم یاد بگیرند حرف بزنند.

آیا ستم ملی وجود دارد؟ حتما وجود دارد، برای اینکه ناسیونالیسم وجود دارد و ناسیونالیسم تخصصش این است که ملیت را تبدیل کند به یک مرز غیر قابل عبور، آدمها را به این ترتیب تقسیم کند و تفرقه در آنها بوجود آورد. برای اینکه بعنوان یک ملت به ملت دیگری زور بگوید، ستم ملی وجود دارد.

ولی ستم ملی را باید رفع کرد، پاسخ ستم ملی، کشور دادن به مردم نیست. هر کس بیاد و به شما بگه حسن آقا دارند پشت سر من جوک درست میکنند، شما به من یک کشور بدهید، شما از او قبول نمیکنید. ستم ملی جوابش رفع ستم ملی است. همانطور که ستم جنسی جوابش رفع ستم جنسی است و ستم نژادی جوابش رفع ستم نژادی و کشور دادن به قربانیانش نیست.

این را ناسیونالیستها در دو سه قرن اخیر در جهان باب کرده‌اند که ملیت مبنای حکومت است. به نظر من ملت مبنای حاکمیت نیست، مبنای فلسفی حکومت ملیت نیست. مبنای فلسفی حکومت فقط میتواند انسان باشد و اتحاد داوطلبانه آدمهایی که آنجا میخواهند زندگی کنند، مبنای شهروندی است. در نتیجه اگر فرض کنیم که حکومتها قرار نیست ملی باشند و ناسیونالیستی، آنوقت معلوم نیست چرا ستم ملی باید به تشکیل کشورهای مختلفی منجر بشود.

اگر ناسیونالیستها همت کنند و چنان مسائل ملی را باد بزنند و چنان فجایع ملی بوجود بیاورند که دیگر نشود بین آن ملتها با زبان خوش صلح و صفا ایجاد کرد، بله مجبوریم بعنوان یک راه حل تلخ از جدایی مردم حرف بزنیم و به فراندومهایی قائل باشیم که اجازه میدهد که ملتی که به آن خیلی ظلم شده و دیگر خوشبینی‌اش را نسبت به اتحاد داوطلبانه از دست داده، اگر میخواهد جدا بشود. به این اعتبار من می‌پذیرم. در مورد کردستان، خود ما سیاست رسمی‌مان اجازه داده به یک فراندوم و خواست یک فراندوم در کردستان که آیا مردم کردستان میخواهند جدا بشوند یا میخواهند در ایران با بقیه مردم با شرایط مساوی با بقیه شهروندان بمانند؟ ولی این فراندوم را شما می‌گویید باید در مورد گیلان هم گذاشت؟

من اینطور فکر نمیکنم! هر چقدر هم ممکن است به مردم گیلان ستم روا شده باشه، مساله ملی که در آن خون بپا شده باشد، بدبینی و دل‌چرکینی بوجود آمده باشد، غم پشت سرش نهفته باشد، خشم انبار شده باشد، چنین مساله‌ای در مورد مردم گیلک نداریم. هر وقت چنین مساله‌ای را برایمان ساختند، آنوقت مجبوریم با همین نسخه برویم سراغش. ولی ما به استقبال تجزیه آدمها نمیرویم، به استقبال جدا کردن انسانها از همدیگر نمیرویم، به استقبال تقسیم آنها به کشورهای شش در چهار که در هر کدامش قومی زندگی میکند نمیرویم. برعکس جهان باید مرزهایش را بردارد، باید آدمها با هم زندگی کنند، به هر زبانی میخواهند حرف بزنند، به هر زبانی میخواند بنویسند و هر کدامش را در مراودات اداری مؤثرتر است بکار ببرند. من شخصا نه ناسیونالیستم و نه به هیچ ناسیونالیستی می‌خواهم آوانس بدهم.

چیا: یک سنوال در رابطه با فدرالیسم داشتیم. شما مقاله ای که در رابطه با فدرالیسم نوشتید گفتید: «یک شهر چند ملیونی مثل تهران که آذری هست، کرد هست، تکلیف تهران بالاخره چه میشود؟»

ولی چند سطر پانینتر آمدید و در رابطه با جدایی ملیتها صحبت کردید. گفتید: «هر ملتی که نمیخواهد با ایران باشند میتوانند مستقل و جدا شوند.»

من سواالم این است آیا مسأله فدرالیسمی که شما مطرح میکنید تهران چند ملیتی است، این مسأله

دو تاکتیکی است که شما دارید پیش میبرید؟ یا مسأله ای است که واقعاً باین اعتقاد دارید؟

منصور حکمت: راجع به فدرالیسم کمی بیشتر روی آن مکث میکنم.

در مورد فدرالیسم

ببینید! ما الان بیش بیست سال است که - همه ما، هرکسی که در این اطاق است - داریم برای این تلاش میکنیم که مذهب یک امر شخصی بشود. حالا بعد از ۲۳ سال یک عده پیدا شدند که میگویند قومیت و ملیت را مربوط کنیم به دولت و حکومت و آموزش و پرورش و روش زندگی!

من میگویم: همانطور که مذهب باید یک امر شخصی باشد قومیت هم باید امر شخصی باشد، ممکن است یکی قومیت داشته باشد و یکی نداشته باشد، همانطور که یکی مذهب دارد و یکی ندارد. یک عده ممکن است بخواهند از صبح تا شب به رهبران قومی شان تعظیم و تکریم بکنند، یک عده ممکن است بخواهند میراث قومی شان را از صبح تا شب مسخره بکنند که من در این دومی هستم، این باید امر شخصی ما باشد.

ما اجازه میدهیم بعد از ۲۳ سال حکومتی با اسم مذهب و با تبدیل کردن مذهب به امر حکومت، تبدیل کردن مذهب از یک امر خصوصی به بنیاد حکومت - که تازه زمان شاه هم چندان امر خصوصی نبود - این یک امر شخصی ما باید باشد.

بعد از ۲۰ - ۳۰ سال حکومت اسلام سیاسی حالا قومیت این نقش را بعهده بگیرد. نه عزیز! قومیت آدمها، ترک و کرد و فارس و عرب و بلوچ بودنشان همانطور که شیعه و سنی بهائی و یهودی بودنشان امر خودشان است محترم برای خودشان، خوش به حالشان. این مقوله نباید اجازه پیدا بکند به روش زندگی جمعی ما ربط پیدا بکند و این نقش را بعهده بگیرد و نباید اجازه پیدا کند برود در قوانین و از فردا همانطور که اجازه میدهیم بما هویت مذهبی بدهند

و بگویند شما شیعه هستید، سنی هستید، شما بهائی و یهودی هستید. پس! با دیگری فرق میکنید در این یا آن قلمرو معین. فردا بما بگویند شما لر هستید اینجا چکار میکنید، شما کرد هستید چرا آمدید از اینطرف خیابان؟ شما ماشین نمره سمنان است چرا در بلوار وسط شهر سندانج پارک کردید؟! نمیخواهیم قومیت مان را تبدیل کنیم به بخشی از هویت مان، نمیخواهیم تبدیلیش کنیم به جزئی از یک شکل حاکمیت.

در نتیجه مسأله فدرالیسم؛ بنظرم اگر شما معتقدید اسلام

سیاسی کثیف است و حکومت اسلامی - حکومت دینی، حکومتی که دین را تبدیل میکند به ایدئولوژی حاکمیت و به رکن جزئی از حاکمیت. اگر معتقدید این کثیف است بنظرم با یک ذره فکر کردن کاملاً میتوانید درک کنید که چرا ما معتقدیم حکومت قومی - فدرالی کثیف است. به همان کثیفی، به همان خونباری و به همان خشنی و عقب ماندگی است. این موضع ما است روی فدرالیسم.

اگر کسی الان میخواهد حکومت مذهبی را نگهدارد با ما طرف است. با همه ما که اینجا هستیم طرف است، فردا هم اگر کسی بخواهد حکومت قومی را در ایران بیاورد سر کار با ما طرف است، بهتر است بداند. باید از روی ما رد شود، باید شکنجه گاه و میدان اعدام درست کند، باید برود پشتش را بدهد به ناتو، باید برود C.N.N و B.B.C را با خودش بکند، از روی یک نسل رد شود تا اجازه پیدا بکند در آن کشور حکومت قومی راه بپاندازد. که این خطه مال ترکها است، این خطه مال لرها و این خطه مال بلوچها است!

جالب اینجا است که مبانی تقسیم استانی جمهوری اسلامی را میخواهند بگذارند برای جامعه فدرالی. حالا فردا جمهوری اسلامی آذربایجان را کرد سه تا، آنوقت سه تا جمهوری فدرال آذربایجان داریم یا نه؟! اگر نه، این مرزها را چه کسی میخواهد بکشد؟

اینجا است که بحث تهران نمونه است. تهرانی یعنی چه؟ هر کسی آمد تهران بخودش میگوید تهرانی؟ - خوب هم میگوید، راست هم میگوید - تهران یک ملغمه ای است از آدمهایی که از جاهای مختلف آن مملکت آمدند آنجا و دارند زندگی میکنند. فدرالیسم یعنی انداختن اینها بجان هم در تهران، نه در کوه و تپه های لرستان و کردستان. انداختن شان بجان هم در تهران برای اینکه هر کدام دارند وفاداری خودش را به جمهوری فدرال مربوطه اش ثابت میکند، مشکلی که در «ساریوو» پیش آمده، دیدیم یوگسلاوی جلوی ما است. این مسأله فدرالیسم.

چیا میپرسد؛ پس چرا یکجائی به مسأله جدائی رضایت میدهید؟ آیا این تناقض ندارد؟ نه! تناقض ندارد، برای اینکه در مواردی نفرت ملی آنقدر عمیق میشود - به همت شوونیستهای مرکزی و به همت ناسیونالیستهای محلی - و تاریخی از زد و خورد، رنج و ضدیتی بین آحاد مختلف جامعه را بوجود میآورد که هیچ راهی جز این نمی ماند برای اینکه شما حسن نیت خودتان را نشان بدهید که بگویند: حالا در پس این تاریخ خون و خونریزی، آیا این کشور - این ملتی که اینهمه تحت ستم بوده و دیگر نمیتواند بسازد، بیاید رأی بدهد ببینیم یکبار دیگر امتحان کند دستجمعی زندگی کنیم یا کشور خودش را تشکیل بدهد؟ این یک داروی تلخ است.

جدائی نمیدهند، تفسیر شخصی من این است. چه برسد باینکه یک حکومت آزادیخواه در تهران سر کار باشد که مردم در آن نمایندگی میشوند و شورای سنجدهمانقدر اختیارات دارد که شورای هر شهر دیگر

منصور حکمت: بفرمائید!

داوید: شما در صحبت هایتان مطرح کردید که آلترناتیو حکومت بعدی در ایران یا حزب کمونیست کارگری است یا سلطنت طلبها که شخصاً امیدوارم شما باشید. ولی سئوالم به دو بخش تقسیم میشود: آیا واقعاً زمینه مادی برای حکومتی برهبری حزب کمونیست کارگری یا هر حزبی با آن مرام و ایده فراهم است؟ آیا اگر فراهم است چطور است که این زمینه مادی هم برای سلطنت طلبها فراهم است و هم برای حزبی بنام کمونیست کارگری که دو چیز صد در صد جدا از هم هستند؟ امیدوارم متوجه سئوالم شده باشید.

پیمان: سئوالمی داشتیم، در حال حاضر وضعیت حزب با قدرت سیاسی را چطور میبینید؟ چه موانعی سر راهمان است؟

منصور حکمت: در مورد حزب و قدرت سیاسی یک فایل صوتی در سایت انجمن مارکس لندن است، در مورد آیا پیروزی کمونیسم ممکن است؟ من جوابهایم را مفصل آنجا دادم، نظرم همان است که آنجا گفتم. پیروزی ما ممکن است، احتمالش کم است بخاطر ضعف هائیکه جنبش ما دارد و بخاطر دشمنانی بزرگی داریم در سطح بین المللی، ولی ممکن است. و از آنجائیکه ممکن است ما باید تلاش زیادی بکنیم که این موانع را در هم بشکنیم. آیا زمینه مادیش وجود دارد؟ بنظرم وجود دارد.

داوید سوال خیلی خوبی کرد گفت: این چه وضعیتی است که هم شما میتوانید به آن پاسخ بدهید و هم سلطنت طلبها میتوانند پاسخ بدهند، این چه موقعیتی است؟

ببینید! کسی میتواند حکومتی را بیاورد سر کار و نگهدارد که بتواند یک اقتصاد باز تولید شونده، که نیازهای مردم را در حد معینی جواب میدهد که جامعه را از بحران بیرون بیاورد بسازد. جمهوری اسلامی توانایی سازماندهی کاپیتالیسم ایران را ندارد، ولی کاپیتالیسم در ایران به ته خطش نرسیده است.

اگر یک حکومت طرفدار غرب - سلطنت در ایران زمینه سر کار نمیآید - از همین هائی که الان کراوات زرشکی میزنند و پارسال کراوات زرد میزدند، همراه کلینتون. اینها بیایند سر کار، آمریکا برود پشت شان و غرب برسمیت شان بشناسد آنوقت بازسازی کاپیتالیسم ایران برای یک دوره با اینها مقدور است. فایق آمدن به برخی نتگناهای اقتصادی برای اینها مقدور است. غیر ممکن

جدائی یک عده از جامعه ای که قبلاً در آن با هم زندگی میکردند، تقسیم کردنش و درست کردنش بر مبنای هویت قومی یک اتفاق تلخ است. ولی اگر مجبور باشیم باید این کار را بکنیم. هیچوقت نگفتم در نتیجه برای همه ملل حق کشور داشتن قائلیم، ابداً اینطور نیست. همانطور که برای همه ادیان حق کشور داشتن قائل نیستیم برای همه ملل هم قائل نیستیم. اصلاً مبنای کشور نه قومیت است، نه ملیت است و نه مذهب، اتحاد داوطلبانه آدمها است. در نتیجه هر عده ای بخواهند با هم زندگی کنند باید بتوانند با هم زندگی کنند. آوردن ملت و ناسیونالیسم در تعریف حکومت، اینجا حکومت ایرانیان است، اینجا حکومت لرها است و غیره، ما این را مرتجع و عقب مانده میدانیم.

نه! ما کُردستان را همیشه دست گذاشتیم و گفتیم؛ یک مسأله ملی است و مطرح است، همانطور که فلسطین یک مسأله ملی و مطرح است. «باسک» مسأله ملی مطرحی نیست، علیرغم همه بوق هائیکه باسکی ها در شمال اسپانیا، مسأله باسک یک مسأله ملی مطرحی نیست جامعه اسپانیا از پس آن برمیآید. ولی مسأله ملی فلسطین مطرح است و باید جواب بگیرد. مسأله کُردستان یک مسأله ملی مطرح است و باید جواب بگیرد، ولی معنی اش این نیست که مسأله خراسان هم باید جواب بگیرد! آنجا مسأله ای نداریم. هر وقت یک عده ناسیونالیست قومپرست از دو سو - بعد از ۵۰ سال چنان با دروغ گفتن و تحریک و خون و خونریزی - مردم را بجان همدیگر انداختند که در لرستان هم یک مسأله ملی مطرح داشتیم آنوقت آنموقع با لرستان هم با همین سیاست برخورد کنیم.

ولی پیشنهاد ما به مردم کُردستان چه است؟ که اتحاد داوطلبانه را انتخاب کنند. ما باید رفراندم بگذاریم برای اینکه این مردم بدانند که تصمیم را خودشان دارند میگیرند. ولی میتوانیم به مردمش پیشنهاد کنیم که بمانند، نروید. در یک سیستم شورائی قدرت در محلات است، قدرت در دست تک تک احاد جامعه است. در نتیجه نه! تناقضی ندارد.

این رفراندم برای جدائی - ما توصیه جدائی نمیکنیم - ما حق رفراندم را برسمیت میشناسیم. رفراندم برای جدائی کُردستان چیزی است که به لطف آدمکشی های حکومت های اسلامی و سلطنتی در کُردستان، به لطف محروم کردن یک مردم از حقوق پایه ای شان، به لطف میلیتاریزه کردن یک بخشی از خود یک کشور و توسط دولت همان کشور، بمبها و خمپاره هائیکه انداخته دیگر ناگزیر شده است. شما برای اینکه این اعتماد را بدست بیاورید برای اینکه مردم کُردستان بتوانند راحت بمانند و برای اینکه جواب ناسیونالیستهای کرد را بدهید، این است که میسپاریم به خود مردم.

من معتقدم علیرغم همه این تاریخچه حتی با وضعیت فعلی مردم کُردستان در یک رفراندم آزاد رأی به

جنگ حزب دمکرات با کومه‌له و اعلام آتش بس یکجانبه

خالد علی پناه:

من یک سوال دارم. در شهر ما، یوتبوری، یک دفعه عبدالله مهتدی آمده بود و من شخصا ازش سوال کردم. بگفتم، نظرتان در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ گفت: این جنگ را منصور حکمت به ما تحمیل کرد. اگر در این مورد من اطلاع دارم، بالاخره در جلسات کمیته مرکزی بودی. می‌خواهم بدانم که این چقدر واقعیت داره و آیا نظر شما در آن موقع در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ و موضع عبدالله مهتدی چه بود؟

خیلی ممنون.

منصور حکمت:

جنگ را حزب دمکرات شروع کرد، در اورامان رفقای ما را کشتند. عزیزترین کسان ما را که صورتشان از جلوی چشمان ما کنار نمی‌رود. آن موقع من در کردستان بودم. در مقر کومه‌له، با رهبری کومه‌له نشستیم و درباره چه باید کرد صحبت کردیم. بحث این بود که حزب دمکرات یک ضربه‌ای زده است، اگر ما این حرکت را ندیده بگیریم، اگر این حرکت نظامی حزب دمکرات پاسخ نظامی از ما نگیرد، حزب دمکرات حاکمیتش را در مناطق آزاد کردستان، تثبیت می‌کند، به این معنی که آدم اجازه نخواهد داشت تبلیغات کمونیستی کند. و این چیزی بود که کومه‌له به آن گردن نمی‌گذاشت. در نتیجه سیاست بر این شد که حزب دموکرات باید جواب نظامی بگیرد. این تا اینجا.

در رابطه با موضع عبدالله مهتدی، من فکر نمی‌کنم کسی بوده باشد در آن کوه و تپه که مخالف این بوده باشد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. منتهی اینکه چه جوابی بگیرد بعدها موجب بحث‌های وسیع‌تری شد. اتفاقاً من نویسنده و پیشنهاد دهنده آتش بس یکجانبه بودم. بحث در مورد این که این جنگ کجا می‌خواهد برود، موضوع بحث‌های بعدی شد. من یک نوشته‌ای دارم در مورد ماهیت جنگ که بعداً به سیاست رسمی تبدیل شد در مقابل سیاست «جنگ جنگ تا پیروزی» که عملاً

نیست که یک حکومت طرفدار غرب کاپیتالیستی اقتصاد ایران را برای یک دوره بهبود بدهد و بتواند بماند.

ما طرح اقتصادی خودمان را داریم و آن هم یک واقعیت ممکن، یک آلترناتیو قابل تحقق است در نتیجه ما هم شانس داریم. ولی اسلام بینا بینی و حکومت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی و جنبش ملی - اسلامی آقای خاتمی و اینها شانس ندارند، برای اینکه این جامعه ای که می‌سازند دارید میبینید، مردمی که در آن کار میکنند نمیتوانند حقوقشان را بگیرند. برای کاری که کردند و محصولی که تولید کردند هنوز حقوقشان را نگرفتند. هنوز درصد بالایی از طبقه کارگرش زیر خط فقر زندگی میکنند.

بنظرم ما میتوانیم یک جامعه سوسیالیستی با یک آلترناتیو اجتماعی و انسانی، اقتصاد پابرجای سوسیالیستی درست کنیم. سلطنت طلبها میتوانند برای یک دوره ای یک اقتصاد کاپیتالیستی را احیاء کنند و راه بیاندازند. در نتیجه این پایه شانس دو طرف است، بحث می‌رود در زمین سیاسی. چه کسی میتواند مردم را با خودش بیاورد؟ اینجا است که بنظرم ما بالقوه خیلی قوی هستیم.

بعضیها میگویند؛ شما فقط خودتان را میبیند بعنوان حزب کمونیست کارگری، اینطور نیست! ما داریم از چپ حرف میزنیم، کمونیسم در ایران میتواند بیاید سر کار. منتها جمله بعدی ما این است: کمونیسم امروز در ایران را با حزب کمونیست کارگری می شناسند نه با فدائی، با توده ای. نه با احزاب طرفدار بلوک های مختلف قدیم. چون کمونیسم امروز با حزب کمونیست تداعی میشود مهر کمونیسم کارگری به هر حکومت کمونیستی در آینده ایران خواهد خورد، چه ما قاطی آن باشیم بعنوان اشخاص چه نباشیم.

حکومت کمونیستی بعدی، کمونیست پوپولیستی نیست، کمونیست مانوئستی و تروتسکی یا ارو کمونیست نیست، کمونیستی است که اساساً دارد از زیان حزب کمونیست کارگری شناسانده میشود.

این است بحث ما، نه اینکه خودمان آنقدر سوپرمن هستیم که می‌رویم قدرت را می‌گیریم! کمونیسم را ما این دوره تعریف کردیم. مردم ایران کمونیسم را با ما می‌شناسند. در نتیجه هر حکومت کمونیستی را بیاورند سر کار برنامه یک دنیای بهتر را از آن انتظار دارند. نمی‌روند برنامه سازمان طوفان را بیاورند و بگویند بیا و این را پیاده اش کن!

و این آتش‌بس را اعلام کردیم. در صورتی که سیاست دوستان دیگر و سیاست عبدالله مهدی این بود که این آتش‌بس زودرس است، و ما باید حزب دمکرات را به یک توافق استراتژیک‌تر و به یک همزیستی استراتژیک‌تر با خودمان بکشانیم. در نظر آنها این آتش‌بس دادن یک امتیاز ساده بود. من گفتم این توهم است. این توهمی بود که عبدالله مهدی همیشه داشت: تقسیم استراتژیک کردستان بین دو حزب جنبش که الان هم رفته دنبال آن.

بحث آتش‌بس یکجانبه بحث من بود، بحث فرعی کردن جنگ، بحث من بود، تحریک علیه آدمی که مال کردستان نیست الان دیگر حرفه اینهاست. اینها میخواستند به بخش انشعابی حزب دمکرات آتش‌بس بدهند. بحث من این بود که چه فرقی میکند؟ چرا به بخش انشعابیش آتش‌بس میدید و به جناح قاسملو آتش‌بس نمیدید؟ بجای اینکه با باصطلاح رهبری انقلابی دوستی بکنیم و با جناح قاسملو جنگ، این آتش‌بس را باید به همه داد. من گفتم که الان موقعیتی است که میتوانیم انشعاب‌شان را، تفرقه‌شان را شاهی بر ضعفشان بگیریم. اعلام کنیم پیروز شدیم و جنگ را فرعی اعلام کنیم و جنگ را تمام شده اعلام کنیم و فقط بگوییم از خودمان دفاع میکنیم. اسناد این هست، خوشبختانه شخصیت‌های آن دوره همه زنده‌اند، اکثرشان، فکر میکنم همه‌شان. آن جلسات که در زیر زمینی در سلیمانیه گرفته شد شهود زیادی داشت، این شهود بعضی‌هایشان ممکن است در این اطاق باشند. این مسائل را باید بگوییم. حقایق تاریخ کردستان صحنه میگذارد به اعتبار و حقانیت ما. این را همه‌شان میدانند. برای همین است که وقتی میگوییم سند چاپ میکنیم، میروند به معلم چغلی میکنند که آقا آقا اینها دارند سند چاپ میکنند. ما سند چاپ میکنیم چون این اسناد حقانیت ما را نشان میدهد.

توسط ایرج فرزاد پیاده، تایپ و مقابله و ادیت شده است

* * *

مجید: در رابطه با مسأله ملی! بنظرم کلیه مسأله ملی و اساساً طرح آن، میتوانند عرصه ای باشند از کشمکش‌های جناح‌های مختلف سرمایه یا شرکت و حمایت از این درگیری‌های ملی، که معنایش شرکت در جنگ‌های ارتجاعی و اقدامی است در جهت ایجاد موانع برای متشکل شدن طبقه کارگر نمیتواند باشد.

بطور ناخودآگاه بر این دوستان و کمیته مرکزی کومه‌له حاکم بود، این سیاست بر این مبتنی بود که جنگ باید به شکست نیروهای نظامی حزب دمکرات منجر بشود. من در آن نوشته گفتم چنین چیزی غیر ممکن است. گفتم که جنگ باید به فرعی شدن تقابل نظامی ما منجر بشود، بطوری که بتوانیم کارمان را بکنیم. من طرفدار فرعی کردن جنگ وقتی که پیروزی کافی را به دست آوردیم، بودم. بحث جنگ جنگ تا پیروزی را نقد کردم. چپ‌روی نظامی را نقد کردم. این سندش هست که به نظر من باید همین روزها چاپش بکنیم) میگذارمش در سایت روزنه ببینید.) بعداً رفیق ابراهیم علیزاده این سیاست را بعنوان سیاست کومه‌له اعلام کرد. قطعنامه‌های کومه‌له و بحث‌هایشان در جلسه‌ای که داشتند) و من بعداً شنیدم (کاملاً خط نظامی‌گرایانه و چپ‌روانه و تا نفر آخر باید جنگ کرد، داشت. در صورتی که بحث من این بود که اصلاً این کار را نباید کرد. بحث من این بود که وقتی این تناسب قوا تضمین شد که حزب دمکرات نمیتواند جلوی فعالیت ما را بگیرد، ما باید جنگ را فرعی تلقی کنیم، یک نیروی معینی به آن اختصاص بدهیم که حزب دمکرات را کنترل کند و ما کارمان را پیش ببریم. این را پیروزی دوفاکتو تعریف کردیم. مقاله‌اش هست. همه قبول کردند، همه» به «گفتند و به خط رسمی تبدیل شد. اگر عبدالله مهدی گفته باشد جنگ کومه‌له و دمکرات را منصور حکمت به ما تحمیل کرد، به نظر من باید در خیلی چیزها شک کرد. من هنوز سخته‌ام باور کنم این آدم بتواند، کسی بتواند چنین چیزی بگوید. کمیته مرکزی کومه‌له در این مورد تصمیم گرفت. این جنگی بود که کومه‌له در آن سربلند بود.

در مقطع کنگره ششم من برای کنگره به آنجا رفته بودم. ولی قبل از کنگره بخاطر مباران اردوگاه باعث شد که ما متفرق بشویم و نتوانیم کنگره را در آن مقطع در اردوگاه بگیریم. در جلسات کمیته مرکزی کومه‌له در آنجا بود که من بخاطر اینکه انشعابی در حزب دمکرات صورت گرفته بود، پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات را مطرح کردم. عبدالله مهدی، جواد مشکی و صلاح مازوجی به پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه رای منتهع دادند. ابراهیم علیزاده خوشبختانه استقبال کرد و من این نوشته را نوشتم. سند اعلام آتش‌بس یکجانبه به حزب دمکرات و ایده آتش‌بس یکجانبه مال من است.

منصور حکمت: این موضوع بنظر می‌آید بیشترین سئوالها از طرف دوستانی است که مسأله ملی را مطرح میکنند. من چند جمله بگویم: ببینید! خواهش از شما این است که کسی که از فدرالیسم با شما صحبت میکند پپرسید؛ چرا میخواهید ملیت و قومیت را بگذارید بعنوان یک امر عمومی، مبنای حاکمیت؟ ما قرار بود انسان باشیم یا قرار بود طبقه باشیم!

بالاخره هویت‌های مذهبی و حکومت های مذهبی را ترک میکنیم که بعد حکومت‌های قومی اتخاذ کنیم؟ اگر یک عده این را نپذیرند چکار میکنید؟ سئوالم از فدرالیست‌ها این است که اگر ما فدرالیسم ندهیم شما چکار میکنید، علیه مردمی که نمیخواهند خودشان را قومی تعریف کنند، دست باسلحه می برید؟

- من هرگز به کومه له نگفتم لانه ناسیونالیسم! گفتیم ناسیونالیسم کرد یک گرایش واقعی است. خوب شد که اینها را گفتید. برای اینکه من به دوستانم که در این جلسه نیستند بگویم که؛ کوهی از اسناد است راجع به مباحثات قبلی ما در حزب کمونیست ایران. خیلی از آنها پیاده نشده اند. جلسات مختلف پلنومها است، سخنرانیها در مقر های کومه له است. ببینید! من جزء یکی از مؤثرترین رهبری حزب کمونیست و به این اعتبار **کومه له** بودم، بمدت ۸ سال.

از افراد اصلی بنیان گذار حزب کمونیست بودم. مبارزه ای که ما در این سازمان و به کمک این سازمان کردیم، این سازمان را ساختیم که با آن حرکت کنیم، یک مبارزه واقعی و پر ارزشی بود و لحظات مختلف این تاریخ مستند است.

یک عده میخواهند این تاریخ فراموش شود. ما نمیخواهیم فراموش شود، این اسناد هست و میشود رفت خواند. ببینید!

بنابراین جمله اول شما نشان میدهد که ما کومه له را مسخره نکردیم، قطعنامه اتحاد مبارزان ارزش بالائی برای کومه له قائل شد. جمله بعدی شما نشان میدهد که بعد از ۳ - ۴ سال من گفتم که: آقا جان، ناسیونالیسم کرد یک گرایش واقعی در این سازمان است. تاریخ بعدی آن ماجرا نشان داد که کومه له کانون ناسیونالیسم کرد نبود، ولی یک گرایش واقعی بود که الان با ۲۵ - ۲۶ نفر در سلیمانیه سازمان زحمتکشان را تشکیل دادند. ولی بخش عظیم از آن صدها نفر آدمی که در آن کومه له کار و فعالیت میکرد، جنگ میکرد، آگاهگری میکرد، مبارزه سیاسی و تبلیغات میکرد کمونیست هائی بودند که آمدند بیرون و بعد با حزب کمونیست کارگری آمدند. ببینید! لیت سیاسی چپ‌گرای دو - سه دهه اخیر کردستان را لیست کنید اکثریت یا بزرگترین

نمونه زنده اش کردستان عراق است، بخشی از کشورهائی که بزودی مسأله ملی شان بیشک الان حل شده است. قطعنامه ای که از طرف حزب در رابطه با حل مسأله کردستان عراق آمده آیا یک شعار راست نیست؟ منتظر پاسخم.

داوید: اول اینکه من بعنوان دوستدار شما خواستم هشدار بدهم که آقای حکمت؛ شما مثل یک بت شده اید در میان اعضاء و هواداران تان هیچوقت بخودشان اجازه نمیدهند از شما انتقاد کنند. اگر چه من برای شما احترام قائلم، ولی شما هم مثل هر انسان دیگر احتمال است اشتباه بکنید، این نظرم شاید غلط باشد.

مسأله دیگر؛ متأسفانه ناسیونالیسم، شوونیسم- راسیسم مسائلی است که در دنیای امروز هنوز عمده است، نه فقط در ایران بلکه در خیلی از کشورهای دیگر دنیا. آنچه که برای من سئوال است جدا شدن شما از حزب کمونیست ایران با توجه باینکه شما مطرح کردید؛ در مقابل ناسیونالیست‌ها می ایستید، آیا کرنش کردن شما در مقابل شوونیسم فارس نبود؟

امید: من سه سئوال دارم از منصور حکمت. من به قطعنامه ها و پیام‌های ا.م.ک را که میخواندم از کومه له بعنوان اصیل ترین نیروی کمونیستی یاد میکنید. چند سال بعدش در نوشته تان که بعد از جنگ ایران و عراق نوشتید از کومه له بعنوان لانه ناسیونالیسم کرد یاد میکنید، دلیل این را خواستم بدانم.

سئوال دوم- خواستم نظر تان را در مورد «حقوق ویژه» ای که در دوران تشکیل حزب کمونیست ایران برای **کومه له** قائل شده بودید، ببینم الان نظر تان چیست؟

سوال سوم: این جنبه از صحبت شما که مخالف حکومت قومی در ایران هستید، بنظرم اینها زیاد با واقعیت همخوانی ندارد. اگر مسأله ملی برای شما محلی از اعراب ندارد چرا با همین زبانی که سالهای متمادی زبان مسلط در ایران بوده و شوینیسم عظمت طلبانه فارس برای ملت‌های تحت ستم ایران تداعی یافته، چرا با همان زبان صحبت میکنید و یک زبان دیگری انتخاب نمیکنید؟ فکر نمیکنید آنوقت این حساسیت از اقلیت های دیگر (بلحاظ روانی) نسبت بشما کم شود؟

من مدافع و طرفدار فدرالیسم نیستم. خیلی از کشورهای دنیا ساختار حکومت شان فدراتیو هستند ولی از این جنگ و خونریزی و این تصویر مخوفی که ارائه میدهند واقع بینانه نیست. بالاخره آقای حکمت خلاصه شما باید یک راه حلی برای رهائی ملت های تحت ستم ارائه بدهید، حقوق شهروندی نمیتواند پاسخگوی بی حقوقی ملت‌های تحت ستم در ایران باشد.

بخش آن در حزب کمونیست کارگری ایران هستند.

است که الان بر مبنایش داریم فعالیت میکنیم.

راجع به زبان فارسی! خیلی حق با شما است. من فارسی حرف میزنم برای اینکه برخلاف برنامه ای که ما داریم انگلیسی به زبان اصلی آموزشی و اداری جامعه تبدیل شده است. آره من طرفدار این هستم که زبان انگلیسی بشود زبان اداری و آموزشی جامعه که من و شما انگلیسی حرف بزنیم که دیگر اینقدر شوونیست - شوونیسم نکنیم. بفهمیم که کشور به یک زبان واحد احتیاج دارد.

برای اینکه نمیخواهیم تحصیلکرده های استانیهای مختلف بروند در بیمارستان همدیگر را نگاه کنند و نفهمند این همان کلمه ای که ایشان میگویند همان کلمه ای است که من دارم میگویم. زبان فارسی یک زبان ضعیف است، ناکار است، بدرکار علمی نمیخورد باید عوضش کرد.

هر کسی میتواند به هر زبانی در خانه اش، در زمین فوتبال، در هنر و تأثر حرف بزند. ولی اگر میخواهیم به بچه های مان درس یاد بدهیم و بعد اگر میخواهیم سیستم اداری جامعه را بچرخانیم بنظرم باید برگردیم به زبان انگلیسی.

آن موقع رفیقمان «امید» با حسن نیت بیشتری به بحثهای من گوش میدهد برای اینکه هر دو داریم به زبان شخص ثالثی حرف میزنیم.

یک نسل وقت صرف کنیم بچه ها زبان انگلیسی را یاد میگیرند یعنی اگر شما با بچه پنج ساله تان بروید انگلستان، شش سالگی انگلیسی حرف میزنند.

پس در نتیجه یک سازمان باید غیر قومی باشد و جواب این قومپرستها را بدهد، که بعضی از اینها را با تکست هایشان دارم میبینم. که بتواند بنشاند سر جایش و بگوید: آقا جان ما اینجا قومیت نداریم، ما یک عده آدم هستیم، اگر انگلیسی بهتر است انگلیسی حرف میزنیم.

بله! یک چنین کشوری مسأله ملی را تا حدودی حل میکند اگر این ستم با تسلط زبانی نمایندگی میشده، این را حل میکند. من هیچ تعلق خاطر ویژه ای به زبان فارسی ندارم، فعلاً اینطوری است که یک عده ای دارند با این زبان حرف میزنند، اگر میخواهید دستجمعی برویم در اطاق انگلیسی و انگلیسی با هم بحث کنیم. هیچ مشکلی با این قضیه نیست. به نظرم باید زبان دیگری غیر از فارسی بشود زبان اداری و آموزشی کشور.

منصور حکمت: من خیلی کوتاه بگویم؛ مسأله ملی دست ما نیست که وجود داشته باشد یا نه. همانطور که مسأله نژادی یک جانی بوجود میآید و باعث زجر و اختلاف و کشمکش و غیره میشود، مسأله ملی هم بیرون از و خارج از اراده من و شما بوجود میآید.

اگر میخواهید بدانید کومه له کمونیست دهه ۸۰ میلادی کجا نمایندگی میشود، کافی است به کمیته های حزب کمونیست کارگری نگاه کنید. کافی است به ترکیب کمیته مرکزی ما، به دفتر سیاسی ما نگاه کنید. کافی است به شورای تشکیلات کردستان ما نگاه کنید و بعد این را مقایسه بکنید با جمیع محافل متفرقه ای که داعیه کومه له بودن و حزب کمونیست بودن را دارند، مقایسه کنید و نتیجه بگیرید.

ما قومیت رفقایمان را به رُخ نمی کشیم ولی آنها که قومیت برایشان مهم است بیایند و ابعاد خودشان را مقایسه بکنند با طیفی که الان با حزب کمونیست کارگری و حول این حزب متشکل اند.

حزب کمونیست کارگری بزرگترین سازمانده افرازی است که در کردستان دنیا آمدند، منهای حزب دمکرات. من راجع به حزب دمکرات اظهار نظر نمیکنم و فکر میکنم بزرگ هستند. از بین سازمانهای دیگر بزرگترین حزبی که دارد افراد متولدین کردستان را سازمان میدهد حزب کمونیست کارگری ایران است.

چرا «حقوق ویژه» قائل شدیم؟

برای اینکه دهان ناسیونالیستها را ببندیم، برای اینکه پشت پا به ما نگیرند، برای اینکه در یک روند شکست شان بدهیم. اگر ناسیونالیسم یک امر واقعی در آن جامعه بود، که بود، اگر یک عنصر تخطئه و تحریف و چوب لای چرخ حزب سازی ما بود، که بود، باید ما دهانش را می بستیم. باید میدان را از آن می گرفتیم، باید اجازه تحریک را از آن می گرفتیم.

دو روز که من آمدم کردستان، همان سفر قبل از تشکیل حزب، متوجه شدم اگر برای کومه له «حقوق ویژه» را مطرح نکنیم حزب تشکیل نمیشود. برای اینکه ناسیونالیستها نه فقط در خود صفوف کومه له، در دفتر شیخ عزالدین، در مقرهای آقای مام جلال (طالبانی) و در رادیو حزب دمکرات شروع میکنند کومه له را تحت فشار گذاشتن که شما رفتید و خودتان را به یک سازمان فارس فروختید؟!

آن «حقوق ویژه» ای که هیچوقت به آن استناد شد، نه من، نه عبدالله مهتدی، نه ابراهیم علیزاده هیچوقت به آن رجوع نکرد؛ آن «حقوق ویژه» باعث شد که آن جماعت ناسیونالیست دشمنان را بگذارند روی کولشان و بروند و بگذارند ما کارمان را بکنیم، حزب مان را بسازیم و حزب پر افتخاری بسازیم. زمینه ای

خودشان را بدهند. ما نرفتیم به همه ملت‌ها بگوئیم: بیاید کشورتان را تشکیل بدهید! بهیچوجه این کار را نمیکنیم. ولی در کردستان الان ۲۰ سال است که دارند جنگ میکنند، تازه در این نوبت اخیر!

در نتیجه یکی باید این وسط بگوید: بگذارید از مردم بپرسیم خودشان میخواهند چه کار بکنند و باین رأی احترام بگذاریم.

راجع به کیش شخصیت و بُت شدن خودم بگویم:

اولاً من خیلی خوشحالم که بعنوان یک آدم ۵۰ ساله توانستم مورد محبت یک نسلی از با ارزشترین آدم‌های آن مملکت باشم، این جایزه است.

همین الان دارند پیام میفرستند و فحش خواهر و مادر برایم می‌آید، ولی اگر اینها برود در یک کفه ترازو، محبت یک عده انقلابی با شرف جامعه هم می‌رود در یک کفه دیگر ترازو، این کفه ترازو چیزی نیست که من به آن پُشت کنم. این محبت را دوست دارم، به آن افتخار میکنم و برایش ارزش قائلم، فلسفه زندگی من است و دست‌آورد زندگی من است.

اینکه منصور حکمت بین اعضاء اش "بُت شده" من اینطور فکر نمیکنم! شما باید می‌آدید در کنگره ما، شما باید بیاید در جلساتی که برای کادرهایمان می‌گذاریم. شما باید بیاید روابط ما را ببینید.

این تصویری که شما دارید برای کره شمالی خوب است. شما یک عضو حزب کمونیست کارگری را بگیرید و با او حرف بزنید و بپرسید رابطه تان با منصور حکمت چطور است، آیا مشکلی دارید از او انتقاد بکنید؟ آیا میتوانید رأی خودت را بدهید، آیا میتوانید روی سیاست تان تأثیر بگذارید؟

پیشنهادم از دوست مان این این است، که مطمئنم از روی حُسن نیت حرف می‌زنند، این جلسه ای که ما وسط کنگره یک کنفرانس وسیع در بهار داریم حتماً بیایند و با روابط درونی ما آشنا شوید.

این تصویر را بورژواها از کمونیست‌ها میدهند که: آهای، فلانی بُت شد که فردا بگویند دیکتاتور شد که پس فردا بتوانند با موشک کروز بزنند به خانه بنده در تهران، این است علتش. این مقدمه ترور شخصیت است، نمیگویم شما میکنید. ولی این تصویر که تا کمونیست‌ها نفوذی پیدا میکنند و تبلیغات فردی علیه شان شروع میشود، مقدمه چینی ترور شخصیت است. بخاطر حاکمیت سازمانهای ضد کمونیستی در عرصه تبلیغی یا افکار سازی جهان است.

ببینید! الان در فلسطین مردم بیچاره شدند برای اینکه کشورشان میخواهند و یکعده فاشیست این را به مردمش نمیدهند. طرف ۲۲٪ خاک خودش را میخواهد که یک موقعی در تمامش زندگی میکرده. حالا کاپیتالیسم آمده - نیامده، گلوبالیزاسیون شده یا نشده، یکی باید بیاید جواب مردم فلسطین را بدهد که کشورشان را باید بآنها داد و این زخم برداشته.

اگر خوب فکر کنید این زخم فلسطین منشاء کُل بدبختی های همه ما است. از جمله عروج اسلام سیاسی، عقب ماندگی تکنیکی، کمبود سرمایه در خاور میانه و عقب ماندگی فرهنگی در خاورمیانه. همه اش برمیگردد به وجود یک فلسطینی که یک زخمی درست کرده، دو طرف دارند سر هم داد میزنند، عقب مانده ها از این موضوع استفاده میکنند، اسلام سیاسی را تقویت کرده، ناسیونالیسم عرب را تقویت کرده، این مسأله باید حل شود. برای مسأله ملی راه حل باید داشت.

از نظر تنوریک برسمیت بشناسیم یا برسمیت نشناسیم چیزی را از ما حل نمیکند، ما باید به مسأله کرد جواب بدهیم. در کردستان عراق ما میگوئیم: ما طرفدار استقلال کردستان عراق هستیم.

فکر های مان را کردیم، همه عقل هایمان را گذاشتیم روی هم و باین نتیجه رسیدیم که اگر رهبران یک کشور اعلام کنند بهتر است، هنوز هم فکر میکنم بهتر است. میترسند توطئه بکنند و جهان عرب علیه شان بسیج شود. بالاخره شما هر موقع شما بخواهید یک کشور درست بکنید پایتان را میگذارید روی دُنب یک عده ای.

در دوران تجدید تقسیم جهان و باز تعریف بعد از جنگ سرد، دوره ای که "حاجی بوش" طرفدار آقای طالبانی بود، اگر کسی میتواند اعلام استقلال بکند آنموقع، وقتش بود. نکردند! یک کشور بدون چهره، بدون برسمیت شناخته شدن بین المللی، بدون گذرنامه، بدون هویت، یک اردوگاه سازمان ملل است که اختیار امورش را دادند دست مسعود بارزانی.

کشور نیست که، یک نسل بدنیا آمده بدون اینکه معلوم شود شهروند جهان است، بدون اینکه شناسنامه درستی داشته باشد، بدون اینکه بتواند با شناسنامه کردی سفر کند. باید کشور اعلام میکرد، بالاخره شما که دارید جنگ تان را میکنید اقلاً یکبار سر استقلال تان بکنید. ولی این مسائل باید جواب بگیرد. در کردستان ایران به نظرم مسأله داوطلبانه جواب خواهد گرفت.

ولی برای اینکه این صورت بگیرد و برای اینکه ما بتوانیم بگوئیم این وحدت واقعی، اصیل و داوطلبانه است مردم باید این انتخاب را داشته باشند که رأی

در مورد جدا شدن از حزب کمونیست ایران پرسیدند.

واقعی عزیز است و یکهو حزب کمونیست ایران شد "حزب کمونیست ایران"، وقتیکه ما رفتیم.

جدا شدن از حزب کمونیست ایران هم ما اشتباه نکردیم. بگذار یک فاکتهایی را برایتان بگویم. آن مقطعی بود که کمونیسم بلوک شرق (در شوروی) به بن بست رسیده بود. مارکسیسم هم حالا خواه ناخواه از سکه افتاده بود.

ما آن ارتجاع را گذاشتیم در گنگی و سر در گمی خودش بماند. ۱۰ سال وقت صرف کردند برسند بآنجائیکه، اگر ما در حزب میماندیم، میخواستند ایجاد کنند.

حکومت جلال طالبانی در کردستان برقرار شده بود، دوستان ناسیونالیست ما بودند. در آن مقطع قرار بود ما برویم کنگره چهار حزب را بگیریم. شما فکر میکنید اگر ما میرفتیم در کنگره چهار، عبدالله مهدی نمیآمد بگوید؛ من ۵۰٪ کمیته مرکزی را میخواهم؟ علتش هم این است که در کردستان اسلحه طالبانی را دارم؟! و اگر شما میخواهید در کردستان زندگی کنید بهتر است با ما کنار بیایید!؟

بنظرم بارها و بارها ما در تاریخ آن حزب نشان دادیم که اینها، سیاستمدارهای ناسیونالیستها، در آن حزب سیاستمدارهای درجه سه هستند که جلوی پای خودشان را نمیتوانند ببینند. همین الان هم آقای مهدی با انتخاب سیاست جدید باز روی اسب بازنده شرطبندی میکند و تخصص ایشان این است که اشتباه کند.

فکر نمیکنید کنگره چهار حزب کمونیست ایران تبدیل میشد به کنگره ای که اینها گرفتند؟ همان تهدیدات، همان جدائی، که؛ ما کومه له راستین هستیم؟ آموغ عده بیشتری میرفتند، آموغ بهتر میتوانستند خودشان را سازمان بدهند.

به هر حال جدا شدن ما از آن حزب در آن مقطع و ساختن یک حزب یکپارچه که بتواند برود در فضای ضد کمونیستی آموغ و خودش را نگهدارد کاری کاملاً درستی بود. با آن حزب انتلافی نمیتوانستیم بایستیم. بیخ ریش مان دست آقای طالبانی در اردوگاه آنجا بود.

۱۰ سال زودتر قوم پرستی را رواج میداند، از ۱۰ سال پیش شروع میکردند پول گرفتن، از ۱۰ سال پیش شروع میکردند به تبلیغ کردن علیه کمونیسم. ما این فرصت را به آنها ندادیم. ما کمونیستهای آن سازمان را برداشتیم و آمدیم بیرون و گفتیم حالا شما بروید فکری بحال خودتان را بکنید، قبل از اینکه خودتان را بعنوان انشعابی فورموله کنید، من رفتم.

تبلیغات ضد کمونیستی تلویزیون بود، فدرالیسم آقای مهدی و بازگشتش به قومیتش آموغ در بورس خیلی بیشتر بود تا الان، که ۳۰ نفر پیدا کردند و رفتند دور هم جمع شدند که بورس میگیرند و در یک کوچه ای زندگی میکنند.

این یکی از اقدامات کاملاً صحیح ما بود که الان ابراهیم علیزاده در آن گیر کرد است.

آموغ یک حزب می ساختند و آموغ هم میتوانستند بگویند: کومه له ایم.

ما این مانور را از آنها گرفتیم، محرومشان کردیم، خیلی تصمیم بجائی بود.

آنها آموغ میخواستند در مقیاس چند ده برابر به کمک رسانه های ضد کمونیستی آن دوره، همانموقع بی. بی. سی آمد با همین عبدالله حرف زد. بعنوان اینکه سندی گیر بیاورد که کمونیست در یک جای دیگر هم دچار بحران شده است.

دوستان وقت ما تمام است. با همه تان خدا حافظی میکنم سال نو خوبی داشته باشید تا چند روز دیگر. موفق باشید.

فکر میکنید کی از کی دفاع میکرد در یک چنین جدائی؟ فکر میکنید انتلکتیول های "دگر اندایش" ایرانی آموغ که دمکرات شدن باب بود و در بورس بود، در یک چنین جدائی از که دفاع میکردند؟ که تازه همانموقعش هم دفاعشان را کردند.

تا وقتی ما در آن حزب بودیم و کادرهای آن حزب همه آنجا بود، حزب به آن عظمت بود، میگفتند؛ حزب کمونیست ایران هیچی نیست! تا ما رفتیم، تنمه اش شد یک حزب واقعی، بله، اینها یک حزب عزیز

توضیح و تشکر
بخشی از متن پیاده شده توسط من انجام شده اند. بقیه موارد را رفیق عزیز: "دنيس مر" پیاده، مقابله و تایپ کرده است که سپس جملگی جهت انتشار در بستر اصلی توسط من ادیت شده اند. با سپاس فراوان از دنيس عزیز که همواره همراه من بوده و از هر کوشش دریغ نکرده است.

ایرج فرزاد: نوامبر ۲۰۲۳

سخنرانی رفیق نادر در جلسه مشترک کمیته مرکزی کومه له

هشتم فوریه ۱۹۹۸

با توجه به فرصت کمی که مابین این جلسات بود من فرصت نکردم که یک بحث شسته رفته ای آماده بکنم ولی شاید آن چیزی که میگویم برای طرح بحث و آن نکته اصلی که مورد نظر من است کافی باشد.

در مورد وضع آتی کومه له و فعالیت ما در کردستان:

در مورد این مسئله من ابتدا دو نکته را اول میگویم که بقیه بحث من در دل این بحث است.

درک فعلی از تشکیلات کومه له

اول اینکه یک برخورد مستدلی در ما است که وقتی میگوئیم وضع آتی چه میشود در درجه اول همه فکرشان به این متوجه میشود که یک عده مُعینی آدم در یک جغرافیای مُعین در اردوگاه مُعین با فعالیت های مُعین؛ کومه له آن است. و اینکه آینده آنها چی میشود؟ یعنی اردوگاهها، یعنی اشخاص چی میشوند؟ این اولین بُعد مسئله است که هر کسی فکر میکند بطور خودبخودی اول این می آید جلوی چشمش.

من فکر میکنم این دید محدود و نادرستی است که کومه له آنطور که هست در نظر نمی گیرد و در نتیجه وظایفی را که در دوره آتی است را نمیتواند به درستی تعریف کند. به نظر من کومه له آن نیست که ما فقط در آنجا جغرافیا می بینیم، و در آن جغرافیا عده آدم مُعین تشکیلات علنی در کردستان.

جغرافیای فعالیت:

نکته دوم این است که در بحث های قبلی هم که بوده به دلیل همین برداشت متداول، وقتی راجع به جهت گیری آتی کومه له صحبت میشود، این است که کومه له میخواهد یک عده را ببرد خارج و یا یک عده را

نمی خواهند به خارج ببرند. و یا این سوال که: آیا ببریم خارج؟ باز این برداشت علتش این است که یک کومه له محدودی را مد نظر داریم، با یک عده اشخاص مُعین و ارگانهای مُعین. گویا حرکت بعدی از نقطه نظر جغرافیایی مورد بحث است به این معنا اگر بخواهیم بگوئیم کومه له را به آن معنی وسیعی که من بعدا در بحث میگویم، تعریف کنیم، باید کومه له را ببریم داخل. یعنی جهت گیری اصلی فعالیت ما در دوره آتی، داخل ایران است تا آنجا که به کومه له به معنی وسیع کلمه مربوط میشود و انرژی که ما باید صرف کنیم باید صرف کومه له ای شود که باید داخل ایران بوجود بیاید. طبعا بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومه له، آن بخشی که با اردوگاه های فعلی تداومی میشود، این ها از نظر جغرافیایی تغییراتی خواهد کرد. ولی جهت فعالیت ما، جهت مبارزه سیاسی و تشکیلاتی ما باید به سمت داخل باشد. به معنی واقعی کلمه داخل، یعنی داخل کردستان ایران.

کومه له چیست؟ وضعیت عینی ما:

- اجازه بدهید در شروع صحبت نکاتی را که قبلا هم راجع به آنها صحبت کرده بودم فقط به آنها اشاره کنم. به عنوان زمینه های فعالیت ما به نظر من مسئله اصلی برداشت ما از کومه له است، کومه له چیست؟ و بطور مادی ما داریم راجع به سرنوشت چی و دورنمای فعالیت چی حرف میزنیم؟ نکاتی که میگویم خیلی وقت است که در مورد آنها صحبت شده، در کنگره پنجم تشکیلات کردستان، در کنگره ششم راجع به آنها صحبت شده است. و این نکاتی که من میگویم یک واقعیات و حقایق است در مورد وضعیت ما. باز هم متداول این است که برداشتی که از آن میشود این است که اینها تهییج است برای بالا نگه داشتن روحیه آن بخش علنی، روحیه آن اشخاص مُعین، آن ارگانهای مُعین در آن دره های مُعین. در صورتی که به نظر من باید گفت که حقایق انکار ناپذیری در مورد کومه له واقعی و آن چیزی که هست، وجود دارد. به نظر من این واقعیات باید دیده شوند. به خاطر اینکه اگر قرار است تصمیم بعدی ما واقع بینانه باشد، باید از آنطور که هستیم شروع بکنند. من فکر نمی کنم اساسا ذهنی گرایی اگر در کار ما بوده؛ نه مال آن بخشی است که بلندپروازی را دارد نمایندگی می کند، بلکه از طرف آن بخشی است که به کم رسایت داده است. و آن جریان غیر واقعی در درون ماست. و آن تفکر

دمکرات، قدرت گیری کومه له به عنوان یک سازمان سیاسی و یک نیروی رهبر جامعه کردستان، یک بُعد این واقعیت است.

۲- رشد مبارزه طبقاتی در کردستان

از آن طرف، اعتراضات اقتصادی کارگران و اخباری که ما داریم از اعتصابات کوره پزخانه ها در کردستان و اول مه در کردستان، یک گوشه از واقعیت است. نیروی محرکه تحول در اوضاع سیاسی، طبعا دیگر مبارزه طبقات اصلی جامعه است. همین باعث شده است که احزابی که در چهار چوب سنتی قدیمی، از مسئله کرد حرکت می کردند، دستخوش تحولاتی بشوند. مسئله ملی، تحت الشعاع مسئله مطالبات کارگری از یک طرف، و سوسیالیستی از طرف دیگر قرار گرفته است. حزبی مثل حزب دمکرات که فقط به مسئله ملی متکی باشد، دچار ضعف و زوال می شود و دوره تثبیتی را از سر می گذراند. در این اوضاع سیاسی آن چیزی که باید به آن توجه کرد این است که انقلابی گری این طبقه اجتماعی روبه رشد، اساسا و منحصر با کومه له تداعی شده است. یعنی خود این طبقه اجتماعی خودش را کومه له میداند. و فکر میکنم این اغراق نیست اگر فکر کنیم هر کارگری که در کردستان دست به اعتراض می زند، دقیقا میداند کومه له چیست و چه می گوید و به او سمپاتی دارد. هر کارگری که در کردستان دست به اعتراض می زند، تا چه رسد به کارگری که از کردستان رفته و در تهران دست به اعتراض می زند، دقیقا می دانند سازمان سیاسی که با آن حرکتش و با زندگی اش و با اعتراضی که دارد می کند، خوانائی دارد کومه له است. و از این گذشته می داند که این کومه له کمونیست است و می داند که به این اعتبار خودش هم کمونیست است. میداند که به عنوان جزئی از مبارزه ای که کمونیست ها پرجمدار آن هستند، حرکت می کند. اینطور نیست که کومه له نفوذ خودش را در میان کارگران کرد از طریق متوسل شدن به عواطف ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کومه له، مشخصا و مستقیما از کمونیسم صحبت کرده است، و کارگر کرد هم که کومه له را دوست دارد. با همه کمونیسم آن، کومه له را دوست دارد. و این یک تحول ایدئولوژیکی عظیم در جامعه کردستان است که در سایر نقاط ایران دیده نمی شود. فکر می کنم در خیلی از کشورها، اینطور نیست. یک سازمان کمونیستی در یک مقیاس وسیع، ایدئولوژی خودش را

عیر واقع بین در ماست که کومه له را تنزل می دهد، و شروع میکند به مسائل یک کومه له تنزل پیدا کرده، جواب بدهد و آن حقایق "بلندپروازنه"، انکارناپذیر است و قبلا در اسناد مختلف گفته شده اند، از جمله قطعنامه های کنگره ششم، راجع به حزب دمکرات، راجع به استراتژی ما و همینطور در بیانیه اعلام آتش بس یک جانبه ما به حزب دمکرات. در آنها همه این حقایق گفته شده و به آنها اشاره شده است.

این حقایق چیست؟

۱- رشد سرمایه داری در کردستان

به نظر من اولین آنها این است که در طول ده سال گذشته سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری در کردستان به شدت وسعت پیدا کرده است (منظور من وجه کمی تولید در کردستان نیست، اطلاعی از آن ندارم)، ولی آن چیزی که مشهود است از نقطه نظر مناسبات تولید سرمایه داری، کار مزدی به عنوان شکل اصلی اشتغال و تولید و خدمات، این یک گسترش عظیمی داشته است و هم سطح با آن، گسترش شهرنشینی و غلبه پیدا کردن شهرها. فکر می کنم کردستان ایران ده سال بعد از انقلاب ۵۷، خیلی شهری تر و خیلی تقسیم شده تر به کارگر و کارفرما است. قشر کارگر مزد بگیر در آن وسیع تر است. حضور اقتصادی طبقه کارگر در آن محسوس تر است، روابط سنتی و عقب مانده ای که در آن وجود داشته به صورت روابط عشایری و روستائی در آن سست شده است و به نفع اقتصاد بازار و خریدوفروش نیروی کار تغییر کرده است. من فکر می کنم طبقه کارگر مزدبگیر، به شدت از نظر کمی گسترش پیدا کرده است. و این پایه ای ترین حکمی است که میشود راجع به این ده سال داد. به موازات همین، پولاریزاسیون جدی ای در کردستان بوجود آمده است که آن را از ده سال قبل بسیار متفاوت میکند. که طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای خودش را در وسط صحنه سیاسی پیدا کرده اس، هم در اشکال حزبی و تشکیلاتی این را می بینیم و هم در اشکال اعتراضات خودبخودی و فعل و انفعالات سیاسی روزمره در جامعه. یعنی هم آنجایی که کارگر را بعنوان یک قشر اجتماعی تولید کننده می بینیم و هم آنجا که سازمانهای سیاسی را می بینیم این قطب بندی به وضوح دیده می شود. عروج کومه له در مقابل حزب دمکرات و روند تضعیف حزب

در میان طبقه کارگر و مزد بگیرهای جامعه، تفوق داده است حتی بر شکل اعتراضی سنتی جامعه (مسئله ملی).

من فکر می‌کنم این اغراق نیست. کارگر کُرد امروزی، سوسیالیسم را به خودش خیلی نزدیک حس می‌کند حرفهای کومه له را قبول می‌کند و کمونیسم را یک لغت مثبتی می‌داند در زندگی خودش و نقد کمونیستی کومه له از جامعه سرمایه داری را پذیرفته است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب کارگری است. پتانسیل عظیمی که مراحلش را بدون مشقت طی بکند و در مقابل بورژوازی بتازد. بعلاوه، در بُعد جامعه، یعنی کارگر و بورژوا، در جامعه کردستان مستقیماً در مقابل هم قرار گرفته اند. تا حدی که احزاب سیاسی به اسم شان در مقابل هم قرار گرفته اند. و نکته جالب توجه این است که در این وسط حزب کارگری و حزب کمونیستی، حزبی که حتی به شکل فرمال این پرچم را بلند کرده است، بورژوازی را زده است، و آن را به یک گوشه ای رانده و پشتش را به دیوار کوبیده و آن را در تنگنا گذاشته است. یعنی این یک واقعیت است در جامعه کردستان که به اتکا این عینیات اقتصادی و بافت اجتماعی، سازمان کمونیستی توانسته قبل از اینکه کلا قدرت دست به دست شود و اپوزیسیونها به جان هم بیفتند و تازه بعد معلوم شود که کمونیستها و بورژوا لیبرالها چقدر زور دارند و ناسیونالیست ها چقدر زور دارند، این دعوا قبل از هر جور جا بجائی در دوره اعتراض علیه حکومت مرکزی، فی الحال بوجود آمده است و بورژوازی در این دوره به تشنت کشیده شده است. این روندها به نظر من نه ویژه کردستان است و نه تصادفی اند. این جا فقط ارجاع می‌دهم به بحث کنگره راجع به اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم. من فکر میکنم این نتیجه جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت است که آخر قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت افزوده شده و جریاناتی رادیکال که بتوانند به هر درجه ای متکی شوند به این طبقه روبه رشد و قدرتمند، در نزاع عینی؛ آینده سیاسی دارند. یعنی رو به انسجام میروند و رو به قدرت گیری میروند. و جریاناتی که متعلق به دنیای قبل از اینها هستند، و یا متعلق به دوره هائی هستند که این تضادها در بعضی جوامع عقب افتاده تر خیلی عیان نشده بود، آنها جایگاه خودشان را از دست می‌دهند. من فکر می‌کنم در کردستان عراق می‌شود این را دید. احزاب سنتی اعتراض مردم کردستان عراق، به چه روزی افتاده

اند؟ مقایسه کرد با چپ سوسیالیست در کردستان ایران وضعیت آنها را و انسجام آنها را و حتی خط داشتن آنها را مقایسه کرد با کمونیسم در کردستان ایران. برای این فکر می‌کنم روند تضعیف جریانات بورژوائی پایدار است. بورژوازی در منطقه، بدون نوسان (البته نوسانات جزئی تاکتیکی ممکن است)، و بدون اینکه یک نقطه عطف اساسی برای آن ها وجود داشته باشد، رو به قهقرا می‌رود.

۳- زمینه های فعالیت کمونیستی:

مجموع این حرفها به این معنی است که اگر ده تا کمونیست بود و می‌آمدند این جو را می‌دیدند و فرض کنید کومه له را هم رقم می‌گرفتیم و چنین سازمانی وجود نداشت و فقط ماحصل علنی کارش مانده بود. ۲۰، ۳۰ تا کمونیست می‌گفتند بیائید در کردستان دست به یک عمل طبقاتی و انقلابی بزنیم، بیائیم کارگران را سازمان بدهیم، بیائیم تشکیلات مخفی درست کنیم، بیائیم دست به مبارزه مسلحانه بزنیم. بررسی کنیم ببینیم آینده کار ما اینجا چیست؛ به یک نتایج خیلی مثبت و مساعدی می‌رسیم. از نقطه نظر اینکه محیط برای کار و فعالیت خیلی خوب است. و به نظر من تناقض اصلی که امروز در کار ما است، این است که اگر ۲۰ تا آدم جدید ممکن بود با مشاهده این وضع بگویند دورنما بسیار مساعد است برای ایجاد یک سازمان کمونیستی قدرتمند در کردستان؛ تشکیلات خود ما به نظر می‌رسد دارد از یک "بن بست" حرف می‌زند. از چنین وضعیتی که باید یک فکری به حالش کرد و ظاهراً اینقدر وضعیت حساس و تنگ است که اگر فکرهائی که به حال این "بن بست" می‌کنند با هم فرق داشته باشد، یقه همدیگر را می‌چسبند.

این تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار در کردستان است، که فقط می‌تواند انعکاس همان تنگناهای سنتی باشند که اپوزیسیونهای کرد در منطقه همیشه به آن دچار شدند. بعد از اینکه سازش بین دولتها پیش آمده است این نشانه بقای همان نگرش و همان ارزیابی از خودی است که از صحبت کردم. "که ما یک جمع محدودی از جنگجویان هستیم در کوه و تپه هائی با یک ارگانهای تبلیغی مُعین. این چی دارد بر سرش می‌آید؟"؛ این چاره ای جزء یأس ندارد. ولی گفتم برای ۲۰ - ۳۰ کمونیستی که بخواهند امروز در کردستان کار کنند، از پیش می‌توانند در کنگره مؤسس شان

که فردا تشکیل می‌شود. تضمین کنند که دو سال دیگر تشکیلات وسیع کارگری، قدرت عظیم در جابجا کردن توده‌های وسیع و سازماندهی اعتراضات توده‌ای خواهند داشت. از پیش می‌توان این را ترسیم کرد. منتهی گفتم این در سایه روشن قرار می‌گیرد باتلقى عمومی هر کومه‌له‌ای امروز، که اوضاع را مثل یک قیفی می‌بیند که باید، دیر یا زود برود از سوراخش رد شود. از آن طرف مخروط، کمونیست امروزی گشایش می‌بیند که زمینه‌های مادی در تعریف وظایف ما را به حساب می‌آورد و در تجسمی که از کار خودمان در یکی دوسال داریم.

جایگاه ختم جنگ ایران و عراق در فعالیت ما:

یکی از آن دو قطبی‌های غلطی که هست و ۲ تا از آنها را گفتم در اول بحث، یکی هم این است که ما وضعیت آینده خودمان را باید از بعد از ختم جنگ ایران و عراق ترسیم کنیم. گویا طرح ما برای یکی دوسال آینده، طرحی متکی به این است که حالا یک نقطه عطفی پیش آمده است، ایران و عراق با هم صلح کرده‌اند، ما باید بنشینیم و در مورد آینده‌مان فکر کنیم. من می‌گویم اگر به این زمینه‌ها نگاه نکنید، که به آنها اشاره کردم، می‌بینید که نه! ما باید خیلی وقت پیش می‌نشستیم و در مورد آینده‌مان فکر می‌کردیم. از اینکه نمی‌توانیم این مخزن عظیم انرژی را در جامعه از آن خود بکنیم. و از اینکه نمی‌توانیم یک هم‌چینی دورنمایی را متحقق بکنیم. این سوال برای ما پیش می‌آید که باید نقشه‌مان را عوض بکنیم، باید نقشه‌مان را تعریف کنیم، چون یک جامعه چند میلیونی وجود دارد که اگر همین‌طوری فردا رفراندم بکنند نصف بیشتر رأی‌شان می‌رسد به ما. و یک جامعه کارگری وجود دارد که حتی اگر برود مبارزه قانونی بکند، فردا که فشار را از رویش بردارند، پرچم سرخ بالای اتحادیه قانونی‌اش بالا می‌رود.

وظایف آینده ما از کجا باید استنتاج شود؟

چطوره که ما این‌طوری گیر کرده‌ایم. یعنی می‌خواهم بگویم که مستقل از صلح ایران و عراق آن پراتیک یک قیف جلوی ما است. باید آن را فکری به حالتش کرد. بنا بر این استنتاجی که باید بکنیم و اینکه وظایف آینده‌مان را از کجا استنتاج می‌کنیم. به نظر من باید از این واقعیات عینی در جامعه کردستان، و آن اهدافی که در

اسنادمان گفته‌ایم، استنتاج کنیم. من شخصا از کنگره دوم به بعد را دست می‌گذارم. قبل از آن هم البته این جهت‌گیری‌ها، بوده است، و اینطور نیست که ما قبلا یک چیزهای دیگری می‌گفتیم. ولی از کنگره دوم حزب کمونیست ایران، و از کنگره پنجم و ششم کومه‌له، از اسناد اینها، از اهدافی که کنگره‌ها ترسیم کرده‌اند باید حرکت کرد. از اینجا وظایفمان را استنتاج کنیم. بعد برسیم به این واقعیت که صلح ایران و عراق شرایطی را به کار ما تحمیل می‌کند. مسائل مبرمی را که بیشتر جنبه فنی دارد در دستور کار ما قرار می‌دهد، که باید جواب بدهیم و بخشی از انرژی‌مان را باید صرف این بکنیم که به این سوال جواب بدهیم. و گرنه نقشه ما به هیچ عنوان از این مساله- صلح بین ایران و عراق- استنتاج نمی‌شود و جهت‌گیری‌های ما به هیچ عنوان از این سوال استنتاج نمی‌شوند. از آن حقایق عینی و اهداف سیاسی اعلام شده خودمان استنتاج می‌شوند. من فکر می‌کنم یک چنین نگرشی در کارما، در تشکیلات ما، تعیین ندارد. اکثر ما، همه ما، وقتی بطور ملموس به کومه‌له فکر می‌کنیم، باز همان جماعت و اشخاص و اردوگاه، مسائلش و آینده‌اش و غیره می‌آید جلوی چشمان، و سعی می‌کنیم در حد توانمان به این پاسخ بدهیم. تا امروز یک حرکت آگاهانه و دستجمعی برای اینکه آن آلترناتیو را بگذاریم جلویمان، نیست. و همین امروز مسئولیت وقتی مطرح می‌شود، تعهد وقتی مطرح می‌شود، فداکاری مطرح می‌شود، پیگیری مطرح می‌شود، تسلیم طلبی و یا عدم تسلیم طلبی در صفوف ما مطرح می‌شود، همه آنها در قبال تعهداتی است که به این بخش معین، و در چهار چوب معین سپرده شده و مربوط است. آن کارگرهایی که کومه‌له را فی الحال رهبر خودشان قبول کرده‌اند، هیچ تعهدی از جانب ما بخودشان، نمی‌بینند. و فکر می‌کنم اگر ما اینطور پیش برویم، آن کارگر ناظر این خواهد بود که، کومه‌له‌ای‌ها در سال ۱۳۶۷ بعد از صلح ایران و عراق، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی‌شان را و سعی کردند با هم خوب تا کرده باشند، و فکری به حال خودشان کرده باشند و به ما کاری نداشته باشند. نه برای اتحادیه من نقشه‌ای آوردند، و نیروئی گذاشتند و نه برای شورایمان این کار را کردند، و نه برای اعتراض توده‌ای این کار را کردند، نه برای فلج کردن رژیم در شهرهای کردستان کاری کردند. کلا اردوگاه خودشان و نیروهای مسلح خودشان را دیدند، برایش راهی در نظر گرفتند و آن را حل و فصل کردند.

مقر سوسیال دمکراتها هستند، بلکه تمام رای دهندگان سوسیال دمکرات را در نظر می‌گیرد. آن وقت حزبی، به اسم حزب کمونیست، کومه له در کردستان، اعضایش از چند هزار بیشتر است، و باید جواب این اعضا را داد. حال اگر اختناق نمی‌گذارد بروم و کارت عضویتش را دستش بدهم، و بیاید و نماینده شورای شهر بشود، بحث دیگری است. ولی به دلیلی که اختناق وجود دارد من نمی‌توانم واقعیت آن بخش را ببینم. آن حزب به معنی اجتماعی کلمه را باید دید. و اگر حزب داری به آن معنی وسیع کلمه مد نظر است، خیلی کار خوبی است، ولی حزب داری به معنی محدود تشکیلات داری، و آن هم تشکیلات جلوی چشم را ننگ داشتن، این به نظر من خطری است که ما را تهدید می‌کند.

نکته اضافه در باره بحث و وظیفه ما بعد از دوره آتش بس

بگذارید در مورد این دوره بعد از آتش بس یک چیزی بگویم. من فکر می‌کنم هر طرحی ما بریزیم، باید ۹۰ درصد فعالیتیمان را مستقل از مسئله عراق بتوانیم انجام دهیم، از هر طریق ممکن. اگر بخواهیم این کار اجتماعی عظیم را سازمان بدهیم، گریزی نداریم. آن سوراخ، کوچکتر از اینهاست که بتواند به نیازهای ما جواب بدهد. جغرافیائی که ما الان اردوگاه هایمان را داریم، جواب گوی بخش مُعینی از فعالیت آتی ماست، و باید بخش مُعینی از فعالیتیمان را به آن گره بزنیم. اگر اصل اساسی تشکیلات ما، بین کارگران، و در بین رهبران اعتراضی جنبش کارگری، در بین جوانان، و در میان معترضین، و در دهها شکل مختلف سازمانی، از تشکیلات مخفی حزبی تا اشکال توده ای اعتراضی، و کمپین ها، خودش را پیدا بکند؛ الزاماً نه از آن چهارچوب، بهتر دیده می‌شود و نه از آنجا بهتر هدایت می‌شود و نه می‌شود آن را سازمان داد. بنابراین این جغرافیای فعالیت ما بعد از صلح ایران و عراق، باید تغییر کند. ولی قبل از آن هم اگر فکر می‌کردیم می‌دیدیم جغرافیای فعالیت تشکیلات را بیش از حد محدود کرده ایم به آنجا، حتی موقعی که صلح نشده بود. الان فکر می‌کنم بیشتر از آن محدود می‌شود. یعنی سابق می‌توانستیم نوع مُعینی از رهبری را از آنجا تامین کنیم ولی الان ممکن است نتوانیم از آنجا این کار را بکنیم. به هر حال اگر آن واقعیت کومه له اجتماعی، به مثابه یک واقعیت اجتماعی و کلی جریان حزبی کومه له در کردستان را در نظر بگیریم، باید

این چیزی که ما به عنوان کومه له می‌بینیم، و نُکی از یک تشکیلات عظیم است که به معنی واقعی کلمه به آن باید گفت حزب. اگر کومه له را یک حزب در نظر بگیریم، نُکی از یک مخروط عظیم است، که همیشه پایه اش در شهرهای کردستان ایران قرار دارد، که ما نمی‌بینیمش. و در بحث هائی که در مورد آینده کارمان می‌کنیم، هیچ وقت راجع به آن قاعده و آن حجم عظیمی از کومه له که در اردوگاه علنی ما نیست، بحثی نمیشود. آن پراتیک عظیمی که همین امروز به اسم کومه له دارد انجام می‌شود، از دانش آموزی که در مقابل (پاسدار معلمش) می‌ایستند، تا کارگری که با شنیدن صدای رادیو، پراتیکی را در دستور کارش می‌گذارد، هیچ مسئولیتی در قبال آن پراتیک حس نکردیم. کلاً بخش علنی تشکیلات و بن بست قدیمی سازمانهای سنتی کرد مساله میشود، که وقتی در دولت صلح می‌کنند چی می‌شود؟ نیرو نمی‌توان داشت، رادیو نمی‌توان داشت، ما باید چکار بکنیم؟ من می‌گویم الان آن کومه له واقعی است که از ما آلترناتیو می‌خواهد. و این آلترناتیو را نباید در یک صلح، به دلیل کم کاری سه- چهار ساله مان روی این مسئله ذوب کرد. اگر به این تقلیل گرائی تسلیم شویم، واقعیت دارد که اگر این بخش علنی دچار مخمصه بشود، جوابگوئی ما به آن مسئله عظیم تر کم می‌شود. شیرازه امور خودمان از هم می‌پاشد و از هم گسسته می‌شود، بطوری که نمی‌توانیم حتی بنشینیم و راجع به این فکر کنیم که آنجا مسئولیت های طبقاتی، مبارزه اجتماعی ما، چی می‌شود؟

اگر تشکیلات اینقدر به خودش مشغول می‌شود و در خودش فرو می‌رود. یعنی به این معنا این دو به هم ربط دارند. اوضاع بعد از صلح و مسائلی که ما باید در مقیاس طبقاتی و اجتماعی به آنها جواب بدهیم. ولی بطور تحلیلی مبرمیت مسئله از اینجا استنتاج نمی‌شود، مبرمیت مسئله از این جا سرچشمه می‌گیرد که سه سال بعد از کنگره دوم، ما هنوز همان بخشی هستیم که به چشم می‌آید و نُک و فقط نوک کوه یخ را دیده ایم و فقط به اندازه بخش علنی از خودمان عکس العمل نشان می‌دهیم.

من به این می‌گویم حزب داری، البته با یک برداشت محدودی از حزب. اگر یک حزب منظور آن جریانی است (که اجتماعی است) بطور مثال در یک جامعه ما می‌گوئیم سوسیال دمکراتها؛ نه فقط اعضائی که در

فعالیت. که چطور بین خودمان تقسیم کار بکنیم برای بخش های مختلف فعالیت. در مورد وضعیت که ما باید در یکی دو سال آینده به خودمان بگیریم، و تبدیل بشویم به حزب اعتراضی اجتماعی، طبقاتی طبقه کارگر و توده زحمتکش و شهرها، حزب اعتراض دمکراتیک توده وسیع مردم. رابطه ما با این اعتراضها، یک رابطه تشکیلاتی و عملی باشد نه یک رابطه معنوی. یعنی ما باید از موقعیت یک جریان گروه فشار نظامی با نفوذ معنوی، تبدیل شویم به یک حزب داخل کشوری، سیاسی، تشکیلاتی، که قابلیت رزمی دارد و عملیات مسلحانه هم می کند. (اگر درست تشخیص بدهد.) و نیروی مسلح دارد و آمادگی مسلح کردن توده ها را، اگر شرایط ایجاب بکند دارد. ولی اساسا یک حزب داخل کشوری سیاسی و تشکیلاتی است. (اینجا یک سطر خوانا نیست)

به نظر من این تصویر اصلی است که باید داشت. و این به معنی تبدیل نفوذ معنوی ما به یک نفوذ تشکیلاتی و عملی، دست به کار شدن سازماندهی عملی، ایجاد تشکل های توده ای و سیاسی، حزبی، صنفی، که تمام سرو ته اشان به طرق مختلف به کومه له وصل می شود. این نقطه گرهی در فعالیت ما است.

حفظ نفس مبارزه مسلحانه:

نکته دوم در درجه اول حفظ نفس مبارزه مسلحانه، گسترش آن و انجام عملیات مسلحانه و داشتن نیروی مسلح است. حتی اگر شرایط به ما اجازه نداد، داشتن اردوگاه های قادر به حفظ نیروی مسلح، چنانچه مقررات بین المللی اجازه بدهد، و حتی اگر آن هم اجازه نداد، داشتن یک اردوگاههایی که بالقوه مسلح است. و چنانچه شرایط ایجاب بکند می تواند به سرعت مسلح شود. یعنی به نظر من نیروهای رزمی هم که در حال آموزش باشند. از آن عقب تر نمی نشینند. این مقطع، آن مقطعی نیست که ما در مقابل این انتخاب قرار گرفته باشیم...

جمهوری اسلامی، مستقل از اینکه در سال چند عملیات می کند، در حال این جنگ است. خیلی جنبش ها به ما نشان داده اند که می توانند در جریان ۶ ماه و یا ۵ ماه، به مبارزه مسلحانه وقفه بخورد، ولی طرف او از سیاست اش مبنی بر جنگ دست نکشیده، دست از گردآوری نیروی برای این جنگ نکشیده، دست از آموزش و آماده کردن این نیرو، برای جنگ نکشیده،

بینیم پاسخگوئی به نیازهای این، چه جغرافیای معین را به ما تحمیل می کند، و ایجاب می کند، آن آرایش جغرافیائی را به خودمان بگیریم. من معتقدم ۲ کار به عراق به طور مربوط مربوط می شود، یکی مسئله مناسباتش با ایران، خود نیروی مسلح و کارمسلحانه، و دیگری مسئله رادیو. این دوکار پای یک کشور همسایه را به وسط می کشد، که چون ترکیه مناسباتش با ایران خوب است. پس این کار به عراق مربوط می شود قاعدتا، ولی راجع به بقیه فعالیت حزبی باید طرح جامعی داشت، که بخشی از آن باز به عراق مربوط می شود. من فکر می کنم عراق ممکن است نگذارد که ما رفت و آمد مسلح در مرزها داشته باشیم. ولی دلیلی نمی بینیم که ایستگاههای مخفی تشکیلات ما را بخواهد ببندد. حتی شاید بتوانیم از عراق بخواهیم که اجازه بدهد ما تحت پوشش های کسب و کاری، در روستاهای مرزی مستقر شویم. برای اینکه اخبار جمع آوری کنیم برای اینکه فعالیتیمان را جابجا کنیم. کسی که به این اعتراضی ندارد. هیچ سازمان مللی نمی تواند بگوید که چرا یک عده در این مرز، اینطرف و آن طرف می روند؟ می گوئیم قاچاقچی و کاسب اند اصلا به من چه مربوط. ما ممکن است بتوانیم دهها نفر را در دهها ایستگاه ارتباطی در مرز ایران و عراق بکاریم و تماس خود را با فعالین شهرها کاملا نگه داریم. می خواهیم بگویم که خیلی هاش به عراق مربوط می شود. ولی در یک چهارچوب دیگری که ما، واقعا رفته باشیم دنبال طرح دیگری.

سمت گیری حرکت آتی ما در کردستان:

در مجموع بگذارید خلاصه بکنم. من فکر می کنم که اگر ما از این زاویه حرکت بکنیم که در مورد سرنوشت آینده کارمان در کردستان تصمیم بگیریم، باید بر گردیم به جهت گیری های کنگره شش و پنج کومه له. ما گفتیم حزب کمونیست در کردستان، اساس فعالیتش رامی گذارد بر یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی، و شهرها کانون های اصل فعالیت ما هستند. طبقه کارگر بطور مستقیم موضوع کار ما است. تشکل های توده ای و حزبی کارگری کلید های اساسی در پیشرفت کار ما هستند. مبارزه مسلحانه و وجود حزب مسلح هم یکی از ارکان موجودیت ما است. شرط لازم فعالیت در این مقیاس است. ما باید از همینجا شروع کنیم.

یعنی بر مبنای جهت گیری های کنگره، شروع کنیم به سازماندهی. شاخص هائی بگذاریم برای آن نوع

دست از اقدام، هر جا که توانسته نکشیده است. به نظر من این حداقلی است که باید به آن رضایت بدهیم. به نظر من نباید فاز مسلحانه تمام شود، و این را باید رفت و اشکالش را پیدا کرد.

رهبری کومه له:

یک بخشی دیگر کار ما این است که رهبری کومه له، باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح تشکیلات و یا بازوی مسلح جنبش کردستان. باید بشود رهبر همان اعتراضی که آنها دارند انجام میدهند و باید بشود رهبر آن آلترناتیو اجتماعی که آنها میخواهند، و رهبر تغییر در جامعه فردا. ما باید رهبری کومه له را و رهبری حزب را خیلی روشن به آن درجه ای که در آن ظرفیت است، جا بیاندازیم به عنوان رهبران طبیعی مردم. رهبران طبیعی طبقه کارگر، کسانی که بالاخره رهبری سندیکاها، حرف او را نگاه می کنند. کسانی که رهبران جنبشهای آزادی زندانی سیاسی، به حرف او نگاه می کنند. کسانی که فردا پس از کسب قدرت، در ارگانهای حکومتی حضور دارند. ما باید این کار را بتوانیم بکنیم. رادیو ظاهر ارگان اصلی این بوده تا بحال و ممکن است این رادیو بسته شود به نظر من یک کاری باید بکنیم که این رهبری، با از دست دادن رادیو، موقعیت خودش را از دست ندهد.

کارهایی که می توان در این رابطه کرد:

تبلیغ سراسری ما:

تبلیغ سراسری ما با توجه به این وظایف تشکیلاتی که از آن صحبت کردم یعنی ممکن است برخی کارها در خاک کردستان عراق رهبری شود، باید سر جایش بماند. آنهایی که رادیو ندارند معمولاً روزنامه منتشر می کنند. بنا بر این ما در بدترین حالت باید یک روزنامه توده ای همه گیری که مردم سورخ به سورخ دنبال آن می گردند و می خواهند بخوانند، و صدای رهبری کومه له را تا آن موقع جا در میان مردم جا انداخته انداخته باشیم، طوری که مردم و توده کارگر خودشان نقش مهمی به آن روزنامه بدهند، و بگویند حالا که رادیوشان را بستند، روزنامه در آورده اند. واقعا الان هم که رادیو داریم باید روزنامه ای داشته باشیم که شماره های مختلف آن را در بیابیم که برای مردم

معنی سیاسی دارد و دنبالش بگردند. اینها که گفتیم با توجه به بالانس قوا و تناسب قوا در جامعه کردستان، و آن حقایقی که قبلاً گفتیم، این همه زمینه دارد، من فکر نمی کنم که خوش خیالی باشد.

مبارزه قانونی در کردستان

۱- یک بُعد دیگر کار ما این باشد که باید دست به کار مبارزه قانونی بشویم. در کردستان این معنی واقعی دارد. در ایران را نمی دانم، مبارزه قانونی متعلق می شود به نهضت آزادی و خانه کارگر. ولی در کردستان، هر مبارزه قانونی کارگری، یعنی پوشش قانونی فعالیت کمونیستی. پوشش قانونی فعالیت کومه له ای. من فکر می کنم ما هر چند تا سندیکا تشکیل بدهیم که به پرچم جمهوری اسلامی هم قسم بخورند و در مبارزه برای اضافه دستمزد شرکت بکنند، و سندیکا از کارگران تشکیل شده باشد و نه از جیره خوران جمهوری اسلامی، این سندیکا خودش، حتی اگر ما هم کاری نکنیم، ۲ یا ۳ نفر را برای تماس با کومه له می فرستد (اگر ما کسی را قبلاً نفرستاده باشیم) و این سندیکا، اولین روزی که افسارهای حکومتی از گردن مردم، شل شود، اولین کاری که می کند، می خواهد که رهبران کومه له بیایند و برای ارگانهای اجرایی اش انتخاب شوند. شوراها همینطور، یا کانون دفاع از حقوق بشر، کانون دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، کانون مادران زندانیان سیاسی - به هر مبارزه قانونی ما دامن بزنیم، بطور قطع، سطح مبارزه قانونی خودماست. از این نظر بیشتر شبیه آفریقای جنوبی است تا هر کشور دیگری. تبعیض نژادی راه بیفتد، ANC (کنگره ملی آفریقا) برنده نهایی آن است، حتی اگر هر کس دیگری آن را راه انداخته باشد. این مسئله در کردستان شبیه همین است. ممکن است، کسی حزب دمکرات را بگوید، من می گویم مبارزه کارگران که بطور قطع به او مربوط نمی شود. هیچ سندیکائی اعلام وفاداری به حزب دمکرات نمی کند. بعلاوه اینکه او چی می خواهد بگوید. او حرفی ندارد جریانی نیست که این اعتراضات را به جلو سوق می دهد. آلترناتیوی ندارد. من معتقد به زوال حزب دمکرات در این عرصه ها هستم، این را باور کنیم و به این پروسه اعتماد کنیم و نگران نباشیم از آینده مبارزه توده ای که می تواند خیلی راحت دست حزب دمکرات بیفتد. کافی است ما یک کمی فعال باشیم. او جایی ندارد در اعتراضات توده ای.

سازماندهی تشکیلات مخفی

و مسائل تشکیلات علنی) ولی حرکت کومه له، نوعی که خودش را آرایش می دهد و مسائلی که در جلسات مطرح می شود، باید مسائل این پروسه باشد. من فکر میکنم کمیته مرکزی کومه له در درجه اول باید یک همچنین نقشه ای را بگذارد جلوی خودش و کار را دستش بگیرد، که ما می خواهیم در یک سال آینده اتحادیه در بین کارگران کردستان تشکیل شود، x و y از کمیته مرکزی مسئول ساختن این اتحادیه هستند، کاری نداریم که "تکش" کیست و کی چه می کند؟ کار و بخش زیادی از انرژی کمیته مرکزی کومه له باید مصروف این نقشه عمومی شود که طبعاً برای بخش علنی و ارگانها و تشکیلاتی که الان ما به آنها می گوئیم کومه له، باید نیرو اختصاص داد و راه حل داشت. ولی این باید بخشی از فعالیت کومه له باشد.

در رابطه با کار رادیو:

سازماندهی شهرها و ایجاد تشکیلات مخفی شهرها:

در مورد سازماندهی شهرها من در باره آن، عرصه به عرصه صحبت می کنم. یک رهبری توانا برای این امور بگذارید. به نظر من اگر کمیته مرکزی کومه له ۱۳ نفر است ۵ یا ۶ نفر مسئول و مشغول سازماندهی فعالیت کارگری و توده ای در شهرهای کردستان ایران باشند. که باهم بتوانند بحث کنند، بررسی کنند، ماموریت بفرستند، فعالین را ببینند، و از مشاهداتشان استنتاج کنند، کار را پیش ببرند. به نظر من گذاشتن یک "تکش" حاشیه ای برای کمیته مرکزی کومه له، که مسائل شهر به آن مربوط می شود، خیلی یواش و تدریجی است. ۵ یا ۶ نفر از کسانی که قبلاً هم، قبل از اینکه کومه له دست به اسلحه ببرد، کارشان این بوده که در شهرها مردم را ببینند و سازمان بدهند، ایده هائی را میان آنها ببرند، همین کار را باید دوباره شروع کنند.

دوم اینکه باید اشکال سازمانیابی و فعالیت تشکیلات مخفی را بر مبنای سیاست سازماندهی که اعلام کرده ایم با توجه به ویژگی های موجود در کردستان، بررسی کرد و به نتایج ملموس رسید، و به نتایج قابل اجرائی رسید. خیلی سریع، بالاخره باید تعیین کنیم که ما در شهرهای کردستان، حوزه می سازیم. جریانات کارگری کدام ها هستند؟ کدام جریانات را می خواهیم درجا سازمان بدهیم. شکل و حالت خود ما در آن چیست؟ تشکل هائی که ما به عنوان تشکل های حزبی ایجاد می کنیم، اینها به هم ربط دارند و یا ربط ندارند، منفصل

۲- سازماندهی تشکیلات مخفی را گفتم، به نظر من ما باید بتوانیم در ظرف یکی دو سال آینده بتوانیم بگوئیم که یک تشکیلات چند صد نفره حزبی داریم در داخل شهرهای کردستان ایران. متصل است یا منفصل و یا هر چی، اینها را باید بنشینیم و بحث کنیم. در مورد اشکال کار اینها می توان صحبت کرد. ولی عملی است و بطور واقعی امکان پذیر است. کومه له در موقعیتی است که اگر دست به کار تشکیلاتی بزند، میتواند سازمان مخفی زیرزمینی خودش را در شهرها سازمان بدهد.

۳- در مورد رادیو من فکر میکنم امکان دارد رادیوی ما بسته شود، در عین حال که ممکن است رادیو حزب دمکرات بسته نشود، و یا رادیوی مجاور بسته نشود. برای اینکه ما یک جریان کمونیستی هستیم، جریان پی گیری هستیم. از جنس کسی نیستیم که بخواهد به ما ارفاق بکند. ولی صرف نظر از این، باید تلاش بکنیم رادیوهایمان دایر بماند به همین شکل موجودش. این امکان را باید در نظر گرفت که شاید بتوانیم یک رادیوی غیر حزبی از کسی بگیریم. لابلای هزار و یک بحث که در مورد دنیا و ایران می کند، اعلامیه های حزب کمونیست و اعلامیه های کومه له را هم بخواند. و این را بطور تشکیلاتی به مردم بخصوص در کردستان بفهمانیم که این رادیو را گوش بدهند، ما از قول فلان تشکل حرفهایمان را می زنیم. از پشت رادیو که حرف می زنیم، این تشکل ظاهری است صرفاً برای کمیته مرکزی کومه له. با این کانون که اینجا از آن حرف می زنیم، که مثلاً کانون وکلای کرد است، وقتی نگاه می کنید به این و کلا می بینید همه آنها، اعضای کمیته مرکزی کومه له و دوروبر آن هستند. بخش زیادی از حرفهایمان را می توانیم همچنان بزنین. به نظر من رادیویی که مال کومه له نباشد ولی تعریف کومه له را بکند، امکان دارد که بشود در یک کشوری داشت. خلاصه بحث من:

بحث من این است که حرکت ما الان به سمت کارتشکیلاتی، سیاسی، رهبری و سازماندهی جنبش کارگری و اعتراضی در ایران باشد.

(چند کلمه دیگر می آیم سر جغرافیای این بخش علنی

است- را در شبکه محافل کارگری در کردستان به عنوان آن زمینه عمومی فعالیت ما باید شروع کرد. بعلاوه باید ایجاد تشکل های توده ای کارگری مُعین برای جاهای مُعین، به اشکال مُعین، در ظرف مدت مُعین را در دستور گذاشت.

سازماندهی شکل قانونی مبارزه

بالاخره باید نشست بحث کرد و اشکال اصلی (مبارزه) کارقانونی مردم زحمتکش در کردستان را تعریف کرد و فراخوان داد و در آن دخالت کرد. همانطور که شهردار نابلس (Nablos) در جنبش مردم فلسطین نقشی بازی می کنند، کسانی قانونا آنجا سر کار هستند و اعتراض هم می کنند. حالا در آنجا می تواند بگوید O.L.P را قبول دارد یا رد می کند و غیره. شاید در ایران نتوان عینا این کار کرد، ولی ما باید شخصیت های اعتراض علنی و قانونی بوجود بیاوریم، پیدا کنیم و تربیت کنیم که اعتراض مردم را در محل رهبری می کنند. یکی ممکن است در کل کردستان شناخته شده باشد، که بعید می دانم الان چنین کسی وجود داشته باشد. شاید از میان معلمین و یا فرهنگیان و ... یک همچنین شخصی الان در داخل وجود داشته باشد. آدم های باشرف و باسپاتی به سمت جنبش و حرکت معینی وجود داشته باشند که مردم دوستشان دارند. در غیر این صورت در سطح شهر، در سطح شاخه تولیدی، در سطح محل، یا در سطح حرفه، یکی ممکن است بتواند مثلا جنبش معلمان را به میدان بکشد، رهبرقانونی آنها باشد، ما باید آنها را پیدا کنیم و سر کار بگذاریم. با این شخصیت ها تماس بگیریم بطور مستقیم و غیرمستقیم و اعتراض توده ای را گسترش بدهیم. این نوع اعتراضات اجازه می دهد که جناح رادیکال مخفی هم، بتواند حرفی در آن رابطه داشته باند. من....

[ساید B نوار]

میشود دهها و صدها شعار از کومه له مطرح شود رادیوها را گوش بدهند، نوارهایش پخش شوند، روزنامه هایش دست به دست بگردد و اعلامیه هایش خوانده شوند.

ما چیزی که در کردستان کم داریم، یک بُعد قانونی مبارزه است. در تهران نمی توان این را گفت، دست لیبرالهاست. باز در کردستان به دلیل آن عینیاتی که گفتیم، قضیه از حوزه نفوذ حزب دمکرات و کومه له بیرون نمی رود. و اساسا از دست کومه له بخصوص

هستند، به چه مرکزی جوابگو هستند، کار امروزشان چیست؟ کارشش ماه آینده شان چیست؟ نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد؟ در میان آنها عضو می گیریم یا نه؟ و باید تشکیلات ها در موقعیتی باشند که بتوانند دامنه عملشان را گسترش بدهند. ما باید سیاست سازماندهی ما در شهرهای کردستان ایران را بحث کنیم. و در درون کارگران کرد، تمام آن حجمی که در مورد سازماندهی سراسری گفته ایم پنج برابرش هم راجع به کردستان بنویسیم، تا بتوانیم کار کنیم و بدانیم داریم یک خطی را پیش می بریم.

فعالین این تشکیلات باید با رهبری کومه له رابطه حضور پیدا کنند. یعنی ما باید لااقل در شاخه های اصلی کارگری در کردستان، کسانی را داشته باشیم که اینها می آیند و رهبری کومه له آنها را می بینند، خط می گیرند، و می روند کار را پیش می برند. این به نظر من در کردستان عملی است و ما می توانیم در کارگاههای بزرگ کردستان و شبکه های رسته ای مثل کوره پزخانه ها، نماینده مستقیم حزبی در آنها داشته باشیم که طرف حساب رهبری ما است. به نظر من این غیر ممکن نیست. سازماندهی اینها و ایجاد رابطه حضور یک کار اساسی است. چه بطور قانونی با آمدن رهبران جنبشها و فعالین این جنبش ها به جایی که به رهبری کومه له دسترسی داشته باشند، چه از طرق دیگر از طریق اعزام آدم ها به داخل، برای بردن پیغام رهبری برای آن فعالین.

به نظر من باید یک برنامه زمان بندی شده برای ایجاد تشکیلات حزبی، در شهرهای اصلی و واحدهای اقتصادی اصلی داشت. ولی باید گفت که در طول یکسال آینده ما می خواهیم تشکیلات شهر سنندج را داشته باشیم که از ۲۵ حوزه منفصل تشکیل شده باشد. ما می خواهیم حوزه هائی داشته باشیم در فلان کارگاه صنعتی و فلان رشته صنعتی. یا فلان شبکه های ما باید در فلان مدرسه شهرهای کردستان ریشه دوانده باشند و مرتبط باشیم با آنها.

حزب و شناسایی محافل کارگری

دیگر اینکه محافل کارگری را باید شناسایی کرد، و با کومه له مستقیما مرتبط کرد. هر محفل کارگری، از هر جنسی، هر کاری دارد می کند. کار کردن براساس سیاست سازماندهی- که در نشریه کمونیست هم آمده

در یک منطقه های مشخصی بیرون نمی رود. هر مبارزه قانونی خدمت به مبارزه ما است.

سازماندهی جوانان و دانش آموزان

به نظر من باید مشخصا برای جوانان و دانش آموزان خط داشت. و حتی اشکال سازمانی غیر رسمی پیشنهاد کرد. این را ممکن است در رادیو علنا بگوئیم.

“ جوانان جمع شوید و این تشکل را ایجاد کنید، ” ممکن است کار درستی نباشد. ما باید بدانیم چی را باید تشکیل بدهند و این را در دهان آنها بگذاریم. که کومه له می خواهد ما اینطور نهادها را تشکیل بدهیم، و اینجور کارها را بکنیم. میشود به همه جوانان رهنمود داد. باز من فکر میکنم که جامعه کردستان، و نفوذ اجتماعی کومه له در کردستان به معنی آن است که جوانان یک مقوله معتبر سیاسی است برای ما.

در تهران جوانان فعلا برای ما معنی ندارد. ولی در کردستان، شک ندارم اکثر جوانان را میشود پیدا کرد که حداقل یک یک عضو کومه له را شخصا میشناسند. یا به این فکر نباشند که در آن جیتی که کومه له گفته یک کاری بکند. من فکر می کنم برای جوانان باید کمپین داشت و حتی بطور غیررسمی سازمان جوانان داشت. و اگر لازم شد بطور رسمی هم سازمان جوانان داشت. ولی بیشتر کمپین هائی است که جوانان و دانش آموزان بتوانند در آنها فعال شوند. این کمپین ها می تواند از اشکال قانونی شروع شود.

خود پراتیک قانونی، به اندازه کافی، موضوع برای رادیکالیزه کردن خودش بدست می دهد. وقتی معلم ها اعتصاب کنند حتما رژیم می آید یکی از آنها را می گیرد، دفعه بعد اعتراض به این است که چرا آن را گرفتید؟ و این به نظر من خصلتی است که در جامعه کردستان می تواند وجود داشته باشد.

دخالت گری در مبارزه اقتصادی و کارگری و بالاخره اعتراض اقتصادی کارگری

ما باید سردمدار اعتصابات و اعترافات و کم کاری ها و مخفی کاری ها و تحصن ها و غیره باشیم بخاطر خودشان، فی النفسه بخاطر اعتراض اقتصادی. چیزی که ما نیستیم، یعنی یک چیز عجیبی که هر مورخ تاریخ

سوسیالیسم اگر بعداً بخواهد تاریخ ما را هم بنویسد، فقدان یک سازمان ممکن در شهرها، متشکل بعنوان رهبران عملی در ارتباط با ما.

آن مورخ تاریخ سوسیالیسم به چنان پدیده ای مواجه نمی شود، این خیلی عجیب است. این تشکیلات عریض و طویل، این نفوذ توده ای، به فکر یک اعتصاب نبودند! چنین رابطه ای نمی توان پیدا کرد هیچ مورخی پیدا نمیکند، چون خیلی کم است. دشوار است که بین اکسیون اعتراضی کارگری، و این تشکیلات مُعین، ربط فیزیکی و ملموسی پیدا کند.

من فکر می کنم ما باید کاری بکنیم که در کردستان بر سراعراضات نان و گوشت حضور داشته باشیم.

سازماندهی شبکه توزیع نشریات

در همین رابطه فکر میکنم، باید شبکه های توزیع وسیع نشریات و جزوات و اسناد حزبی را در شهرهای کردستان سازمان بدهیم. آن چیزی که ما اکنون داریم، همه چیز تحت الشعاع رادیو است، و تحت الشعاع آن سهولتی که رادیو به کار ما داده است، چه در مقیاس سراسری و چه در مقیاس کردستان. پیچ رادیو را باز می کنند، هیچ رابطه سیاسی هم با حزب نگرفته اند، کافی است بتوانند یک جائی با فراغت رادیو را باز کنند و حرفهای ما را بشنوند. در نتیجه شبکه های توزیعی ما آنقدری که باید رشد نکرده است. دوره شاه هم خمینی از نجف اعلامیه می داد و در بازار مکان اعلامیه پیدا می شد (بعد از ۱۵ خرداد). الان ما در موقعیت بسیار قوی هستیم برای اینکه روزنامه هائی بوجود بیاوریم، و شبکه های خود انگیزه ای از مردم برای توزیع آن روزنامه ها بوجود بیاوریم. من فکر می کنم باید روی این کارکنیم.

در مورد کار مسلحانه

فکر می کنم تداعی کردن اردوگاهی که ما در آنجا داریم، با مبارزه مسلحانه اشتباه است. این نیروی رزمی ماست، " این اردوگاه مسلح ما است ". فکر می کنم هر کسی می داند که اینطور نیست. بخش مُعینی از این اردوگاه واقعاً بخش رزمی ماست و واقعاً توان جنگی ماست. بقیه مسلح هستند. در این شک نیست، ولی کارشان تشکیلاتی است. اشکال مختلف کار را دارند انجام می دهند. به این خاطر مسلح هستند که این کار را در آنجا دارند انجام می دهند. با تفنگش

نمی رود ترکیه. بنا بر این ما باید به سمتی برویم که اردوگاه‌های ما، اردوگاه‌های رزمی ما باشد. من کاملاً به وجود اردوگاه‌های نظامی در خاک عراق قائل هستم. به شرط اینکه اردوگاه نظامی باشد و هر چند تا اردوگاه که قرار است باشد. نیروی رزمی ما، نمی دانم که چقدر است، هر چه بیشتر باشد، بهتر. هر چی بیشترش ممکن بدانیم، بهتر است. ولی واقعاً اردوگاه جنگی ما باشند. که وقتی فرض کنید، فردا با سید ابراهیم صحبت کردند، و گفتند که شما در خاک عراق هستید؟ بگوید بله ما در عراق اردوگاه‌های جنگی داریم. در عراق اردوگاه‌های نیروی نظامی داریم. ما رابطه مان این است با عراق. عراق اجازه داده، ما نیروهایمان را آنجا آموزش بدهیم و تغذیه بکنیم.

دبیرخانه تان آنجاست؟ رادیوتان هم آنجاست؟ (رادیو صحبتش را کردیم) قبول است و رادیو بهتر است ایستگاهش آنجا باشد، تا اینکه همه موجودیت نویسندگی رادیو آنجا باشد. و ۵ نفر هم رهبر برای خط دادن به آنها آنجا باشد و یک عده هم مسلح آنجا باشد، چون رهبر بالاخره سرباز احتیاج دارد.

می‌خواهم بگویم آن چیزی که باید آنجا باشد. آنجا باشد. ولی تشکیلات ما، متکی به آن جغرافیا نباشد. هر کاری آنجا بهتر پیش میرود، آنجا باشد، تا وقتی که بهتر پیش می‌رود. ولی تعصبی برای نگه داشتنش در آنجا نباشد، چه خواهیم و چه نخواهیم این تمام کومه له نیست که آنجاست. این بخشی از کومه له است که آنجاست، وقتی که قرار است بخشی از کومه له آنجا باشد. می‌توانیم بطور آزادانه تصمیم بگیریم که چه بخشی از آن، آنجا باشد. اگر کسی تمام موجودیت کومه له را آنجا می‌بیند، برایش سخت است که دست به ترکیب آن بزند. ولی اگر واقعاً آن را بخشی از کومه له ببیند که آنجاست، اگر واقعاً اینطوری بود که تشکیلات مخفی عریض و طویلی داشتیم، می‌گفت شاید تکثیر نشریات را بدهم به تشکیلات داخل کشور. شاید اینطوری بهتر باشد، که نسخه بفرستم برای حوزه‌های تکثیر در سنج، که منتشر کنند، تا اینکه انتشارات من در فلان جا تکثیر کند. شاید بهتر باشد کتابها را بفرستم برای انتشارات مرکزی حزب در آلمان، کاغذش ارزان است و چاپخانه اش را هم داریم، کتابهایمان را آنجا چاپ کنیم. واقعیت این است که اردوگاه‌های ما در خاک کردستان عراق، طوری شده که آنها هم آنجا هستند.

ولی طرح آنی ما باید به سمتی برود که آنهایی آنجا باشند که کارشان ایجاب می‌کند. و آن کاری را که واقعاً آنجا بهتر می‌شود انجام داد، آنجا می‌گذاریم بماند. من می‌گویم این ده تا اردوگاه‌های با مربی‌های خودشان، با مسئولین سیاسی خودشان، و افرادی از رهبری کومه له که هم ظرفیت پاسخگوئی به آن تعداد کادر را دارند، هم ظرفیت فرماندهی آن نیرو را در محل دارند، آنجا باشند. بالاخره ما هم افراد خبره فرماندهی خودمان را داریم، از کمیته مرکزی کومه له هم ممکن است ۳ نفرشان هم آنجا باشند. ولی خودش هم می‌داند که مسئول حفاظت از ایستگاه رادیوئی کومه له و مسئول اداره آن نیروی رزمی کومه له است که در اردوگاه دارد آموزش می‌بیند، و عملیاتی می‌کند. اگر از او بپرسند که گرایش فلان اپوزیسیون، چی می‌گوید؟ جواب می‌دهد، من مسئولش نیستم، بروید از مسئول ترویج بپرسید که احتمالاً در ترکیه است. همانجائی است که بهتر است بوده باشد.

در مورد نیروی نظامی ما در کردستان و حفظ سیمای نظامی کومه له:

و این انتهای خط است به نظر من. اگر شرایط طوری شد که گفتند محال است که بگذاریم تفنگ داشته باشید و شما یکجا باشید. شما روی مرز باشید، و رادیوتان را هم می‌بندیم. به نظر من در آن حالت ما باید بتوانیم که در آنجا یک نیروی آماده برای عملیات نظامی را که آموزش می‌بیند داشته باشیم. اشکال فعالیت مسلحانه را بدون عبور از مرزها، از داخل، اگر لازم می‌دانیم که هر دو سه ماهی یکبار یک اتفاق مسلحانه ای بیفتد، شکل ویژه ای برای این کار در نظر بگیریم که مثلاً نیروهای در داخل دور هم جمع شوند و ضربه ای بزنند و بعد متفرق شوند، اگر نیرو نمی‌توانیم از آن مرزها عبور بدهیم. ولی نیروهای پیشمرگه ما بطور بالقوه هنوز در اردوگاه باشند. چون چیزی که در آینده و آنجا تعیین کننده می‌شود، حتی اگر بدترین حالت پیش بیاید، این است که کی با چه سرعتی می‌تواند یک نیروی منظم بسیج کند. در صورتی که شرایط تغییر کند، ما نباید این شانس را از دست بدهیم، که در یک مدت کوتاهی بتوانیم تعداد زیادی را مسلح کنیم و بفرستیم داخل. اگر شرایط اجازه بدهد، که فرض همه ما با توجه به اوضاع ایران این است، که یک روزی شرایط این اجازه را به ما می‌دهد. چون اگر واقعاً آن را بسته می‌دیدیم، باید یک فکری

ما نیست. شاید لازم باشد نهادی به این منظور تاسیس کرد، تا بعد بتوان رفت و به اسمش رادیویی از کسی گرفت. ولی باید این طرح را داشته باشیم. به نظر من اگر رادیوی ما را ببندند، آخر کار ما نیست. و هنوز خیلی چیزها است که به اسم نقل قول از اپوزیسیون ایران، می شود مستقیماً روزنامه ها و اعلامیه های رهبری کومه له را خواند و کاری را که گفته مطرح کرد. لاقلاً مصاحبه کرد با آنها و به مقدار زیاد، در باره طرح هایش سوال کرد. از چنان رادیویی، تکش با مردم صحبت کند و... گاه و بی گاه، یک آدم "بی آزاری" را هم می توان برد و نظر او را هم پرسید.

در مورد رهبری

من فکر می کنم رهبری کومه له نباید اسیر این باشد که رهبری آن بخش مُعین از تشکیلات که صحبتش را کردم، با او برود و محبوس شود. این یعنی باخت قطعی به حزب دمکرات، این یعنی باخت قطعی به جمهوری اسلامی. به نظر من رهبری کومه له باید رهبری توده ای بودن خودش را حفظ کند، و رهبرکارگری بودن را تازه بدست بیاورد. و طرف مذاکره بر سر مساله کرد باقی بماند. کسی است که طرف حساب مسئله کرد است. بیشترین ضرر این روند محبوس شدن، این است که ما را از این محروم می کند. به این منظور من فکر می کنم باید اروپا را بیشتر فعال کرد. در مورد رهبری، ابزارهایی را بدست آورد که سر شناسی بیشتری در یک سطح دیگر بدست آورد. من فکر کنم تماس حضوری با فعالین، و پخش نوارها، دقیقاً یکی از راههایش است. یعنی بطور فیزیکی، بُردن حرفهای رهبری به داخل. اما یک وجه بین المللی هم دارد: صحبت کردن با خبرگزاری ها، رسانه ها و غیره، و گرفتن این پُز که ما رهبر یک اعتراض در حال جریان هستیم، و طرف حساب شدن در رابطه با این مسئله. نوشتن آثار مکتوب و اساسی و چشم گیر، بویژه در مورد تاریخ ده ساله در کردستان به مثابه کومه له و برنامه هایش به شکل اساسی. به نظر من مقاله ده یازده صفحه ای که امروز من چی می گویم، فردا تو چی می گوئی، این کسی را رهبر نمی کند. باید رفت یک کتاب ۳۰۰ صفحه ای نوشت، تاریخ ده ساله مبارزه سیاسی کردستان به اسم خودت باشد، و جمع بندی کند. این می شود کتاب درسی، و کتاب پایه، برای خود آگاهی یافتن نسل های دیگر باشد. که آدم رهبر آن جامعه است. وقتی یک رهبر فعال سیاسی، یک کتاب بنویسد در

به حال کل مسئله می کردیم. در بدترین حالت که رژیم های منطقه همه بخواهند که ما خلع سلاح شویم و اصلاً اثری از آثارمان نباشد، به نظر من به توافقی که باید برسیم، این است که اردوگاه غیرنظامی داشته باشیم، که سربازان در حال آموزش ما، آنجا هستند. ترکیب این اردوگاه را به نظر من، می توان متغیر کرد و در فرصت دیگری آنها را آورد و مسئولیت های دیگری به آنها داد، و عده دیگری فرستاد. ولی همیشه تعداد مُعینی از کسانی که آماده اند اسلحه بگیرند، آنجا باشند. به نظر من باید کاری کرد، که دسترسی شان به اسلحه در چنین شرایطی مقدور باشد. اگر با توافق یکی، اسلحه خانه مان در دست خودمان باشد، استفاده کنیم. به نظر می رسد رفقا بحث می کنند با توجه به تضادهایی که دولت ها دارند، بعید است که اینقدر که بخواهند که ما آنجا مسلح بمانیم، یا حتی تحمل کنند که در اردوگاه خودمان مسلح بمانیم و یا گاه و بی گاه عملیاتی بکنیم. اما خودمان میتوانیم راهی پیدا کنیم. به هر حال این یک مسئله ای است که باید بررسی کنیم که طور قطع از ما بخواهند غیر مسلح شویم. از شکل ادامه کاری ما به عنوان حزب در حال جنگ با جمهوری اسلامی، که به نظر من حتی اگر یک نفر مسلح نداشته باشیم، از این ادعا نباید کوتاه بیائیم. این را چطوری تضمین می کنیم؟ ممکن است برویم روی طرح تیم های تخریب، بعد بگوئیم که پیشمرگ کومه له دارد این کارها را می کند، کسی که آیه نیاورد، پیشمرگ کومه له باید به تعداد زیاد حرکت و جوله بکند و...

ولی عملیات نظامی ما سرچایش است. یا ممکن است ترور را در پیش بگیریم، ممکن است خیلی کارها را در پیش بگیریم که از امکانات روزمان ساخته است و این نقل و انتقال ها را ایجاب نمی کند.

در مجموع باید سیمای تشکیلات نظامی را حفظ کرد. حتی اگر نیروی ما درگیر عملیات نیست، باید آموزش نظامی ببیند و آموزش نظامی را حفظ کرد. باید پرورش فرمانده نظامی را حفظ کرد. و این کارها که جزء کارنظامی است باید حفظ کرد.

رادیو:

در مورد رادیو گفتم که در بدترین حالت بسته شود. شاید بشود از این کشور و یا کشور دیگر اجازه گرفت که یک رادیو اپوزیسیون عمومی، که اسناد اپوزیسیونها را به زبان خودش قرائت می کند، دانسته باشیم، که مال

آماده سازی جو برای تغییر ریل:

من فکر می‌کنم یک کار اساسی که ما باید در دور آینده بکنیم، این است که اولاً جو را برای تغییر ریل اساسی که باید از خیلی وقت پیش حزب در کردستان بوجود آورده باشیم، فراهم کنیم. خود ما جمعیت را آموزش دادیم که کار را فقط مسلحانه، فقط با اردوگاه و اردوگاه را فقط با یک کار مُعین اش ببینند. باید "به اردوگاه برگردند"، و سر یک همچنین بزنگاهای تاریخی یقه ما را بگیرند. باید جو را آموزش دهیم. و آن موجودیت وسیع کومه له را به همدیگر بشناسانیم. چون ما دست اندر سازماندهی آن هستیم. هر چی بسازیم به نظر من باور کردن بقیه به این مسئله آسان تر می‌شود.

اگر من یک عضو اردوگاه کومه له باشم که می‌داند که این تشکیلات آن تعداد عضو دارد، دوبرابرش در تشکیلات شهر عضو دارد، هر چقدر آنجا را بچلانند من کم نمی‌گزد. چیزیم نمی‌شود. هر چی را می‌خواهند ببندند و یا می‌خواهند باز نگه دارند. تشکیلات سیاسی و زیرزمینی، سرکار و مشغول فعالیت داریم که من هم عضو آن هستم. من هم در یک ایستگاه کار می‌کردم حالا آن بسته شده، من هم می‌روم خودم را به تشکیلات معرفی می‌کنم و می‌گویم، من را بفرستید به جای دیگری. می‌خواهم بگویم این تغییر ریل را خود ما به نظر من با توجه یک جانبه به آن نوک کوه یخ، برخوردمان دشوار کردیم. ولی این تغییر ریل است، و باید همه را با این روحیه آموزش داد.

کادرها:

دوم اینکه کادرهایی که متعلق به این پروسه بوده اند را باید حفظ کرد. فکر می‌کنم نباید همه را تا آخر تاراند. قیام توده ای که بعداً همه ما را نجات می‌دهد کادری است که ده سال تجربه در یک جنبش دارد. باید بیاید بتواند جمع بندی کند، بتواند درافزوده های جدید آموزشی بگیرد، که بتواند خودش را دوباره بسازد و برای یک دور بعد آماده کند. واضح است که کسی که امروز رهبر اتحادیه فلان من است، دیروزش رهبر اتحادیه قسمت خودشان بوده، قبل از آن رهبر هیچ جا نبوده، فقط در اعتصاب شرکت می‌کرده است. ما کسانی داریم که در تظاهرات دوره شاه شرکت کردند، بعد آمدند در مبارزه مسلحانه شرکت کردند. بعد آمده در دنیای پیچیده جدال با حزب دمکرات و دیپلماسی

مورد مسائل اساسی جامعه، حق آب و گل پیدا می‌کند نسبت به آن موضوع تا هر وقت که خودش فعال است. به این معنی من فکر می‌کنم رهبری کومه له باید بیاید، این جمع بندی ها را بکند. و این حرفهای اساسی را بزند. به نحوی که کتابهاش، تحلیل هایش، "کومه له چه است و چه می‌خواهد." کی نوشته؟، اینها دائماً به شکل ثابتی در دست مردم باشد تا بتواند جا بیفتد. من فکر نمی‌کنم شما بتوانید از گیر ابراهیم عزیزاده که کتابش در مورد تاریخ ده ساله کردستان ایران در همه کچه و بازار می‌فروشند و مورد استناد قرار می‌گیرد، تازه انتشارات پنگون و فلان هم چاپ کرده است. کسی خود را از آن خلاص کند. در صورتیکه الان اینطوری نیست، الان افول رادیوی ما و افول سروصدای ما به معنی تضعیف رهبری ما هم است. به نظر من راهش این است که رهبری ما، میخس را به عنوان رهبری آب و گل دار کوبیده باشد. و فکر می‌کنم باید کاری کرد که متون ما توسط بنگاهای معتبر به چاپ برسند. اینها عین واقعیت است. شما اگر یک کتاب را توسط بنگاه معتبر به چاپ برسانید، طرف صاحب دهها نفری در طول سال هستند. هر کسی می‌خواهد برنامه اش را در مورد مسئله کرد تکمیل کند، و در فلان روزنامه، در فلان بنگاه رادیویی، در فلان تلویزیون، مستند حرف بزند، یکی از منابعش، همین کتاب ۳۰۰ صفحه ای که فلانی نوشته است، که باید رفت سراغش و با او حرف زد.

و من فکر می‌کنم اینطوری را همان را باز می‌کنیم به رسانه های جمعی، مجبورشان می‌کنیم بپذیرند. آخر باید کارکنیم. باید یک کتابی باشد و کسی آن را بدست بگیرد و برود بدهد به آن بنگاه، و آن بنگاه آن را چاپ کند، تا این در به رویمان باز شود. من فکر می‌کنم این برای رهبری ما حیاتی است. و همینطور ترجمه این آثار به زبان های بین المللی. وجود آثاری از رهبری ما، راجع به مسئله مبارزه طبقاتی در کردستان، به زبانهای بین المللی، برای بالا رفتن شان رهبری ما، حیاتی است. با خود مردم به مثابه رهبر صحبت کردن. تمام بحث من این است که رهبری باید رهبر کسانی باشد که بخش اعظم فعالیت ما را ممکن کرده اند. و آن بخش عظیم جامعه است که به نفع ما قطب ندی و پولاریزه شده است. رهبر همانها باشد. تکلیف همانها را مُعین کند. اشکال مختلفی می‌توان برای رساندن حرف رهبری به آنها پیدا کرد.

و غیره هم شرکت کرده، و همه را هم فهمیده، و در مغزش جذب کرده است. به نظر من، به این ترتیب، ما یک عضو شورای سراسری کردستان پرورش دادیم برای کارمان.

ولی الان که به او نگاه می‌کنی، می‌گوئیم بی سیم چی مان را داریم از دست می‌دهیم. یا بی سیم چی مان روحیه اش ضعیف شده، و با بی سیم چی مان نمی‌دانیم چکار کنیم. به نظر من مسئله اساسی این است که این آدم‌ها در متن جامعه و در یک دره آتی، بر می‌گردند. و اینها کسانی هستند که مردم به آنها رای می‌دهند. و اینها کسانی هستند که مردم به آنها اقتدا می‌کنند. اینها را باید حفظ کنیم، تبدیل به آن آدم‌ها نکنیم. بنا بر این آینده بخش مهمی از این اعضای ما، به نظر من ملحق شدن و منتقل شدن به یک سیکل دیگری از فعالیت است که متناسب با سن و تجربه و فعالیتی است که در ده- بیست سال گذشته کرده اند. ما باید آن را آگاهانه انجام دهیم. ما باید بدانیم که ما اینها را برای آینده، برای رهبری جنبش کارگری آتی داریم سازمان می‌دهیم. برای اداره امور در آن جامعه. به هر حال من فکرمی کنم، این یک کار مثبت ما است نه فقط به این معنی که تکلیف ما را با "یک عده" از بچه‌ها روشن می‌کند.

آموزش کادرها:

به این معنی که در چنین دوره هائی وظیفه حزب است، این است که این کادرها را به هم نزدیک کند. و همینطور تحت آموزش بگیرد. انقلاب که هست همه می‌رویم به خیابان و در تظاهرات و سنگ پرانی شرکت می‌کنیم. انقلاب که نافع می‌شود، آدم می‌رود یک کار دیگری می‌کند، ولی در چهار چوب همان جنبش حزبی، در همان حزب سیاسی.

من فکر می‌کنم مدرسه حزبی یک کار مهمی در این دوره است، که ما باید دنبالش را بگیریم. ما آرزو می‌کردیم که این همه آدم در دسترس باشند که بحث‌های اساسی کمونیسم را ببریم در میان آنها، تجارب را برای آنها جمع‌بندی کنیم. آدم بار بیاوریم. این شرایطی است که عملاً ایجاد شده است.

راجع به خود اردوگاه و آینده آن

الف، نیروی نظامی. ما باید نیروی نظامی مان را دست چین کنیم، و معلوم باشد که این نیروی نظامی ما

است. مثلاً ۶۰ در صد یا ۵۰ در صد اردوگاه ما است. هر چه قدر که هست، کار شما این پنجاه یا شصت درصد این است که تا روزی که کمیته مرکزی کومه له به شما بگوید تغییراتی دیگری صورت بدهد، در هر صورت، شما نیروی جنگی ما هستید. به عنوان نیرو. تک، تک ممکن است جابجا کنند، ببرند و بیاورند، خستگی در کنید، پست عوض کنید، ولی این نیرو- مثلاً چند گردان ما- اینجا می‌ماند. اینکه هر چقدر اوضاع فرق کرده باشد، شما اینجا می‌مانی تا موقعی که من بگویم، اصلاً این راهش نیست. می‌گویم این راهش است، شما اینجا می‌مانید، و کارتان این است که استعداد رزمی خودتان را حفظ کنید تا موقعی که می‌توانیم عملیات کنیم. ولی به نظر من یک تعداد دیگری را باید از آنجا آورد بیرون و یک کار دیگری با آنها کرد. دیگر این اشتباه است که اردوگاه ما، چون موقعی می‌توانستیم به دیگران پناه بدهیم، موقعی که می‌توانستیم فونکسیونهای تشکیلاتی متعدد را در آنجا سازمان بدهیم، حال که نمی‌توانیم هم همان آدم‌ها را آنجا نگه داریم. ما داریم به این ترتیب یک تعدادی را از مبارزه سیاسی محروم می‌کنیم. نیروی آن را ببریم در ترکیه سازمان بدهیم. که می‌تواند این کار را بکند. ما می‌گوئیم زخمی داریم. ما باید به آنها رسیدگی کنیم، یک تشکیلات درست کنیم برای رسیدگی به زخمی‌هایمان. این هم کار حزبی ما است. یک سازمان طول و عرض داری درست کنیم. آنجا مهم تدارکات داشته ایم. بفرستیم به آن سازمان که زخمی‌ها را هم نگه دارد. ولی به بودن آن آدم در آنجا، تقدسی ندهیم. ما بیائیم دقیقاً همان چیزی را که ادعا کنیم که از آن می‌خواهیم استفاده کنیم، را آنجا نگه داریم. منظورم انتهای این روند است.

نکته بعدی این است که یک عده ای با ما هستند، ولی "مجبور" است با ما باشد. راهی جلوی پایش نبوده است، هر موقع راه پیدا کند، دیگر با ما نیست. می‌خواهد هم دوست ما بماند به نظر من باید پذیرف که یک عده اینطوری در صفوف ما هستند. و هیچ کس خودش را راجع به آنها فریب نمی‌دهد. مؤدبانه و محترمانه دوست ما بمانند و بروند یک زندگی انسانی و پراتیک انسانی بکنند. بتوانند کاری بکنند، به جای اینکه آنها به گردن من آویزان باشد، لاقل من به گردن حمایت مادی و معنوی آنها آویزان شوم.

بنا بر اینباید کمک کنیم یک بخشی از اردوگاه، حتماً برود یک جائی مستقر شود که به قامت انسانی خودش

برگردد، و گر نه استخوان لای زخم می ماند. من به او بد می گویم، و او به من بدتر می گوید، فردا از یک موضع خیلی بدتری، "می رود". بنا بر این بخشی از اردوگاه هم به این دلیل باید یک فکری برایش بشود که کلاً با حزب باید تصفیه حساب بکن، نه با اردوگاه مُعین اش.

جغرافیای فعالیت ما:

و بالاخره باید جغرافیای فعالیتمان را با توجه به مجموع چیزهائی که گفتم بررسی بکنیم. بخشی نیرو باید در داخل کشور سازمان پیدا کنند. من معتقدم خیلی کم هستند تعداد کسانی که در تشکیلات علنی ما بودند و ده سال فعالیت کردند، به درد فعالیت مستقیم در شهرهای کردستان ایران می خورند. از نظر شناخته شده گی، بی تجربگی، مریخی گری و تعلق نداشتن به یک جنبش اعتراضی توده ای. یک موقعی داشته است، منتها ده سال مارکسیسم و سوسیالیسم جدا از طبقه، در کلاً اینها رفته است، و فکر می کنم وارد هر جمع کارگری که شود، منگشان بکند. حالا هم بابت ابزارسازی، با بحث دمکراسی، حتی با بحث کمونیسم کارگری، آن قدر دارد بگوید که یک محفل کارگری تا سالها فلج بماند. من پیشنهادم این است که از این اردوگاه علنی، به کسی ماموریت به آن طرف ندهیم. نیروی حاضر و آماده به نظر من آنجا هست. اگر ما دست به کارش شویم ۶ ماه دیگر می توانیم آمار..... راستش فکر می کنم همین الان هم همینطور است. رفیق رحمان فکر می کنم دقیق تر بداند. آن نیروی حاضر و آماده آنجا را بچسبیم و برایش مایه بگذاریم. از تشکیلات علنی، مگر استثناء هائی، به کار مستقیم در داخل مربوط نمی شود. به نظر من ارتباطات از طریق عراق، ارتباطات از طریق ترکیه، امور فنی و تدارکاتی و اجرائی در کشورهای دیگر مثل ترکیه و همینطور آلمان و کشورهای دیگر اروپا، خیلی هایش می تواند منتقل شود. آنهایی که در خدمت فعالیتهای مرکزی بودند، باید ببینیم چه بخشی از فعالیت مرکزی کجا انجام می شود، باید برود در خدمت همان قرار بگیرد.

در مجموع من معتقدم باید آن چیزی که جغرافیای ما را تعیین می کند، نه اینکه قبلاً کجا بودیم، بلکه کاری که می خواهیم بکنیم را از کجا بهتر می شود انجام داد، باشد.

همین الان ارتباط حضوری ما با فعالین کارگری از طریق ترکیه و همینطور از طریق اروپا، از طرق قانونی امکان پذیر است. اگر شما واحدی می خواهید بگذارید که قرار است اینها را ترویج کند، این واحد می تواند در عراق نباشد. همین الان سازماندهی پست های ارتباطاتی و حمل و نقل نشریه، هم از طریق ترکیه و هم از طریق عراق ممکن است. باید این را سازمان داد. عده زیادی را به خودش جذب می کند. کار جدی تشکیلاتی است.

در مورد رهبری

در مورد رهبری گفتم، به نظر من رهبری که نهایتاً شاید نه در کوتاه مدت) در خاک عراق می ماند، رهبری باشد که نیروهای ما در خاک عراق، فونکسیونهای ما در خاک عراق، و همینطور نمایندگی مُعینی از ما در عراق را با اتوریته کمیته مرکزی به عهده می گیرد، از لحاظ دیپلماتیک. ولی نشریات، تبلیغات، سازماندهی کارگری، خیلی دیگر از کارهای رهبری، به نظر من، جایش عراق نیست. با توجه به اینکه نیروهای صلح در مرز ایران و عراق مستقر میشوند، و نه مرز ایران و ترکیه، شاید این یکی بهتر باشد. از نقطه نظر بعضی اشکال ارتباطاتی، با توجه به اینکه قانوناً بعد از صلح می شود آمد ترکیه، در صورتیکه فکر نمی کنم تا ده سال دیگر هم قانوناً بشود به کربلا رفت، ترکیه جای خیلی مناسب تری است برای کار کارگری، و ارتباطات کارگری، همینطور خود اروپا.

خلاصه حرف من این است که این جغرافیا، آخرین نکته ای است که تعیین می شود باید بعد از اینکه همه کارمان را تعریف کردیم، ۶ نفر را گذاشتیم و گفتیم سندیکا بساز و تشکیلات حزبی بساز، کمپین های دانش آموزان و جوانان را در شهرها هدایت کن، خودش بنشیند و کلاش را قاضی کند که ببیند کارش از کجا بهتر پیش می رود، از همانجا کارش را بکند. بخشی از آن حتماً به عراق می افتد، بخشی هم به جاهای دیگر می افتد.

در مجموع فکر می کنم، با توجه به اینکه به هر حال آرایش مان به آنجا گره خورده است، و هر فعل و انفعالی در منطقه اجازه نمی دهد که ما بتوانیم جلسه تشکیل بدهیم و همین حرفها را هم بزنیم، از این نظر

اگر حوزه نشریه اش را بلد است پخش کند، حوزه هواداران می شود نیروی اضافی که بتواند خیلی بهتر پخش کند. ولی اگر هنر حوزه تشکیلاتی این است که نشریه اش را از طریق انجمن هواداران پخش کند، انجمن هواداران می شود کنترل کننده و ارباب این تشکیلات. هر روزی که نکند، من نمی توانم حرفم را بزنم. به نظر من این آن بحثی است که به شکل دیگری اینجا مطرح است.

ما باید الان دیگر مستقل از این کشمکش منطقه ای، تمام کارمان را سازمان دهیم اگر آن کشمکش وجود داشته باشد، حتماً دستمان بازتر می شود که خیلی کارها را بهتر انجام دهیم. ولی به این کومه له ای فکر کنیم؛ و کومه له ای را در یکی دو سال آینده نشانه بگیریم که واقعاً مستقل از این شکاف دارد فعالیت سیاسی و تشکیلاتی و اگر لازم است نظامی (چون آن موقع باید دید که اگر لازم است به کجا رسیده است)، را انجام می دهد.

این چکیده بحث من است.



متن اولیه، یک دفترچه دست نویس است، که وقت خود توسط رفقای که در "سازمان مرکزی" حزب کمونیست ایران کار میکردند، از روی نوار کاست پیاده و نوشته شده بود. از جمله آن رفقا میتوانم به رفیق عزیز و جان باخته، "فریده آرمان"، و رفقا "شمسی خرمی" و "سولماز خرسند" اشاره کنم. من تمام صفحات آن دفترچه را اسکن کردم. نسخه ای را برای رفیق عزیز "غفار غلام ویسی" فرستادم و او زحمت تایپ را بر عهده گرفت. متن کنونی با مبنا گرفتن نسخه تایپ شده توسط غفار، پس از وارد کردن برخی تصحیحات و رفع اشکالات تایپی، توسط من تهیه شده است.

ایرج فرزاد

۲۰ نوامبر ۲۰۲۳

وقت نداریم. از این نظر مبرمیت تهیه این نقشه عملی ها، و آرایش گرفتن برای آن، جدی است. باید فوراً این کار را شروع کرد. چون خیلی از نکات در سطح خاص تری است. اینکه در کردستان اتحادیه قانونی چقدر بُرد دارد، ندارد، و یا چه کمپین مُعین را می شود در دستور مردم عل العموم گذاشت، یا آرایش آن کمیته ای که می خواهد شهر را سازمان بدهد باید چی باشد، و یا تشکیلات ما باید علنی یا مخفی بماند. منقصل یا متصل باشد. من فکر نمی کنم جای این حرفها، اینجا باشد. جایش آنجائی است که این ارگانها اول وجود داشته باشد. و آدم برود در جلسه آنها شرکت کند. و ببیند بحث اصلاً چیست، فاکت ها را مطالعه بکند. من دیگر وارد اینها نمی شوم.

فقط به یک نکته برمی گردم:

تحلیل وضعیت ما در نتیجه صلح ایران و عراق

من فکر می کنم - در کنگره هم گفتیم- آن شکافی که جنگ ایران و عراق بوجود آورد، و آن همسوئی که بوجود می آورد، بسته شود. ما باید فرضمان را این بگذاریم که این شکاف بسته است. و فعالیت کنیم، تا وقتی که اگر باز است، بتوانیم از آن استفاده کنیم. و گر نه ما سرنوشت مان را دادیم دست دوتای دیگر. یعنی همیشه من فکر می کردم آن عنصری که کمونیست را محدود می کند، نیروی بورژوائی است که "روبروی"ش ایستاده است. الان با وضعیتی مواجه شدیم که عنصری که ما را محدود می کند زور بورژوای ای است که قرار بوده با ما همسو باشد. پایان این همسوئی دیگر باید تبدیل به یک آوانتاژی شود برای ما. نه اینکه عزا بگیریم که دیگر این می خواهد با ما همسو نباشد. من فکر می کنم کارمان را، و حتی مبارزه مسلحانه مان را، باید مستقل از این تضاد سازمان بدهیم. ما وقتی مبارزه مسلحانه را شروع کردیم، عراق با ما همسو نبود. بعداً همسو شده، بعداً آمده در این قضیه. اگر مبارزه مسلحانه زمینه عینی در کردستان دارد، به نظر من رفقای ما باید حساب کنند که چطوری بدون این تضاد، می تواند این مبارزه را پیش بُرد.

جواب این سوال را باید بدهیم. اگر اینطوری کار کنیم، تازه کندی های این پروسه، این که بالاخره شکاف تاریخی وجود دارد، و بالاخره جائی برای مانور برای ما است، می شود آوانتاژ برای ما. در غیر این صورت وزنه است به پای ما. مثل انجمن هواداران در خارج،

دانلود کنید:

